



Accession Number  
.....97.....  
Date 14-2-89

Accession Number  
.....98.....  
Date 14-2-89

يَفْتَحُ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَجَبَ سُلَيْمِ

جمله سنانا سر خدايي در ميان خداوند گزيت نجيب

نظام العالم ليسياسة

آرايش باسج للموانع و باسج للموانع

الانفسان و ناطقوا و

آپي و آويخت قونبايي لستن

ثَابِتَةٌ عُرْوَةُ الْعَدْلِ وَكَلَامُ

این بر دو سبب یکی عدل و دیگر

مَنَاقِبُ قَتْلِي قَاتِلَتَا قَاتِلَتَا

این بر دو سبب یکی استخوانها و دیگر

أَخْبَارُ أَمْتٍ وَأَخْبَارُ ضَرْفٍ وَمَنَاقِبُ

این بر دو سبب یکی استخوانها و دیگر

مَتَادِ أَمْتٍ بِهَمَا عَمَادَةٌ

این بر دو سبب یکی استخوانها و دیگر

فَقَالِيْمُ طَوْلُهَا وَالْعَرْضُ

این بر دو سبب یکی استخوانها و دیگر

أَلَمَّا أَرْسَلَكُمْ بِهَا الرِّسْلَ

این بر دو سبب یکی استخوانها و دیگر



وَأَسْبَلْ بِمَا قَامَتَهُمَا السُّبُلَ قَامُوا

و جاری شد بر داشت نمودن آنها راه تا استخوانند

وَأَقَامُوا مَا بَقِيََا مَدَى قَوَامِهِ

و قایم کردند آن چیز را که سبب استخوانی و استخوانی و استخوانی و استخوانی

تَقْوَاهُمْ إِلَّا تَفْسِيرُ الْعَادِلَةِ وَتَعْدِلُ

استوار آید و استوار عدل کند و استوار آید

الْأَفَاقِ الْمَاطِلَةِ وَتَلْخِصُ الْمُنْجَى

جهت بی نام است و صاف کردن و استوار آید

تَحْلِصُ الْمَرْجُومِ كُلِّ غَائِلَةٍ

و صفای دل است از هر غایتی که استوار آید

هَائِلَةٍ إِلَى أَنْ يَلْغَوْا بِأَطْفَاءِ

نهمی که گم آید پس بگذشتن از نهمی

وَمِنْهُمُ الْهُوجُ وَكَسِبُوا رَحْمَةَ الْبَرِّ  
مادامی که فرار از دین نکرده باشند

مُنَافِلَةٍ الْقُصُوفِ فِي الْمُنَافِلَةِ  
مربوبان است در باطنی نیستند از بی

عَدْلٍ الْمَدْرَافَةِ ضِلَّةً ثُمَّ لَمَّا حَلَفَ  
اینکه ستمهای بزرگ پس برگشتند و قائم شدند

مِنْ بَعْدِهِمْ خُفَاءٌ هُمْ خُفَاءُ الصِّفَاءِ  
از پس آنها خلیفهایشان خلیفهای صفا

وَأَلْفَا الْوَفَاءَ وَنَابَ كُلٌّ فِي كُلِّ يَابٍ  
ویران یا وفا و قائم شدند در هر یاب

وَأَصْبَحُوا أَصْرًا يَوْمَ حَتَّى وَكَهْلًا  
و یک گشتند بگنج سید بانیان تا آنکه در چوستان نمودند

وَنَصَابَهُمْ هَمُّوْا وَاجْتَنِبُوْهُ  
واصل خود را از غم نمودند و غم خود را از خود دور کردند

بِضَمِّ هَٰذِهِ الْمَتَانِ الْمُتَجَانِسَيْنِ  
بپوستن این از هم جدا و یا هم یک چیز

وَالْمُشَارِكَيْنِ الْأَنْثَيْنِ النِّصْفَةَ  
و بهر دو عزت ال به هم یعنی نصف

وَأَحْتَمَاهُمَا الْمُتَصِفَةُ بِهَٰذِهِ  
و بهر دو مثل و که موصوف است باین کیفیت

الْصَّفَةُ فَكُسِرَ وَبَنَصَبَ أَعْلَاهُمَا  
صفت بکسر گشتند تا هم نمودن نشانند

الْمَرْبُوعَةُ تَغْوِيْرُ الْمُتَجَمُّعَةِ وَجَمْعُ  
که بهر دو جمع شدن نامی یکبارگی و بهر دو

رَفَعَ قَوَاعِدَهَا الْمُؤَصَّوَعَةَ

بلندی  
آنها و پایه های آن برود که نهاده شده اند

كُتِبَ الْمُنْكَسِرَةُ فَعَصَلَاتُ اللَّهِ

شکستگاری شکستگان پس درودهای خدا

عَلَى أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ أَجْدَا

برترین فرستادگان و سران دکان در برترین

مُحَمَّدٍ أَكْرَمَهُمْ

محمد کرم تر آنها و

وَ أَحْسَنَهُمْ سَلَامًا

و سنجیده تر ایشان بعبود سلام خدا

عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ

بر او و بر ایشان

وَعَلَىٰ مَنْ أَعْتَسَىٰ سِي

و بر آن که نسبت خود کند

إِلَيْهِ وَإِلَيْهِمْ مِنْ

تسوی او و سوی ایشان باز

خَيْرًا مِنْهُمْ الْخَيْرُ

نیکوتران از ایشان

وَكِرَامَتِهِمُ الْبَرُّ

و بزرگان و نیکوکار

مَنْ هُوَ مِنْ أَهْلِ

آن کس که از اهل

التَّقْوَىٰ وَالْمَغْفِرَةِ

پرهیزگاری و بخشندگی

بعد از شکامی سعادت افروز که از میان الوافضو  
 فایض النور باد و شمار ادهفت کشور شهر یار و دیون  
 مایون اختر سرور در گسترش بروز داد افروز  
 بخت و خصلت سیر مهر سیر ز ما نروای و ملک سیر مهر  
 داد و دهی و لیتی ستانی بانی ستانی جهان با انسان  
 اعیان اویش مغرور و روان کالد و الش ویش مردم  
 نشین جابرالش فضایی اربع سید گریں سر سحر آفرین  
 سیر سیر صاحب ملکین کور یک سلطنت مکان و کین  
 سر او ارایج و کین سرور رمان و رین اجات  
 ربای سیر بادشاهی ویشایان خلافت الهی  
 ان طهر داد و عدل و حسن و زو بود و وجود و وجود



چشم و جوارح این مفت منظر آن فروغ سخن جوارح  
 این سخن رواق خضر آن سرخس و آن رواق  
 و سایر آن را سرور اعنی سلطان فلک  
 و ملک سیرت آن مراد سخن مرید برور و اندلغ  
 مدد مدته حتی بلغت مداه مدد  
 وحده بجاوت محمود همه روزی معجوت و عروت  
 سعادت نوروزی و روزی و برکت لعلیه القدر هر روز





[illegible]

ایک اور شخص خطوط مان ۱۲

[illegible]

کثیر الخیر کسری انوشیروان  
 کسری البواخر انوشیروان بن قباد رسید و بهیچ رود  
 بیدار حجت و جو انار خیری پیروئی مادر حمید اسر  
 گذشت آن شوای طریق معدت در نه گشت خندان که  
 ارجمیات عدل و احسان سائر داوران گفت و گو  
 برخاست تمام گواست از آن مبدع کمال صفت  
 سخن اندانده هم بران مبدع خیر میخواست  
 در بحال غلامت یافتگان نزلت بار و کثرت  
 گزینان عرض بدائع و قانع اند چون میان مساس  
 وقت و حال از مار یک سنی و خالق صانع موصوفی  
 خبر آیدند و ادوا و دین می مقام را موقعی بجا کردند



[illegible]

ممودہ السلام والادب بارہ اختصار اولیٰ تہذیب

۶۰ محمد زمان سعادت حضور اعلیٰ فرمودند و در اثنا

بنام او فروکارهای کار بر این است

و از روح مدب فرج و اضیاء فضل

نصف اولیٰ از سخن ترک ادبی و فیض البصر

[illegible]

فما ندم ارباب فنون و ادب و علمه اهل افغان علی وجهی

نام این شعوف فصاعه طهف فصاعه کج طهف  
 نام این شعوف فصاعه طهف فصاعه کج طهف

الحمد لله الذي رزقني عصمة الله تعالى  
 على خلقه وادبوا وادبوا

تو ایمنی مفهومی الوادی افاد و وحانی

مثال: تعالیٰ کہے بغیر کون سا عمل صالح ہو سکتا ہے؟

[illegible]



بسم الله الرحمن الرحيم

ما نایب دخت الکاه بسبیل گرا از نعمات اقتضای

این خوش بخت و مصلح را قاتل عشرت النجاشی بنموده و از

تعداد املاقی پنجابی هر دو در مجموع

مجلس شورای ملی

و چون که از این کتب و کتب دیگر در این کتابخانه

اجتماعی حیدر اقصا صحن در مطا و بر لغتی اربعه

حاشیه علامه حاکم بن مسعودی مشایخ طابع و فقه

این کتاب است آن لغت مادی بی پایه مطلع کمال این مایه در

بشما و مع سیمای سحرآمیزی ادا می مارک انداز می

مقدمه و مقصد می رسد و اساساً به سبب درجی است  
 جامع ترین و گسترده ترین اصل  
 بر اساس این اصل  
 بر اساس این اصل  
 بر اساس این اصل

[illegible]



شیر خرد بر آب گشته را یک بیت مختلف زبانها از خود فرستاد ۱۲

اینکه کما و شش اندیش محمد جابر سنا و شان در غور

آن خوش توان نمود عجب مایه فطرت با فطن طرقت

مارس بجایه نشان که دارد فالین دقیقه آن لجه خ

اشمی یا بر می شنیده و از گشته خفایق عمیق آن سوا

مستی و وحشی غلبه بر این دعوات حال تصدی

ترجمه این کتاب استی مستطاب که یکی از اعمیه خوان

است چه با آنکه درین ماده در اد سخنوری داده و حق

سویا اد کرده و در باره نقل آن بعلی از در می

مانا شیوه حاد و گری بجا آورده لیکن مرد فتنه

حفظت شیدا و غایت حیات اشتیاق

بسی الحاکم دقیقه مایه لغات و متب اصلا و لغات

ادبیات و علوم  
در این کتاب  
از کتب  
مستطاب  
مستحق  
خالص  
دیده

این کتاب در اصل بزرگ است و این نسخه از آن است که در این کتابخانه موجود است

بازید و لطیف

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

است وثاك سبحانه الوغد اللهم لك كما  
يشهد به علام الغيوب رفت  
راه معذرت بر عروض غفرت حوث بن وکیت او  
این راه در شبست و در پنهان خانه خام رفت و در  
خاطر خط اندیش و مود الذی لم یک ذلک  
دابه او اس من حنار دانه اری  
سقوط در مراتب و من و حلل از خصال نفسانیست  
و موط و مضلت بعض و زلل از خصال انسانیست  
حالی بود از امثال انبغی ما با از محیط داسره مقتضای  
طایع اصحاب و خود امکانی چه جایی نماید بیری ببرد  
فلهذا مع هذا و ذلک از پیش نهاد چرخ

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين





و در باب

سید و پس اینده کان دست رقد است سید  
و ازین راه که در حروف آن بیان شد

فرموده است موسوم آید و موجب این سوال

در جواب گذشت مرقم در مقدمه آن کتاب

در آنچه نامش در جمله این بابی است اینست الف و ا

بن فادین و در این بابی که مانع کفر است

میلی سر و آن در هر المی و اصابی و اصابی

بیش از صواب و سیر و حجم سبب در شش

و از جمله سخنان امور و این بود که با و زراعی

خوب و مفور داشت که نگاه ایشان را با مری

امور و ماسور سازد و ممکن است پس

مستعمل است

اصالت

مستعمل است

در مقام انصاف و سبب تغذیه آن شجره انگاه از  
صیرت آن اخبار و اسعلاء نماید ما اعلام  
کجای ماست آن که از راه دال است تحقیق خبر  
و نمیزد معروف از مکر و رمی داده ادل دلائل  
موقوف او باشد بر حقایق معارف و اعدل  
چون در بکیت و کیفیت دانش آن عارف احاطه  
اطلاع آن خود در بر مواقع تک و بد و موار  
خیر و شر و اگر نه در محال نامری منی یا حکمی باشد  
دور بشری از شر و از اشغال داشته باشد مأمور  
گردد در باب استنباء و اخبار از اسباب آن اگر چه  
بکرا را بخاد مر ا تحت نماید و آرمه راه که رود در  
استنباط اخبار و اسعلاء نماید ما اعلام

ویدوانست که زبان باری بگفت: «خوب که چو چاه زدند و بر روی گریز: «وای مصدق و مستجابی میسر می آید و ایالت در آن وقت که در آنجا می آید»

[illegible]

در این سبب افغانان امر متعوق محویر اید اعتبار  
 نمایند اکنون با جبهی سواره از مواعظ و  
 توقعات او را که ما رسید و ایم آوردیم و جو  
 نا آن وقت که ما را این اندیشه و از آمدن یک  
 از آنها رفت پیروی عبارت غولی مترجم شده  
 بود خدا که ما را ممکن بود آنها را به نزد دکتیر من لفظی  
 و بیشتر و البته من اینها بحال شمال بر معنی و  
 او را با فخرت مع ترجم محمود و بالله  
 لتوفیق وهذا اول فصول التوفیق  
 الوقعه الکبری و به من فروع جموع





دینی که سلوک این حاضرین خصال خواص ملکوت  
 سپردند در هر روز و هر وقت چنگی را با دواران خود  
 نشان رسانند مرفوع صامت اموال یعنی  
 فلان گشت وزیر که قره ابادانی زار و خوار  
 از عاتقه اموال خویش خاصه سودی بغایت  
 است توقع مال و در بیت المال مالک بود  
 آنکه عمارت ملا به عمارت است ایسی کلامه یعنی اموال  
 مذکور اگر چه در خانه او است فی الحقیقت در خانه  
 مالک چه اباد ملک یعنی ابادی ملک و مال رعایا  
 که مالک ملک اند و ملک ملک حکم عقل و شرع ملک  
 مالک مرفوع برخی از استعدا لار با بیان

این کلام را در هر روز و هر وقت چنگی را با دواران خود نشان رسانند مرفوع صامت اموال یعنی فلان گشت وزیر که قره ابادانی زار و خوار از عاتقه اموال خویش خاصه سودی بغایت است توقع مال و در بیت المال مالک بود آنکه عمارت ملا به عمارت است ایسی کلامه یعنی اموال مذکور اگر چه در خانه او است فی الحقیقت در خانه مالک چه اباد ملک یعنی ابادی ملک و مال رعایا که مالک ملک اند و ملک ملک حکم عقل و شرع ملک مالک مرفوع برخی از استعدا لار با بیان



این رو نماید و از اطلاق خاصه او آنچه در خط این  
 شمس رسیدگان واقع بوده باشد بجز این امر بموجب  
 ابتراح نموده مجید الی و سراج ملک انان مانده تا  
 سبب دیب سرفردان قنده سراسر حصه خود را  
 گردد مرفوع عالمان فلان ناحیه صلح صدر اردر  
 از جمله خ این خاصه بدون حکم بر عاتق محبان تقسیم  
 توقیع رافع ضمیر این فصل خبر تضمین اند که این  
 امیر اردا بره و مان مایه و کت و مناسب  
 امرت آنچه در عهد باشد که یوان جابه سپهر مهر کلاه  
 نور الدین جهانگیرت خلف مادر شاه وقت جلای  
 الدین اگر باشد صاحبقرانی گورگانی وقوع یافت  
 و در وقت این که در این وقت

این رو نماید و از اطلاق خاصه او آنچه در خط این  
 شمس رسیدگان واقع بوده باشد بجز این امر بموجب  
 ابتراح نموده مجید الی و سراج ملک انان مانده تا  
 سبب دیب سرفردان قنده سراسر حصه خود را  
 گردد مرفوع عالمان فلان ناحیه صلح صدر اردر  
 از جمله خ این خاصه بدون حکم بر عاتق محبان تقسیم  
 توقیع رافع ضمیر این فصل خبر تضمین اند که این  
 امیر اردا بره و مان مایه و کت و مناسب  
 امرت آنچه در عهد باشد که یوان جابه سپهر مهر کلاه  
 نور الدین جهانگیرت خلف مادر شاه وقت جلای  
 الدین اگر باشد صاحبقرانی گورگانی وقوع یافت  
 و در وقت این که در این وقت

خاتمه





دی

بسم الله الرحمن الرحيم

Handwritten notes in Urdu script, likely bleed-through from the reverse side of the page. The text is dense and cursive, covering the right margin and bottom of the page.

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

وزیر مأموریت در شهرستان در سوای  
به کیسای در آن مقام کند در حق خود نقصان  
به اسراج

[illegible][illegible]

اینکه در این کتاب  
مجموعه از کتب  
مختلفه است

اینکه در این کتاب  
مجموعه از کتب  
مختلفه است

میل برخیزد و اندان اینها از فقیر و غنی و ضعیف و قوی و سزود

نماند چه تو غنی یا بی مال رعایا بر موی نا و اج نماند

اندودن بام سبزل است خاک و کندن اسب عا دلوار

اینها استی ایمنی لعنه در احادیث ماثوره مذکور است

معاف و حنفی و مجازی شیخ مصطفی الدین سعدی از این

نموده فافوه را و استیغره العقده صد و شصت و یک

آغده نموده خاک که نمود و بیت از غنای که مایه را و دوا

دلوار کند و بام اندودن و موی از رسانان که

در اسب علق و جابلوسی در کاه نموده آورده اند

اگر شمشیر گری و جاسوسی همه آمد تو قمع بر آنکه

طعمان برور ماده عصبان ریاده بکشد انداخته و

طعمان برور ماده عصبان ریاده بکشد انداخته و

طعمان برور ماده عصبان ریاده بکشد انداخته و

اینکه در این کتاب  
مجموعه از کتب  
مختلفه است

اینکه در این کتاب  
مجموعه از کتب  
مختلفه است

اینکه در این کتاب  
مجموعه از کتب  
مختلفه است

اینکه در این کتاب  
مجموعه از کتب  
مختلفه است



اینجا که در این کتاب آمده است  
 از سید محمد باقر  
 در این کتاب آمده است  
 از سید محمد باقر

تیر درونی بروی کار نهند و از او باطنی

مکنه عقوت طاسری ماب و باز گردد مرفوعه فلان مرد

از زمره بر عا و احب الرعایات از مصدی خزانه اتفاق

در باب اتصال حوی که برسم صلیه با هم او از درگاه رفیع

نده و از درگاه باز در صحرای خفا به استه شکایت

نهی دارد توقع ان تجروت را با و یب این مایه

احمال از تنال نفس نه نه تا در همان نفس داده خسرو

را که در حقیقت عطا حضرت حق است بر شاه جهانگیر

حق عطا است به و سانه مرفوع از صبر راه امیر

فلان استعادت و درگاه صادره توقع درین

خطبه کبری انبی از خوف حاکم کبریا بی و نویسه

این کتاب در این کتاب آمده است  
 از سید محمد باقر  
 در این کتاب آمده است  
 از سید محمد باقر

این کتاب در این کتاب آمده است  
 از سید محمد باقر  
 در این کتاب آمده است  
 از سید محمد باقر

این کتاب در این کتاب آمده است  
 از سید محمد باقر  
 در این کتاب آمده است  
 از سید محمد باقر

ای مصدی در این کتاب آمده است  
 از سید محمد باقر  
 در این کتاب آمده است  
 از سید محمد باقر

این کتاب در این کتاب آمده است  
 از سید محمد باقر  
 در این کتاب آمده است  
 از سید محمد باقر

از این جهت که در این کتاب  
بسیار از کلمات و عبارات  
است که در لغت و معنی  
آنرا توضیح داده است

نویسنده ای را لطف و شفقتی بفرستد که این کتاب را  
از این درگاه و اوقات از و بطور سسته مرفوعه جمعی  
از اهل رای خود آرای درگاه و در باب شهریار  
حاجه سخنان محله اخبار و نقلیه اسرار مردم الکاسار  
دارند بلکه راه یافتن این گروه عیب نرود و راد برادر  
اساطیر لغات و دوزار که شمارند و قیاس انطافیه  
نمونه اصل و شناسی اند بسیار و مطلقه و سده روز  
حاشیه که روشن باشد با وجود احتیاج بروشنی مایه  
خود نه چندی دانش پسند داشته باشد مرفوعه خود را  
می بیند اردو که از کلمه و اشهره آنچه ملک از آن  
جوانش تر است و اینست و شناسی از آن پیش نماند

از این جهت که در این کتاب  
بسیار از کلمات و عبارات  
است که در لغت و معنی  
آنرا توضیح داده است  
از این جهت که در این کتاب  
بسیار از کلمات و عبارات  
است که در لغت و معنی  
آنرا توضیح داده است

از این جهت که در این کتاب  
بسیار از کلمات و عبارات  
است که در لغت و معنی  
آنرا توضیح داده است  
از این جهت که در این کتاب  
بسیار از کلمات و عبارات  
است که در لغت و معنی  
آنرا توضیح داده است

از این جهت که در این کتاب  
بسیار از کلمات و عبارات  
است که در لغت و معنی  
آنرا توضیح داده است

اینها را در هر دو صورت که باشد باید از هر دو  
 نوعی که در این کتاب مذکور است از هر دو نوعی که  
 در این کتاب مذکور است از هر دو نوعی که  
 در این کتاب مذکور است از هر دو نوعی که

توقع سه او را کردند آنکه خوشتر از او باشد  
 مثل به مغلوب طبع که دارد تا از او بد آنچه کرده  
 طبیعت بی نیاز گردد و دفع فلان از هر دو طرف

اینکه در این کتاب  
 مذکور است از هر دو  
 نوعی که در این کتاب  
 مذکور است از هر دو

سجلی با هم اسلاف خود بر سر اعطاء و جبار بر سر  
 مسالمت اندیشی اردوان عطا بخندوی اطل نموده  
 نمایه که در اوین ایام و ماکت طبع این بنال مطلق  
 ای عزیز تمایز بین این دو نوعی که در این کتاب  
 مذکور است از هر دو نوعی که در این کتاب  
 مذکور است از هر دو نوعی که در این کتاب

توقع و آن تا قدر تغذیه این مثال جاوید استمال  
 اصدار تا مگر انما و سعادت ما را تا مگر کارین  
 سستی ساق از انصاف او ام آری خود را با تمانیه مرفوع  
 بنیاد و بنیاد از هر دو نوعی که در این کتاب  
 مذکور است از هر دو نوعی که در این کتاب  
 مذکور است از هر دو نوعی که در این کتاب

اینکه در این کتاب  
 مذکور است از هر دو  
 نوعی که در این کتاب  
 مذکور است از هر دو  
 نوعی که در این کتاب  
 مذکور است از هر دو

اینکه در این کتاب  
 مذکور است از هر دو  
 نوعی که در این کتاب  
 مذکور است از هر دو

رفوع و بولا ابرو است بر صند و ریا کینه  
 که لبت ام شب است اشتر او پاسبانی شده و بار مرد  
 معامله هم کار در آن اختیار نموده حقیقت او را معنی  
 زار و اکنون علی مردم زور کار دین فلان سوده مرد  
 از سوده را بنده تصدیق نمی کند توقع  
 کارگر از این شغل ناک از جبار امر کسای مرد  
 حاجت اول و سنی بالذات با شرازد دوم رسانی  
 طبع لغوی امر و کار و شکی نیست حقیقت مرد را سوم  
 به است شد دانی و دوستی طبع مرد و همکار خام  
 بر می و مکی لی حلی بر صفتی از او بر مردستان کم  
 از او این آید مرد و حقیقت که از او دیگر اشتغال  
 زار گرفته و مانع شده

این شعر در وصف یک شخص است که در مقام  
 حاکم است و با مردم در میان دارد و در  
 این شعر از صفات او یاد شده است که  
 او را در این مقام نمی توانست  
 و در این شعر از صفات او یاد شده است که  
 او را در این مقام نمی توانست

غزل  
 ۱۰۰

این کتاب است که در حق جمعی از اهل استخفاف که بواسطه احقاق  
 حق و کمالی بر استغفار و خردی از حقوق خود را  
 بودند و ادانت و این روحانی نقص را داد  
 دین و دولت مایل بر این نقص در برابر دین و  
 ملت خود راه تلف و سب که هر مان سارق با  
 اصناف غیب و شین مجال حاصل و کالی مصالح  
 ما در شاه داشت مرفوع مبلغ اتفاق و اعطاء  
 واد وید وکیل خراج سرکار خاصه و بی از مرسوم  
 در مقام

و اما در این باره می گویند که این زمین به جهت آنکه در آنجا آب است و در آنجا آب است

معلوم فرمائی اول غایت زیادت است چند آنکه میسوا  
گفت که بهر آنکه از آن غایت توقع در زمین که آب از  
نه جاری باز می ماند اگر جای در میان آن مذات  
طوبت قلیل باقی ماند بر این وجه مصارف آن  
آنکه در میان از داخلش فاصلت خفایت  
بی اندازه و بدین معنی بی اندازه و اما از اوید معلوم او  
که در میان این درگاه اند جمع کثیر السبب کمیابی  
السبب معاش ایشان بسیار در یافته و فستق طو  
رونداری مساحت راحت این مکان که تنگ  
گرفته و قریب یکی از غایت آنست

از این جهت که این زمین به جهت آنکه در آنجا آب است و در آنجا آب است

یعنی از این زمین که در آنجا آب است و در آنجا آب است

بکرم رعايت و حمايت نمايد و بسکيا را عايت و اغايت

سوت گریختی خطه طاهر می و باطنی عریض و غریب

الذرات ان مفعول دارند مفعول به مفعول

سیاہ خاضع واری شہید یار زادہ مولانا غلام غفران

بسیار تمایز و به تعبیر و تالیفات که در این مسائل

از سبب باطنی درون سبب بیرونی میجو به این

بالمجاہد دوست و دشمن را یک نوا میگردانند

خطابہ انجمن علمائے اولیاء و دولت خاصہ ہرمون

بِسَبَبِ حُطُوِّ اَصْحَالِ حُطْرِ عَدْرِ وَكَيْدِ زَنْدَانِ اَمْرِ

خیال پرانی برای موضوع در سر میانی مطابق

[illegible]

وہی ہے جو ہمیں اپنے آپ کو  
دیکھ کر کہتا ہے کہ میں  
میں ہی ہوں۔

دولتِ پنجاب جو دستور

و او بعد از آن است که گویا در دست و در سبب نماید و  
 جمیع احوال و خلق و ترک و تفرست پس ایضا که گویا که در میان  
 بالقی می آید خاوندان و فی تنگ و مضطرب و اندک و ناچار و  
 بر یک علی ایوم اعدا و احسان و در کار حال و احوالی او فرغ  
 حاصل می کند که در دست و در سبب نماید و در وقت و در وقت  
 شش این احوال و ترک و تفرست پس ایضا که گویا که در میان

三

میں نے

میرزا محمد علی بیگلربیگر

بنی بر تحقیق و ملاحظه

۱۰۰

مجلس شورای اسلامی  
جمهوری اسلامی ایران  
کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
تلف: ۵۵۵۵۵۵۵۵



جواب

پیر محمد علی گنجدی در چهره سراسر گیتی بمنزله بیوت اسوای دایم

عالی شانت و سر علیا و بر ایاد مرثیه بخوان

آیاتین موعود موجب نصرتش شد یار از گنہ بر خیز

و اصل صفت مرگ است

امور این است که ما و ایشان را به هم می‌نویسند و قلب

من پیر سوا که نقل کرد در گردیم استی و تو غی ان تو قی

ان کے حصول اثر غور سنی بادشاہ داد گراما صول

اسو سوجب نميز حقيقت کا موضوعہ از رامت باطل

کامی و عمره این کشتی است که خفت خود بر وفق

شکر در آشی و دسنی علی مایه فرغت / برغت مایه

بر منالیت انا رحن و استغفره ان یات قدم سار

[illegible]

ثبت بالمجلس المذكور في تاريخ

مجلس شورای ملی  
تاریخ ۱۳۰۲

مجلس شورای ملی  
تاریخ ۱۳۰۲

ساز و خدا که هیچی در زیر کاه مجلس حق مال باشد  
و از اقلک کباب باطل احساب نموده از میر و حق  
مانند و فوج قلیت و عدل ملک و خود که در خط

که این ملت تو تسع بادشاه صاحب خانه که او را از  
همچین خوف و ارجح جارجا باشد باید که وعده هم کند  
و عطا بسیار نماید انتمی یعنی سزاوار رزیه بادشاه  
صاحب قنار است که کم وعده بسیار عطا باشد  
و خود را از آن وعده در صورت عدم اسباب و تسر

فی الحال میباشد و خود را امید حصول در عید استقلال  
یا هم موافق خود و این بر دو معنی در صورت استقلال  
شهریاران و استحصال عدل و دولت و اقبال

مجلس شورای ملی  
تاریخ ۱۳۰۲

دلی او را از آن مال و اموال  
شماره ۱۱۲



خود مسلط ساخته انتی و تبیین این معنی است که چون  
فصل ۱۲

آن یهود را می میروان آرا می بر خلاق و بخود طاک

مغلوب نفس قاهره بود و موقوت که این نصف مرد را

ما مردم که سلطانِ عوای طبع برای خود کرده ایم

غالب می باشد و از آن جهت که در میان خطا و غلط

ایہ سچ و صلاح خدائے اقدس ایمان اطمینان راہ

سبب مرگت و طایع ابد و سوره غال سرمد بر باد

مردم حقیت تو قیامت یاد نفیر بکار جان

مرد که اولاد و اعقاب این را در خط حمایت و

نور رغات و امجد انتہی نعمی برکات ان درقہ حلیہ

میرزا محمد علی خان

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

در متخلفه همه از فرادق استقرار یابد که در هیچ حال از

بازمانده

از

بازمانده کان ایشان غافل نخواهم بود هر آنکه از یکدیگر

احوال سوبان و خوشان خویش خلط بخند

اندیش و خوشی خویش میدارند و درین منزل را در

ماهی ثابت عقیدت حای نهاده اندیش از زمین

بر می آرند و درین از سبب داشتن گاه داشتن

اولاد و کور سوال نمایند یعنی عدم برود و تنهار

بشانه اودان با وجود استعداد و استحقاق تربیت

خدا و اود خواجه شایان مرتبه ایشان است جابر

نعم و تحیر اندیشان منت حاصه و روگداشت

منع از مخالفت و معاشرت عامه فرومایگان که بهما

در متخلفه همه از فرادق استقرار یابد که در هیچ حال از  
بازمانده کان ایشان غافل نخواهم بود هر آنکه از یکدیگر  
احوال سوبان و خوشان خویش خلط بخند  
اندیش و خوشی خویش میدارند و درین منزل را در  
ماهی ثابت عقیدت حای نهاده اندیش از زمین  
بر می آرند و درین از سبب داشتن گاه داشتن  
اولاد و کور سوال نمایند یعنی عدم برود و تنهار  
بشانه اودان با وجود استعداد و استحقاق تربیت  
خدا و اود خواجه شایان مرتبه ایشان است جابر  
نعم و تحیر اندیشان منت حاصه و روگداشت  
منع از مخالفت و معاشرت عامه فرومایگان که بهما

ازین امر متاسیان در همه پیشه‌ها گزیر وقت حال و با  
 و در بابت بعد استقبال از ما بوقت واقفیت  
 توقع تا خبره زمانه نمودن احوال روزگار و باز شناسند  
 اینتی و توضیح این ابهام است که ملک را در کان را در  
 غه احوال خود اوضاع و احوال زمان و زمانیا  
 روینمایید و از مالش میان و اشخاص انبیا  
 که معرفت آن محمود اهل دولت خاصه اولاد ملوک  
 لغایت در کاست و بانی شش اصناف مردم  
 اختلاف طبایع ممکنان از فقیر و غنی و ضعیف و قوی  
 دست نمیدم مروج چه موجب فطانت صاحب مدد جسم  
 و درین قوت و قدرت و سستی را ای و سستی فطانت  
 بدو

در این امر متاسیان در همه پیشه‌ها گزیر وقت حال و با  
 و در بابت بعد استقبال از ما بوقت واقفیت  
 توقع تا خبره زمانه نمودن احوال روزگار و باز شناسند  
 اینتی و توضیح این ابهام است که ملک را در کان را در  
 غه احوال خود اوضاع و احوال زمان و زمانیا  
 روینمایید و از مالش میان و اشخاص انبیا  
 که معرفت آن محمود اهل دولت خاصه اولاد ملوک  
 لغایت در کاست و بانی شش اصناف مردم  
 اختلاف طبایع ممکنان از فقیر و غنی و ضعیف و قوی  
 دست نمیدم مروج چه موجب فطانت صاحب مدد جسم  
 و درین قوت و قدرت و سستی را ای و سستی فطانت  
 بدو

در این امر متاسیان در همه پیشه‌ها گزیر وقت حال و با  
 و در بابت بعد استقبال از ما بوقت واقفیت  
 توقع تا خبره زمانه نمودن احوال روزگار و باز شناسند  
 اینتی و توضیح این ابهام است که ملک را در کان را در  
 غه احوال خود اوضاع و احوال زمان و زمانیا  
 روینمایید و از مالش میان و اشخاص انبیا  
 که معرفت آن محمود اهل دولت خاصه اولاد ملوک  
 لغایت در کاست و بانی شش اصناف مردم  
 اختلاف طبایع ممکنان از فقیر و غنی و ضعیف و قوی  
 دست نمیدم مروج چه موجب فطانت صاحب مدد جسم  
 و درین قوت و قدرت و سستی را ای و سستی فطانت  
 بدو

[illegible]

ایمان و اب  
و البیضاء و العبد و الدین و

فرمانده  
محیط بر این ششده باشد

داشته اند و بدین سبب او نمزدول و مسکوت گذاشته  
توقع اینکه قبل از شکوه نمودن ما از مآلکات  
سبوی خدا تعالی برده استیغمی پس از آنکه راه  
استغاثه مارگاه ماکشوده از مآلکات نماید گاه  
خدا تعالی و جل از مآلکون بوجه نمود دید که چگونه  
از دارالخلج و ضعف مرد و نمودار عدم معرفت  
عبارت و ساخت روکار است فوجی بجهت معرفت  
که بر ما نشان عالیشان و اجبت که رحمت ایشان  
بر کافه مردم محمود داشته باشد و در بعضی از احسان مجاز  
ایشان شدیدا باشد استیغمی و فخر این مرفوع است  
که غایت علم و در افت علم ملوک در طریق حسن  
نام







استراحت داده درنگوداشت بمان فروخته است  
و در صورت ضرورت استعمال بنظر و استعمال  
در کمال احتیاط و احترام کار فرماید و در صورت  
حاجتی الزام شکننداری و محسنت تمام عدم  
خسودی و شکایت بندی استی و نظیر حاصل وقوع  
از قصه دستور صاحب بیر صاحب عالم شیر محمد  
وزیر یعقوب خان اخون و السان کشمیر که زنده اری  
آن سرزمین آسمان نشان از و لو کلا و بادشاه خاک  
خوشدیشان ملا سرور قبه گردنشان حلال الدین  
و کرامت شاه خا خیر ان انتقال یافت و حله از لن  
است که چون بعد از انتقال اوسف خان بدیع بخارا

در این غرض که بهر چه بود  
 و آنچه بود بهر چه بود  
 و آنچه بود بهر چه بود

فرموده است او و اما در اعلاش معامله از هر دو فاق  
 اتفاق انجامید و در این نسبت کار امر اینها را اجتماع یافت  
 و شوق العصاد و خلاف و شوق کشت و در این کار

از راه او گذشت در مواقع خرق که رفق آن از راه

دایره امکان بیرون بود بر رافع و رافع کشت با جبار از

میوه است به یک است بر سه چک رفت با جلد از

طوفان خیمه اطلس بر سر و کار انداخته خفته انگار

و خفته خفته بدایر است خفته خفته در این محاربات و قوع

یافت و این و فاق با آنکه از ابطال رجال او و حکم

الحرب عجمال کاه غالت و احیاناً مخلوق

و چون یعقوب همان در سید عالم از روز خورشید

در این غرض که بهر چه بود  
 و آنچه بود بهر چه بود  
 و آنچه بود بهر چه بود

در این غرض که بهر چه بود  
 و آنچه بود بهر چه بود  
 و آنچه بود بهر چه بود

در این غرض که بهر چه بود  
 و آنچه بود بهر چه بود  
 و آنچه بود بهر چه بود

در این غرض که بهر چه بود  
 و آنچه بود بهر چه بود  
 و آنچه بود بهر چه بود

در این غرض که بهر چه بود  
 و آنچه بود بهر چه بود  
 و آنچه بود بهر چه بود

در میان دوست میزبان و عجب او خلق العاص

100

سید احمد علی خان

[illegible]

وخراب رفته صد ان محراب ستمه دکانی او بخت خنده

از این عالم فرود شدی را که در فزون و ابرو سیاست

مسئله وزارت مالی تعلیم اولی می شایست مخون

ابا معلول و تسلیل سید است محله عربی انجمن  
 بون در گردن ۱۲ پیر خیمه ۱۲

ما بشارت است لخلق نادر و نغمه ای که خود را خواص  
پیرایه قانون

دولت او و اسمو د حیدر مع العاق اعاد وین

مستطير و در ویداد وزیر تعلیم المسعودی

بسم الله الرحمن الرحيم

منشی احمد فرید الدین  
در میان کلمات شریف  
نسخه به یاد میماند  
۱۱

نصف المثل در سئو ق کلام سرزبان را اند که سلوک این عزیز  
که از دلالت املات است <sup>بر او</sup> این و طایق حقوق <sup>بر او</sup> را  
مست و در این راه خود را در سلک ملوک <sup>مست</sup> حرام  
نموده امید اندام من از روی دست <sup>بسیار</sup> مثال امید معایر  
حال و بهمانان این کشور است با تیر و نیزم شنی در حکام  
احیاج در موسم که با بخت نسیم با محتاج <sup>در</sup> مستلیم <sup>در</sup>  
فصول در نگاه داشت و احترام این اتهام تمام  
معدول بسته نگار در آرد و بعد از روانه بسته  
از آن بر آورده در شسته بجائی آن گذرانید <sup>فقط</sup> بجای  
تمام از سخی در آویزند و باز چون به این نیازمند  
شوند از روی غرت خود آورند <sup>و</sup> دسته بجای

[illegible]

۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

Handwritten signature: *Handwritten signature*

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

خداوند تعالی بفرموده و با حسیط بسیار کار و زحمات کنونی  
خداوند که ما بن این شیوه معمول در این طریق است که  
مردار و ناکرد و اگر در این چگونه خواهد بود که زوکار

بجاء اَمْالى غنى وملك واما الى  
ذل وملك

فروغی و انکار و فلان سود و سیما و سب زبان  
صدق و قوت و ان اراد طاهر و سید و طین و حوز

را بجهت خوشنودی ساخته و مطلقاً با تحصیل سرمایه  
خوشنودی و رضامندی خود او و مولا می باشد که

حق عمل و علم نظر کنید احسن مفعول کجایست  
استقامت خان از درجه علیا بعد التصد و ریاست  
مرتبه ۱۲ مرتبه ۱۲

خواجه نصیر الدین اقبال

عزیز علی محمد ایدم او را و او را از میان ما رفت نه و نه از او فراموش نمودن و ما را غافل گشتند و عظیم اوزار ۱۳





اینست و حاصل این توفیق و قیام مطالب حقوق  
 از احادیث طریقه ایست که است حاجت از امام  
 امام میرالمومنین علیه السلام که در باب غلامی که نموده  
 و نموده صاحب محقق را بقتل آورد و بود فرموده  
 و هل عبد الرجل الا كسفه  
 السيد و يتودع العبد السجين  
 یعنی ایانیت غلام مرد الا مانند شمشیر او  
 قصاص نموده غلام را محسوس زند و در دنیا کجا  
 فقط الا کسفه الا قصاص او را و از حضرت امام  
 صادق علیه السلام نقل است که سید را کجا عبد قصاص نماید  
 و لیکن معمول فیما بظاهر حکم کتاب است قال الله

اینست و حاصل این توفیق و قیام مطالب حقوق  
 از احادیث طریقه ایست که است حاجت از امام  
 امام میرالمومنین علیه السلام که در باب غلامی که نموده  
 و نموده صاحب محقق را بقتل آورد و بود فرموده  
 و هل عبد الرجل الا كسفه  
 السيد و يتودع العبد السجين  
 یعنی ایانیت غلام مرد الا مانند شمشیر او  
 قصاص نموده غلام را محسوس زند و در دنیا کجا  
 فقط الا کسفه الا قصاص او را و از حضرت امام  
 صادق علیه السلام نقل است که سید را کجا عبد قصاص نماید  
 و لیکن معمول فیما بظاهر حکم کتاب است قال الله

اللهم تعالی النفس بالنفس طواف این

طاف است که مراد از این نفس نفس قاف و مبارک است

امر و همچنین احباب معتقد در جمله روایات حضرت بی

است نه که عید مأمور انفس نبرد و سید امر را محسوس

انامی نماید و از روی مایه و برده و مساقی را

بر متقی محل کرده اند که مراد از این امر است که طاف

او بر عینی جاری می نماید که عبد خود را با خوا و الحیا تمام

بر قیل مردم مجبور دارد و بر نصیحت قیل او نماند و جو

در مع ضرر و فساد را ملامت و عاص و بر امام لازم

در محم موجب غل فلان از طرف و اعمال او را

و اشغال ملک و مال سلطان بی عیب و توقع در مولا

اینکه در این روایت مراد از این نفس نفس قاف و مبارک است  
امر و همچنین احباب معتقد در جمله روایات حضرت بی  
است نه که عید مأمور انفس نبرد و سید امر را محسوس  
انامی نماید و از روی مایه و برده و مساقی را  
بر متقی محل کرده اند که مراد از این امر است که طاف  
او بر عینی جاری می نماید که عبد خود را با خوا و الحیا تمام  
بر قیل مردم مجبور دارد و بر نصیحت قیل او نماند و جو  
در مع ضرر و فساد را ملامت و عاص و بر امام لازم  
در محم موجب غل فلان از طرف و اعمال او را  
و اشغال ملک و مال سلطان بی عیب و توقع در مولا

اینکه در این روایت مراد از این نفس نفس قاف و مبارک است

امر و همچنین احباب معتقد در جمله روایات حضرت بی

اینکه در این روایت مراد از این نفس نفس قاف و مبارک است

وادی و دیوبند  
دیوبند و دیوبند

بر ما اعتراض از و انتی و توضیح این توفیق سیم است که

چون رود و امانات با رباب آنها نزد او بماند

بل تعذر است لاجرم توثیق اعمال زلوا این که در معنی حکم

و دلچسپ دارد از او استبداد میجویم تا مگر ازین آید  
 طبع از این سخن بزرگواران

که بر جایگاهت و اسالت و بر و بسا دشوار از آنرا  
 بود سعادت اعانت و در آن علامت نماید موعودان

عالم با قیاد رک خیز تقایم می سرگما رخصمی از اراشیاد و دنیا

فانی باقی نذر محمد صمدان دیوان کا تعاضد حق نفس

بروز که گرفته اند تو می بیند ارباب دیانات و اولاد علی

[illegible][illegible]

کجای نصیحت مال او در وجود عدم مال و تنگ  
 شایسته فی و کافی بجای از اگر فروغ سمیت و قوی داشته باشد  
 از مطایبه در گذشته کمال خودش که اند و از خالص  
 حاصله و موافق جان منیع که از راه اصول رسید به  
 صلح بد و اصل سازند و قوی فلان لشکری که از خا  
 دلاوری در کارزارهای قوی و قوی و قوی و قوی  
 و شمن زده اند و کجای ظهور می آورد و لو از یک  
 می برد و بخواهد در معبود و در معبود و در معبود  
 بکاک رفته قبل از توفیق نخت منیع بجای هر دو  
 انچه بسم آقا است تا می نامیم او رسانند و مردم  
 او را برایشان معذور دارند که او را و او را و او را  
 که او را و او را و او را

کجای نصیحت مال او در وجود عدم مال و تنگ  
 شایسته فی و کافی بجای از اگر فروغ سمیت و قوی داشته باشد  
 از مطایبه در گذشته کمال خودش که اند و از خالص  
 حاصله و موافق جان منیع که از راه اصول رسید به  
 صلح بد و اصل سازند و قوی فلان لشکری که از خا  
 دلاوری در کارزارهای قوی و قوی و قوی و قوی  
 و شمن زده اند و کجای ظهور می آورد و لو از یک  
 می برد و بخواهد در معبود و در معبود و در معبود  
 بکاک رفته قبل از توفیق نخت منیع بجای هر دو  
 انچه بسم آقا است تا می نامیم او رسانند و مردم  
 او را برایشان معذور دارند که او را و او را و او را  
 که او را و او را و او را

باشد و الا نوشتن آن در سبک کهن او و اصل از مرغوم  
 موجب امر بهی و لغی فلان شعی از غفلت ارباب و  
 و قوت در بار جنت و بافت الت که استماع مار و  
 حکایت امیر و لقب استماع انداخته منیت نامدار از مردم  
 فاسد ساخته و تفریر این توفیق الت که سرتما اخبار  
 آن می نویزند که سبب فرط در روع سکالی از روع  
 احتمال وقوع غالی امانت و از غایت سبک سری او  
 بی اصل و سری رعد او در سبک سبک ما گدانی موجود  
 از نو این استماع و افات بی اصل و تفرات باطل در حق  
 در روز و وقت و رنگ و زمان حد کشیده و دیگر خدا  
 نمی گستریت خبر بنیاد و بار باره ملا و عباد و صلوات

این کتاب در سبک کهن او و اصل از مرغوم  
 موجب امر بهی و لغی فلان شعی از غفلت ارباب و  
 و قوت در بار جنت و بافت الت که استماع مار و  
 حکایت امیر و لقب استماع انداخته منیت نامدار از مردم  
 فاسد ساخته و تفریر این توفیق الت که سرتما اخبار  
 آن می نویزند که سبب فرط در روع سکالی از روع  
 احتمال وقوع غالی امانت و از غایت سبک سری او  
 بی اصل و سری رعد او در سبک سبک ما گدانی موجود  
 از نو این استماع و افات بی اصل و تفرات باطل در حق  
 در روز و وقت و رنگ و زمان حد کشیده و دیگر خدا  
 نمی گستریت خبر بنیاد و بار باره ملا و عباد و صلوات

این کتاب در سبک کهن او و اصل از مرغوم  
 موجب امر بهی و لغی فلان شعی از غفلت ارباب و  
 و قوت در بار جنت و بافت الت که استماع مار و  
 حکایت امیر و لقب استماع انداخته منیت نامدار از مردم  
 فاسد ساخته و تفریر این توفیق الت که سرتما اخبار  
 آن می نویزند که سبب فرط در روع سکالی از روع  
 احتمال وقوع غالی امانت و از غایت سبک سری او  
 بی اصل و سری رعد او در سبک سبک ما گدانی موجود  
 از نو این استماع و افات بی اصل و تفرات باطل در حق  
 در روز و وقت و رنگ و زمان حد کشیده و دیگر خدا  
 نمی گستریت خبر بنیاد و بار باره ملا و عباد و صلوات

مصلح انفس و مازار و مرقع و مجسم استحقاق و نمودار

پسند که فلان ایستاده نشین از موده از روش از خواص

مقتضای این درست اخلاصاً بر تو تمهید سر این گفته است

که پوسته را از این غشوی غشیه مادر برده اطلاع میدید

بزرگواران! از این زیادہ بیوقوفان و اسکان لامحکمہ

و کما فی سبکدوش و کما فی سبکدوش و کما فی سبکدوش

و انرا از دستمن بدو و نزدیک و دور حسب المقدور

مجموعہ فیضانِ فلان، نیکو شمالی و ماہِ شمس اول

او حال ابدی کیسب الی بعد در جلدی دیگر

بسم الله الرحمن الرحيم

و لوچ اباد اسی کوئچ فریج است۔ مار س

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

[illegible]

100



بابت آن کا ورنہ دل ان مراتب میں نہ مقدر ہو

در لباس اظهار کمال و اقتدار استماع نماید مرقوم

و زمان نافه خسروی در باره خلایان سالامه

النفاد واعدار ما فيه لود وادوية بانه مما قبل اهل

نکات شل اقبال از پیام به هوش قیام نماید و از این

راہنما ان وادع بروحت شہزادگی اید تو قسم اگر

سکس بعد از کثرت خواشانی و کیرانی اسباب غواشی و

میرزا محمد رفیع و میرزا محمد رفیع

و عظیم تقدیر ہے کہ ایک مایہ ناز و اکتفا منہام و مبارک

سکون آردوش اور مرد اسٹوٹنہ شہر اتر و قن

می فرمائیں مروجہ عامل اعمال تو ہے تو فرماؤں

اینجا او را آمدن بر بار بار از باعث دشواری مردن بار بار است

رسد و در هر یک از اینها یک عدد و سه صفر را می بینیم



نفعی حاصل  
از این کتاب  
در تحصیل علم  
و تدبیر و  
موسیقی و  
صنایع و  
تجارت و  
حکومت و  
تعلیم و  
تربیت و  
در هر یک  
از اینها  
نفعی حاصل  
گردد

این کتاب  
در هر یک  
از اینها  
نفعی حاصل  
گردد

حد و اجتناب و کثرت و کمبود و عبادت و زراعت و  
تجارت و صنایع و موسیقی و تدبیر و حکومت و  
تعلیم و تربیت و در هر یک از اینها نفعی حاصل  
گردد

از این کتاب در هر یک از اینها نفعی حاصل  
گردد

توقع در نقد مبلغ مایه نذر از درج بصدقه عسل  
انجمن متفکران کار از موده و اصل سازند  
تصفیه رسوم مقرر و بفرایند و یکی قوی  
و مدارج که از چهار سو بدان ناحیه پیوسته و داخل  
اعمال سابقه او نمایند تا مگر لواحق مذکور را او را  
معموره مذکور را مخفی گردانیده تقویت حسن محل او  
رغایابی یکی اعمال قوی حال و سایر اعمال فارغ  
البال باشند مروج است که این کتاب را با اختیار

خیانت مانی امروا با استیصال غلام والی و استیصال  
اموال او بر وجه مستوفی در کمال نجاروی و استیصال  
صدور یافته و به موجب عمل و شمع بر سلطان دوی  
بکرم و جوت افضالت مسکون است و به موجب  
صلح و تقاضای صلاح عام و نظام نام معروف و  
اموال خاص خود و عامه مردم در ارف و عالم  
صلاح آن صورت نمایند و تقاضای  
درست و احباب نفوس شمره موجب قیام آرام افهم  
نظام افاق کرده و برابر باب نفوس صراحت و  
در حق و متفق با منطق و صورت که آن با دوی  
از حقوق و اخبار و سبب می آید و در دست  
صالح و احباب نفوس شمره موجب قیام آرام افهم  
نظام افاق کرده و برابر باب نفوس صراحت و  
در حق و متفق با منطق و صورت که آن با دوی  
از حقوق و اخبار و سبب می آید و در دست

اینکه اسرار و اسرار

پور او در صف صلاح عامه خاصه حفظ حوزه ادیان و  
بایست با توسل غوسل این صوفیه و ده یکی را یکی  
تمام با صلاح نظام حاکمی باز دارند مروت نه از به راه حکم  
خرم بعد آو فلان که یکی از باب اصناف درگاه در باب  
دو تنخوا به او برستی گواهی میدهند و سپه توقع  
و دشمنی خدا از محامل لغت در کردار او استکارت چون محال  
عداوت صانع مستلزم عداوت مصنوع است او شایسته  
آنست که مخلوقات محضت را نیز دشمن بماند و دشمنی  
خدا بطریق اولی دشمنی با شاه را که حافظ و حاکم است  
بایست لازم دارد مرفوع فلان درون خراب بیرون  
که از درگاه برای تحقیق حقیقت نظم داد و خوانان بخواهیم نامه  
اینکه از درگاه برای تحقیق حقیقت نظم داد و خوانان بخواهیم نامه

اینکه اسرار و اسرار  
پور او در صف صلاح عامه خاصه حفظ حوزه ادیان و  
بایست با توسل غوسل این صوفیه و ده یکی را یکی  
تمام با صلاح نظام حاکمی باز دارند مروت نه از به راه حکم  
خرم بعد آو فلان که یکی از باب اصناف درگاه در باب  
دو تنخوا به او برستی گواهی میدهند و سپه توقع  
و دشمنی خدا از محامل لغت در کردار او استکارت چون محال  
عداوت صانع مستلزم عداوت مصنوع است او شایسته  
آنست که مخلوقات محضت را نیز دشمن بماند و دشمنی  
خدا بطریق اولی دشمنی با شاه را که حافظ و حاکم است  
بایست لازم دارد مرفوع فلان درون خراب بیرون  
که از درگاه برای تحقیق حقیقت نظم داد و خوانان بخواهیم نامه  
اینکه از درگاه برای تحقیق حقیقت نظم داد و خوانان بخواهیم نامه

[illegible][illegible]

من از آن است که در این راه متاعی مقتضای رضای ما  
خود را ندارم و در این راه متاعی مقتضای رضای ما  
دوری گزید و مشورت عقل صلاح اندیشی مسحت خود  
در فرزند داشت پروریت و رانی دانش آرای می بود

ادبانه است که گزند نسبت ایگونه فرزند از تا اول ادویه  
مصره و مسموم مشکله در پیش بل از وجه سمیت نیست  
و بویستن باستان او از خویش و بوند در مرتبه قطع بود

خویش مرغ از جبهه راه تمیض و نموده اند که حلال شخص  
و مسموم بی اجوی بود به سمیت توحیه قسم بخواند بود  
در اصل او ت م بود

زنتی و تبیین این ابهام که ایگونه مردی نادان که فرج  
شعبات این تراغ و جدال توانا نباشد و بر اینچ از و رو  
اینکه از آن است که در این راه متاعی مقتضای رضای ما

اینکه از آن است که در این راه متاعی مقتضای رضای ما  
خود را ندارم و در این راه متاعی مقتضای رضای ما  
دوری گزید و مشورت عقل صلاح اندیشی مسحت خود  
در فرزند داشت پروریت و رانی دانش آرای می بود  
ادبانه است که گزند نسبت ایگونه فرزند از تا اول ادویه  
مصره و مسموم مشکله در پیش بل از وجه سمیت نیست  
و بویستن باستان او از خویش و بوند در مرتبه قطع بود  
خویش مرغ از جبهه راه تمیض و نموده اند که حلال شخص  
و مسموم بی اجوی بود به سمیت توحیه قسم بخواند بود  
در اصل او ت م بود  
زنتی و تبیین این ابهام که ایگونه مردی نادان که فرج  
شعبات این تراغ و جدال توانا نباشد و بر اینچ از و رو  
اینکه از آن است که در این راه متاعی مقتضای رضای ما

اینکه از آن است که در این راه متاعی مقتضای رضای ما  
خود را ندارم و در این راه متاعی مقتضای رضای ما  
دوری گزید و مشورت عقل صلاح اندیشی مسحت خود  
در فرزند داشت پروریت و رانی دانش آرای می بود  
ادبانه است که گزند نسبت ایگونه فرزند از تا اول ادویه  
مصره و مسموم مشکله در پیش بل از وجه سمیت نیست  
و بویستن باستان او از خویش و بوند در مرتبه قطع بود  
خویش مرغ از جبهه راه تمیض و نموده اند که حلال شخص  
و مسموم بی اجوی بود به سمیت توحیه قسم بخواند بود  
در اصل او ت م بود  
زنتی و تبیین این ابهام که ایگونه مردی نادان که فرج  
شعبات این تراغ و جدال توانا نباشد و بر اینچ از و رو  
اینکه از آن است که در این راه متاعی مقتضای رضای ما

و در استعدادهای روانه و اسمعوج او گردیده و

در قبول و توقف و مردود آمدن در عین خود

کرد

معه و در ارم و بی تحقیق و تمیز نکات این

گردیده اند از معاشرت معاشره محال گویند

گفته از سعادت او را توحید شفاوت الکمال

گرا و ملکه رود مانند که از طریق اعتقاد بمبدأ خود

ایجاد و منتهای مسیر سعادت خود میجویند

را از سعادت در این میان بیاورد و ملاحظه فرمایند

در بار از موجب همه و ابر و احوال و در باره

نمودن علامت حضور بارگاه بل از ترویج درگاه

در خواه نمایانند توفیق بسبب از روی حیانت

و در این میان بیاورد و ملاحظه فرمایند

و در این میان بیاورد و ملاحظه فرمایند

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

از راه رانی دست بجانب عدو و در سبیل

نده استی و تسلط ایتضی است که آن زبان کا

زیبار حواره بوسته در مقام استشاره از حق

مراط سقیم رانی صایب کناره گرفته و همواره

ایر بخار اسوار بر رویت عداوت مکیورفته و سیر

براه راست دست رفتار ان یعنی مستشاران

مؤمن را از دست داده در راهی حیدر که

کامل استخاره مدار بسوگ سبیل قاطعان طرق

ساده مرفوع بجهت امر علی کنه ان البواب

منزل طعان دالی عداوت توفیق سبیل

ممود اور رسول باران چو گاه خود استی بعضی

زبان بر زبان ایشان مخصوص از زبان کا اول و دوم با صفت

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

افکنه توقع لبس که دانیدن اوز را بن خود را  
 با هوای خود استی توقع این توقع نیست که اغووم  
 که از قیمت شهاب و نبات مانا خود دست و لفظ

جواباً

[illegible][illegible]

من ۱۰



سجود

سبقت و نامت موسوم به سبقت است  
 جادیه طبعی و خدایت و تصرف و قلب فلیش با گردن  
 اقتضای نفس و خواستش سبقت و بدایت  
 ناکشت صاحب این حالت سواهی افتخام محاور  
 و اراطام نهادن است و از آنجا بالفیه حضرت امیر

المؤمنين في لسان العاقل مودعاً

قلبه و قلب الجاهل من وهاى

لسانہ یعنی زبانِ دعا و خبرِ انبویٰ دلِ او و واقع

است و دل نادان بران سوی زبان پند و مراد

کہ زمانہ عاقل نامن مردوں عرض کند و خست لفظ

نمایند حرکت جواب نماید و ذل نادان بر خلاف

*(Faint handwritten Persian script)*

در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است

بر خلاف آنکه یعنی نبیوت خود را بر ما کرده  
گفتن مرا که بزرگان خداوند این ایام صلاح وقت  
در میان رود و در میان گرانید در میان ایام  
ارباب صدق اخبار و محنت کردار و کفایت  
است به مضنون که بر ما و در میان ایام  
و اعضا خطاب نماید که کیف حالکم چیر  
انتم ام لا یعنی چونید و چگونه اید احوال شما  
بموجب حدیث مایه همانی که بزرگان گویند که حال  
و نیز صفت و عاقبت است اگر تو بگزار می و موافق  
انصاف است زیرا که لسانک کلم حق  
این اطلعت فقتلک یعنی زبان تو گواهی

در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است

عقود این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است

در بیان غایت حق تعالی

لا یجوز فی حق تعالی  
که در حق تعالی  
چیزی را که در حق تعالی  
نمی باشد

درین اگر اوزار را کنی تراکت و همانا حکیم حقا  
شیر وانی مین معنی را عقد نموده و ما معنی است  
زبان کشید در کار و زین مع کشید سر کشید از کار  
خاصه که زبان یک گزیده است و در حسن و دمان این  
نمکن است موقوف سبب الکاشمیر یا راجع به موقوف  
که عامه معقده ان معقده آن اند صحت که برکات  
اندلی را عبت فیروز ری بروز ری نور باشد هر آن  
ما بدست خان میاد در ماده اعطاء و عطاء و عیسی که داده  
سر سار علمای و برانیا کوا و اهل و موقع است  
این انگار ملت که میاد در وقت او و و شر  
مقتضای نشر انسان و احوال و ماده حسن و  
بسیار است

در بیان غایت حق تعالی  
در بیان غایت حق تعالی  
در بیان غایت حق تعالی  
در بیان غایت حق تعالی

در بیان غایت حق تعالی  
در بیان غایت حق تعالی  
در بیان غایت حق تعالی  
در بیان غایت حق تعالی

در بیان غایت حق تعالی  
در بیان غایت حق تعالی  
در بیان غایت حق تعالی  
در بیان غایت حق تعالی



در عهد اربل بالا ترازان از اربل است و در عهد  
اعتبار اغنا معتبرند اربل هم موضع منشأ الحاق  
اسم فلان از جمله اعیان و نامداران شهر و دیار  
در عهد اعداء شهر یاری صحت تو قطع آن شقی ماست  
بجمله از مالتی عمر ابد بودند دولت جاوید

در عهد اربل بالا ترازان از اربل است و در عهد  
اعتبار اغنا معتبرند اربل هم موضع منشأ الحاق  
اسم فلان از جمله اعیان و نامداران شهر و دیار  
در عهد اعداء شهر یاری صحت تو قطع آن شقی ماست  
بجمله از مالتی عمر ابد بودند دولت جاوید

بی یابان خسروان آل ساسان از مکی اختر  
تناسل انتفا بر مایه مرفوعه و کرمه و کرمه  
از اربل و اولاد نشان خسرو و غیره این طریق  
نواز و هم از قیمت و قیمت مقصود ما از این امر  
غیر این است که ما بقای عمر و نور و کرمه و کرمه  
بل مکی اینده کان اربل و اولاد و کرمه و کرمه  
از اربل و اولاد و کرمه و کرمه

در عهد اربل بالا ترازان از اربل است و در عهد  
اعتبار اغنا معتبرند اربل هم موضع منشأ الحاق  
اسم فلان از جمله اعیان و نامداران شهر و دیار  
در عهد اعداء شهر یاری صحت تو قطع آن شقی ماست  
بجمله از مالتی عمر ابد بودند دولت جاوید



صلوات الله عليه در حلال وصول دعا و صودا  
این معنی نموده خواجه فرغان حکیم به این مطلق است

آنجا که از زبان محفل میفرماید و اجعل لی

لَسَا وَصَدَقَ فِي الْآخِرَةِ نَفِيرِ

بر بنیاد است که کردان برای سن زمانی اخذ نمایند

بعد از من گفتار راست در حق من بحسن است و ذکر

خیر و صحت و ثناء و ادا و انعام و نیکو در دنیا که اشخاص

سخن باقی ماند و بعد از این استی از او منتهی که

را دوست دارند و بر شما خواهند بستگی

نمائند و محسن کی ازراحمہ الہیہ عظام عابد و مصلیٰ

در حق کی اراک تین دست و مود و بود که بر

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

فصل پنجم در بیان احوال و حال

کلام معارفین جلد اول  
 در بیان معانی و اقسام  
 علم و فنون و احوال  
 انسانی و اجتماعی  
 و غیره

افغانستان و قبیله



بسم الله الرحمن الرحيم

اخراف او از استقامت و اخواف با از خطا و

او استی و توضیح این توفیق بهم انکه حوائط

که این خات این از سلوک را به یقین در است

و در این اخواف حسیه لا حول و محجب است

نیز بر صبح جانب اخواف است و اعطای

عنان رعایت از جهت حاجت او و نیز نمودم و از

و موجب رات منقذ او است و خات او تبرک

ابرو و فرو که است اعینه و من غلطان در

بموجب عین او است و ساعه فرمودم و

است بکفتم غلطان بکشتی او بر بر عهد

سوال او جهت آنکه شود و ساعه

در این

در این

در این

در این

در این

در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است

دوستی است و قدیم ایشان است و دوستی و دوستی

نقش بر این در قیاس بر بنویسد که نمونان در کاه در باب

آدم شهر بر تقدیم فلان باشد البته با وجود علم با

و حصول مانع از فردا یکی گوید و کم یا یکی بنیاد و وقت

اصالت و علت جلالت بر نفس بر وجه حکیم عظیم الحاصل

عظیم المثل و کمال جلالت و فضل که جانی غایت

و محض است نهایت تحیر و خیر از نه و با این معالی نظر

در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است

سبقت

سابق توان نمود که این بار در باره ما و تب ارباب

رعونت و العجب الفع سائر الواسع و تعجب این

کرده دانش برده در بناده لغایت عجیب تا غریب

سما است چه انفع که اندین تر می د و اورد او خود

عت اگر فرض محال عابی تعجب خود مند ان سبب است

استعجاب از خود پس و العجب این حکمت ارباب

ادرا از خوشن منی صد خد ان جواب بود رفوع

موجب منع و البعد فلان مختص ارباب درگاه

بعد از غل خدمت رعایت خدم و سبقت چشم

و اعدا و حب توقیع لبیب اظهار نمودن او تعجب بود

و العجب از این که این سبقت را در این مقام

و العجب از این که این سبقت را در این مقام

و العجب از این که این سبقت را در این مقام

و العجب از این که این سبقت را در این مقام

و العجب از این که این سبقت را در این مقام

و العجب از این که این سبقت را در این مقام

و العجب از این که این سبقت را در این مقام

و العجب از این که این سبقت را در این مقام

و العجب از این که این سبقت را در این مقام

و العجب از این که این سبقت را در این مقام

و العجب از این که این سبقت را در این مقام

و العجب از این که این سبقت را در این مقام

و العجب از این که این سبقت را در این مقام

و العجب از این که این سبقت را در این مقام

و العجب از این که این سبقت را در این مقام

و العجب از این که این سبقت را در این مقام

و العجب از این که این سبقت را در این مقام

و العجب از این که این سبقت را در این مقام

و العجب از این که این سبقت را در این مقام

و العجب از این که این سبقت را در این مقام

و العجب از این که این سبقت را در این مقام

و العجب از این که این سبقت را در این مقام

و العجب از این که این سبقت را در این مقام

و العجب از این که این سبقت را در این مقام

و العجب از این که این سبقت را در این مقام

و العجب از این که این سبقت را در این مقام

و العجب از این که این سبقت را در این مقام

و العجب از این که این سبقت را در این مقام

و العجب از این که این سبقت را در این مقام

و العجب از این که این سبقت را در این مقام

و العجب از این که این سبقت را در این مقام

و العجب از این که این سبقت را در این مقام

است از خدای تعالی و توفیق الهی بر منوب که جو مبارکی بنا  
 کرده و سبب برور بعضی از دعاها و اطلاق نمونه از بعضی  
 و کینه بر نه فوت بوی این توفیق خدمات نزدیک  
 خردوان به گونه نیر در روانی صیره روان بعد از طهور  
 ان از راه کامیابیت در وقت مرفوع در نیو لا گروه  
 از رعایا به رکاء و الا الله الواجب کثایت از فلان  
 کشوده اند که نور موده و فاجعه خضر که بر ارضی این  
 میگذرد موده با آنکه استیفاء حق فرموده استوفی نموده  
 اند تا برادر عامی و وصول کثرت حضرت بار ارضی که  
 این راضی نیستند توفیق سلاطین عند التزمین و در  
 این امر و ادواء عام و منافع کامی نظام سبب

در دعا که هر کس بخواند و در وقت مرفوع در نیو لا گروه  
 دست بگذاشت و بعد از آنکه در دعا  
 در دعا که هر کس بخواند و در وقت مرفوع در نیو لا گروه  
 دست بگذاشت و بعد از آنکه در دعا

که هرگاه ما بخواهیم در او توبه گشتن را بداند  
 و اگر ما بخواهیم خود را مانده بر این تعب و مصون حدای  
 که در هیچ حال از روحه ای نگذرد محفوظ و محفوظ گشته از  
 کید اعدا دشمنان امان حضرت مصبون و مصون مانده  
 توفیق بدین دلیل قطعی که ما بماند عادل نموده ارواح  
 عالم و عرشی در مرتبه احسان و کرامت روح احسان

که هرگاه ما بخواهیم در او توبه گشتن را بداند  
 و اگر ما بخواهیم خود را مانده بر این تعب و مصون حدای  
 که در هیچ حال از روحه ای نگذرد محفوظ و محفوظ گشته از  
 کید اعدا دشمنان امان حضرت مصبون و مصون مانده  
 توفیق بدین دلیل قطعی که ما بماند عادل نموده ارواح  
 عالم و عرشی در مرتبه احسان و کرامت روح احسان

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰







الواجب هو رد الصلوات في الحال ودرمانه

وضع لبیب الیہ صید جاری و تیرد ایر مارا از سبب  
احیاء و ایر مارا بداشته مرفوع از صید و فرموده

کہ غلامِ نوحوس از رُوحِ حق جل و علا تحقیق مایوس است

توقع ان شفاوت کنش مانا باختیار و شرف انا

سکده ای و مساحت گسترده با برعکس و بر فراغت و وقت  
 مهر ماهی ای که هر روز

امیر مودود را عیون و مسعود مدعی بی پای سید شد  
شمار از این بخش است عیون و مسعود مدعی بی پای سید شد

مرفوع از جہ راہ فرمودہ اند کہ سبیل متہولان انور

عامہ ذواوٹنی خاصہ مقصدیان دلو این مطالبات

لَا تَكُنْ كَالْأَنْبِيَاءِ الْأَوَّلِينَ

و این است که در بعضی از نسخه ها آمده است که  
در بعضی از نسخه ها آمده است که

اولیای  
و در این میان

و در این میان  
و در این میان

و در این میان  
و در این میان

و در این میان  
و در این میان

و در این میان  
و در این میان

و در این میان  
و در این میان

و در این میان  
و در این میان

و در این میان  
و در این میان

و در این میان  
و در این میان

و در این میان  
و در این میان

و در این میان  
و در این میان

و در این میان  
و در این میان

و در این میان  
و در این میان

و در این میان  
و در این میان

و در این میان  
و در این میان

و در این میان  
و در این میان

و در این میان  
و در این میان

و در این میان  
و در این میان

و در این میان  
و در این میان

[illegible]

این شعر را در  
 کتابخانه  
 مجلس شورای  
 اسلامی  
 ثبت شده است

و بدست انتقی یعنی فلان نموده برین که بد بر بد را  
 ندکی بر حسین و کمر بر ساری بر میان دانه ما وجود  
 عدم ظهور عصیان چگونه سب او بر می انواع آزار  
 و بیاری بر و حکم فرموده اند توقع جهت اکر  
 و همیشه بر و رفته لغت بر آورده تر نیست ما و با وجود  
 اشتمال احسان از این است اسادت ما غفلت  
 بدستی یعنی این سران رفته ما سپاسی و کم این که بدستی  
 است انواع کفران است در مقام بر اوست  
 است از حقوق احسان ولی البعث حقیقت حق است  
 کما فی حدیث و ما اکر از انواع احسان و با وجود  
 تیر تیر لغت عدل و حسن و است که است

این شعر را در  
 کتابخانه  
 مجلس شورای  
 اسلامی  
 ثبت شده است

این شعر را در  
 کتابخانه  
 مجلس شورای  
 اسلامی  
 ثبت شده است

این شعر را در  
 کتابخانه  
 مجلس شورای  
 اسلامی  
 ثبت شده است

کتابخانه  
موزه و مرکز اسناد  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

ز بیت یافته اند از داندیشی منکوبان آن دولت عقلت  
 نمی در زرد و رخسار از موجب این فرموده که بر ملک  
 نکاید آرد و باستانی اسرار و انفس خود را از صاحب شیره  
 و حوص و اجبت که حقیقت پرومان درگاه در خوا  
 کشت غلط و خفا سر این فرموده شهریار دارند که بر  
 عاصمه ملک و حاکم بمان جانم از دست که بقدر اسرار  
 مکتوبه خویشین را مانده نفوس لقمه خفا از حد او خارج  
 طالع حریف لقمه ارباب حوص و طمع و اصحاب آرزو شیره  
 با حسیاط عام نکاید از داندیشی سر این نفع است  
 حوای اسرار عظیمه ملک که سستار آن باعث خطا و ابد  
 و نفوس و اعراض و ماسوس علی الی اطلاق است  
 آوردن " دولت "

اینکه در این کتاب  
 از این کتاب  
 در این کتاب

اینکه در این کتاب  
 از این کتاب  
 در این کتاب

خطا با نگارنده  
 در این کتاب  
 از این کتاب  
 در این کتاب

دانیال دینی کے سرور کے مولیٰ

از زبان خاتون فیروز دین

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

توسعه یافته و بار بار از دست او رفته و تمام  
از دست او رفته و بار بار از دست او رفته و تمام

از راز نهالی سایر اصحاب الفی که می‌باشد یا خداوند است  
اولی ذی‌الاستیاس است بطالع این اداری رخسار  
در دیده و نهایی عالی و در خسته گردد و در مجمع بجهت دلیل  
که واجب است که سانه عاج و کانی در بر نه موجب  
بومی و لقا و لقا می‌باشد این و لقا بر این احوال  
که سبیل و البیان و المایات است که مقتضای کار دارد  
و معالجه فیهی عمل نموده است عمرات بر کانی کار کانی  
و عاقلان منظر در دست در گزیده و میان یکی منظر  
اشغال از کانی و عاقل و کار کانی و کار کانی  
نظارت اقدار بر جمع و تفضیل نهاده قطعات و یکبار  
موقع از این راه که ناقصان حکم این سوره گان فضل خود

در این کتاب که در این باب  
 از آن که در این باب  
 از آن که در این باب  
 از آن که در این باب

برده خویش را قدری و مقدار سی پند و حکایت

از آن که در خود در این کرده تن لک را در نمیدهند

بصورت از این نصیب در هر دو صورت بسی خلل در بخار

بشرف امور افتاده آبروی کار را بریزد و رونق

از کارخانه بزرگ را بر خرد مرغی و مرغی این امر

سوال میروید که نموده اند که از لوازم خود ملک

است که چون کار باشت لیکن آن حال فرماند باید دیگر

که مستحق است تا آن کار باشد در عبادت است مانند

امتیاهی که وجه از روی خود نموده اند که بر سطح

در برین از راه خود واجب غصلی است که برگاه بولت

عملی با مالی لکار دانی قبولی فرماند برای

در این کتاب که در این باب

از آن که در این باب

از آن که در این باب

در این کتاب که در این باب  
 از آن که در این باب  
 از آن که در این باب  
 از آن که در این باب

علامه ای فرمود که از هر چه در این کتاب

که بعد قبولی کار مالی باشد ماعلی

اعلای دانی و اعلای کار در این کتاب

بخوبی دیگر ملاحظه اعلای کار باشد

نموده باشد و حاصل عمل واجب

الا دکان کسر که در این کتاب

با معیار نموده اند که از این کتاب

امر را منظور نیست که در این کتاب

داشته باشد و این که در این کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيد المرسلين  
آل محمد الطيبين الطاهرين

استظهار پیش رفتن آن کار دیگر برادر اصل کفایت و  
درایت که باصابت و اصالت را می و در وقت استظهار  
داشته باشد چنانچه از روی استحقاق و بسعه از تکلیف آن  
شغل تواند شد بیشتر در نظر نماید بگرداشته باشد نه قطع  
چه اگر حادثه روی نماید و کسی نظیر او نباشد لا محاله  
کار و مادر آن حالت محتاج گردد بر رفع و تسعیر شغل  
تخصیصی و در آن صورت بعد از آن مانده که با احتیاط عطا  
از دست دهد و اگر بر اضطرار و بیانی بجای آن  
آرد استی و تفصیل این محال است که بر تقدیر مقتضای  
قد و مقدور و قضا و محض او را امری مگر بر روی  
و نظیر او عذر آری کافی سکف از آن شغل خطیر را از تاخیر

اینکه در این  
مورد چه باید کرد

مقتضای مقتضای این  
در این مورد  
و عذر آن را

تأخیر



ز تمام بایدها و بکارهای آن کارگردار شایسته کفایت

ما لبثدی نماز مندر کرده که بسبب سلوک ناخجاری او که از

نقص و زلل مالی مانند انواع و من و صخل در دنیا  
 عمارت باید بر موقوف از گرد این حرکت باشد

سالارِ مکاران و معتمدانِ دیرباز و دیر

شعبه یار و خواستش در کار دولت دیگری از او

عبد دولت خسروی فرموده اند : تو بیع از یک در باب

العقائد والاعتقادات والعبادات والدولة والسياسة والعقائد المال

استغفر الله العظيم الذي لا يغفر العبد الا بغيره

در باره میانیت حل همان ولعید دولت

عقد شدت او علی و در اعیان او

[illegible]

صراطی که در این عالم است  
 و این که در این عالم است  
 و این که در این عالم است  
 و این که در این عالم است

۱۳۱۳  
 ۱۳۱۴  
 ۱۳۱۵  
 ۱۳۱۶  
 ۱۳۱۷  
 ۱۳۱۸  
 ۱۳۱۹  
 ۱۳۲۰  
 ۱۳۲۱  
 ۱۳۲۲  
 ۱۳۲۳  
 ۱۳۲۴  
 ۱۳۲۵  
 ۱۳۲۶  
 ۱۳۲۷  
 ۱۳۲۸  
 ۱۳۲۹  
 ۱۳۳۰  
 ۱۳۳۱  
 ۱۳۳۲  
 ۱۳۳۳  
 ۱۳۳۴  
 ۱۳۳۵  
 ۱۳۳۶  
 ۱۳۳۷  
 ۱۳۳۸  
 ۱۳۳۹  
 ۱۳۴۰  
 ۱۳۴۱  
 ۱۳۴۲  
 ۱۳۴۳  
 ۱۳۴۴  
 ۱۳۴۵  
 ۱۳۴۶  
 ۱۳۴۷  
 ۱۳۴۸  
 ۱۳۴۹  
 ۱۳۵۰  
 ۱۳۵۱  
 ۱۳۵۲  
 ۱۳۵۳  
 ۱۳۵۴  
 ۱۳۵۵  
 ۱۳۵۶  
 ۱۳۵۷  
 ۱۳۵۸  
 ۱۳۵۹  
 ۱۳۶۰  
 ۱۳۶۱  
 ۱۳۶۲  
 ۱۳۶۳  
 ۱۳۶۴  
 ۱۳۶۵  
 ۱۳۶۶  
 ۱۳۶۷  
 ۱۳۶۸  
 ۱۳۶۹  
 ۱۳۷۰  
 ۱۳۷۱  
 ۱۳۷۲  
 ۱۳۷۳  
 ۱۳۷۴  
 ۱۳۷۵  
 ۱۳۷۶  
 ۱۳۷۷  
 ۱۳۷۸  
 ۱۳۷۹  
 ۱۳۸۰  
 ۱۳۸۱  
 ۱۳۸۲  
 ۱۳۸۳  
 ۱۳۸۴  
 ۱۳۸۵  
 ۱۳۸۶  
 ۱۳۸۷  
 ۱۳۸۸  
 ۱۳۸۹  
 ۱۳۹۰  
 ۱۳۹۱  
 ۱۳۹۲  
 ۱۳۹۳  
 ۱۳۹۴  
 ۱۳۹۵  
 ۱۳۹۶  
 ۱۳۹۷  
 ۱۳۹۸  
 ۱۳۹۹  
 ۱۴۰۰  
 ۱۴۰۱  
 ۱۴۰۲  
 ۱۴۰۳  
 ۱۴۰۴  
 ۱۴۰۵  
 ۱۴۰۶  
 ۱۴۰۷  
 ۱۴۰۸  
 ۱۴۰۹  
 ۱۴۱۰  
 ۱۴۱۱  
 ۱۴۱۲  
 ۱۴۱۳  
 ۱۴۱۴  
 ۱۴۱۵  
 ۱۴۱۶  
 ۱۴۱۷  
 ۱۴۱۸  
 ۱۴۱۹  
 ۱۴۲۰  
 ۱۴۲۱  
 ۱۴۲۲  
 ۱۴۲۳  
 ۱۴۲۴  
 ۱۴۲۵  
 ۱۴۲۶  
 ۱۴۲۷  
 ۱۴۲۸  
 ۱۴۲۹  
 ۱۴۳۰  
 ۱۴۳۱  
 ۱۴۳۲  
 ۱۴۳۳  
 ۱۴۳۴  
 ۱۴۳۵  
 ۱۴۳۶  
 ۱۴۳۷  
 ۱۴۳۸  
 ۱۴۳۹  
 ۱۴۴۰  
 ۱۴۴۱  
 ۱۴۴۲  
 ۱۴۴۳  
 ۱۴۴۴  
 ۱۴۴۵  
 ۱۴۴۶  
 ۱۴۴۷  
 ۱۴۴۸  
 ۱۴۴۹  
 ۱۴۵۰  
 ۱۴۵۱  
 ۱۴۵۲  
 ۱۴۵۳  
 ۱۴۵۴  
 ۱۴۵۵  
 ۱۴۵۶  
 ۱۴۵۷  
 ۱۴۵۸  
 ۱۴۵۹  
 ۱۴۶۰  
 ۱۴۶۱  
 ۱۴۶۲  
 ۱۴۶۳  
 ۱۴۶۴  
 ۱۴۶۵  
 ۱۴۶۶  
 ۱۴۶۷  
 ۱۴۶۸  
 ۱۴۶۹  
 ۱۴۷۰  
 ۱۴۷۱  
 ۱۴۷۲  
 ۱۴۷۳  
 ۱۴۷۴  
 ۱۴۷۵  
 ۱۴۷۶  
 ۱۴۷۷  
 ۱۴۷۸  
 ۱۴۷۹  
 ۱۴۸۰  
 ۱۴۸۱  
 ۱۴۸۲  
 ۱۴۸۳  
 ۱۴۸۴  
 ۱۴۸۵  
 ۱۴۸۶  
 ۱۴۸۷  
 ۱۴۸۸  
 ۱۴۸۹  
 ۱۴۹۰  
 ۱۴۹۱  
 ۱۴۹۲  
 ۱۴۹۳  
 ۱۴۹۴  
 ۱۴۹۵  
 ۱۴۹۶  
 ۱۴۹۷  
 ۱۴۹۸  
 ۱۴۹۹  
 ۱۵۰۰  
 ۱۵۰۱  
 ۱۵۰۲  
 ۱۵۰۳  
 ۱۵۰۴  
 ۱۵۰۵  
 ۱۵۰۶  
 ۱۵۰۷  
 ۱۵۰۸  
 ۱۵۰۹  
 ۱۵۱۰  
 ۱۵۱۱  
 ۱۵۱۲  
 ۱۵۱۳  
 ۱۵۱۴  
 ۱۵۱۵  
 ۱۵۱۶  
 ۱۵۱۷  
 ۱۵۱۸  
 ۱۵۱۹  
 ۱۵۲۰  
 ۱۵۲۱  
 ۱۵۲۲  
 ۱۵۲۳  
 ۱۵۲۴  
 ۱۵۲۵  
 ۱۵۲۶  
 ۱۵۲۷  
 ۱۵۲۸  
 ۱۵۲۹  
 ۱۵۳۰  
 ۱۵۳۱  
 ۱۵۳۲  
 ۱۵۳۳  
 ۱۵۳۴  
 ۱۵۳۵  
 ۱۵۳۶  
 ۱۵۳۷  
 ۱۵۳۸  
 ۱۵۳۹  
 ۱۵۴۰  
 ۱۵۴۱  
 ۱۵۴۲  
 ۱۵۴۳  
 ۱۵۴۴  
 ۱۵۴۵  
 ۱۵۴۶  
 ۱۵۴۷  
 ۱۵۴۸  
 ۱۵۴۹  
 ۱۵۵۰  
 ۱۵۵۱  
 ۱۵۵۲  
 ۱۵۵۳  
 ۱۵۵۴  
 ۱۵۵۵  
 ۱۵۵۶  
 ۱۵۵۷  
 ۱۵۵۸  
 ۱۵۵۹  
 ۱۵۶۰  
 ۱۵۶۱  
 ۱۵۶۲  
 ۱۵۶۳  
 ۱۵۶۴  
 ۱۵۶۵  
 ۱۵۶۶  
 ۱۵۶۷  
 ۱۵۶۸  
 ۱۵۶۹  
 ۱۵۷۰  
 ۱۵۷۱  
 ۱۵۷۲  
 ۱۵۷۳  
 ۱۵۷۴  
 ۱۵۷۵  
 ۱۵۷۶  
 ۱۵۷۷  
 ۱۵۷۸  
 ۱۵۷۹  
 ۱۵۸۰  
 ۱۵۸۱  
 ۱۵۸۲  
 ۱۵۸۳  
 ۱۵۸۴  
 ۱۵۸۵  
 ۱۵۸۶  
 ۱۵۸۷  
 ۱۵۸۸  
 ۱۵۸۹  
 ۱۵۹۰  
 ۱۵۹۱  
 ۱۵۹۲  
 ۱۵۹۳  
 ۱۵۹۴  
 ۱۵۹۵  
 ۱۵۹۶  
 ۱۵۹۷  
 ۱۵۹۸  
 ۱۵۹۹  
 ۱۶۰۰  
 ۱۶۰۱  
 ۱۶۰۲  
 ۱۶۰۳  
 ۱۶۰۴  
 ۱۶۰۵  
 ۱۶۰۶  
 ۱۶۰۷  
 ۱۶۰۸  
 ۱۶۰۹  
 ۱۶۱۰  
 ۱۶۱۱  
 ۱۶۱۲  
 ۱۶۱۳  
 ۱۶۱۴  
 ۱۶۱۵  
 ۱۶۱۶  
 ۱۶۱۷  
 ۱۶۱۸  
 ۱۶۱۹  
 ۱۶۲۰  
 ۱۶۲۱  
 ۱۶۲۲  
 ۱۶۲۳  
 ۱۶۲۴  
 ۱۶۲۵  
 ۱۶۲۶  
 ۱۶۲۷

استیفاء طاعون جنیان و بزرگان اور و این خبر است

جواب فیض کرام  
دربار گزین کمال از دار  
سازن آرا کشاد  
افزون یقین و اطمینان  
و عهد و امان و کار  
بجوشد  
افزون است از این امان  
فایده یمنی از این امان  
فزون از امان از این امان  
که به امان از این امان  
باشد

را در نظر غایت من با برسی و محب و استغفار من  
و انیض اگر چه صورت بر یک اندیشه دولت پذیرد

این دولت خانه پر دالت دارد و یکایک از بدستگاری  
حالی نیست و بسبب عهد در این فرموده جد بود که طور از

صفا و عفت او ایما و دولت در مرتبه باید که ظاهر

ان میارند گردد و قیاس غمره این سحره ثابت الاصل

باب الطرح التام برکانه در مقام آیات ال جلال

عادت محمود اربابین بنیست و یمن شیخ علی اردبیلی  
مرکز استندم از بنیست و یمن شیخ علی اردبیلی

عظما از وسط لغوف معودا و در وسط سفینه

تشیع و اهل بی ما را خواهند بود و مرفون و مرفون مایه

11/26/2014



[illegible]



بسم الله الرحمن الرحيم

که در خصوص حیات ابراهیم بگوید حاصل التماس  
شستوار بود و حتی و همین این ابراهیم نیست که ششگی  
و در یک روز از آن ششگی باطن و شاه است بر او را در

و در میان ششگی که از لای سواد است ششگی  
که در آن روز که در ششگی و در ششگی  
و در آن روز که در ششگی و در ششگی

و در آن روز که در ششگی و در ششگی  
و در آن روز که در ششگی و در ششگی  
و در آن روز که در ششگی و در ششگی

و در آن روز که در ششگی و در ششگی  
و در آن روز که در ششگی و در ششگی  
و در آن روز که در ششگی و در ششگی

و در آن روز که در ششگی و در ششگی  
و در آن روز که در ششگی و در ششگی  
و در آن روز که در ششگی و در ششگی

و در آن روز که در ششگی و در ششگی  
و در آن روز که در ششگی و در ششگی  
و در آن روز که در ششگی و در ششگی

و در آن روز که در ششگی و در ششگی  
و در آن روز که در ششگی و در ششگی  
و در آن روز که در ششگی و در ششگی

و در آن روز که در ششگی و در ششگی  
و در آن روز که در ششگی و در ششگی  
و در آن روز که در ششگی و در ششگی

و در آن روز که در ششگی و در ششگی  
و در آن روز که در ششگی و در ششگی  
و در آن روز که در ششگی و در ششگی



الامر ان لا يفرح مفرح بوجهه في الدنيا من حيات

غنايت انفسه وزيادته في الدنيا وادله اسفاطه وادله

وزادته وادله انفسه وادله انفسه وادله انفسه

انفسه وادله انفسه وادله انفسه وادله انفسه

ووزادته وادله انفسه وادله انفسه وادله انفسه

انفسه وادله انفسه وادله انفسه وادله انفسه

ووزادته وادله انفسه وادله انفسه وادله انفسه

انفسه وادله انفسه وادله انفسه وادله انفسه

ووزادته وادله انفسه وادله انفسه وادله انفسه

انفسه وادله انفسه وادله انفسه وادله انفسه

ووزادته وادله انفسه وادله انفسه وادله انفسه

Handwritten marginal notes in Persian script, including phrases like "ووزادته وادله انفسه" and "انفسه وادله انفسه".



بیشتر در سبب بی عارضه است و تمیز من مقصد است

که مراد از انفرودین نوع عالی خواص و اثار انسانی

است که حقیقت بنابر فصل نوع انسانی است

لطافت اصل و دریافت است فی الحقیقت کبریا

است که هر چه در گذر او در دین بگویند و در عروبت

بروزن لیکن باید سپردن را در حقیقت انسانی

فانی و حاصل ملکی و انسانی است بودن ظاهر

این ظاهر و در هر کس خطه از است

که عصا می آید و لا نکر عظام است یعنی

در عصا می آید و لا نکر عظام است یعنی

که است و ملکی و انسانی غریب و گریه و غم

که است و ملکی و انسانی غریب و گریه و غم

که است و ملکی و انسانی غریب و گریه و غم

بیشتر در سبب بی عارضه است و تمیز من مقصد است

که مراد از انفرودین نوع عالی خواص و اثار انسانی

است که حقیقت بنابر فصل نوع انسانی است

لطافت اصل و دریافت است فی الحقیقت کبریا

است که هر چه در گذر او در دین بگویند و در عروبت

بروزن لیکن باید سپردن را در حقیقت انسانی

فانی و حاصل ملکی و انسانی است بودن ظاهر

خستنی تو در این راه می شود و این ایامی که شش ماه  
 و نیم به علم تمام محاکمات و جوانی که در حبس که فی الحال  
 خسته اند و این که در این راه می شود و این ایامی که شش ماه

لا يفتقر هذا ما استوفيت ومما لم استوف

الحق والصدق

مفتی محمد شفیع صاحب دہلی دارالعلوم دیوبند

امام محمد بن مودت الشرف من شرف السلاطین

فمن شرف التكملة على قوله تعالى

وقت از او سبب بدو و در این علم است که

الملك

برگزار کنند و به این ترتیب به نفع مردم اقدام نمایند.



سوی قیام بر پشته آن خیزد ایام سحر

در این راه و معالفت نگویند و نگویند

از مایه حساب در همه باب و در هر قوم

فلان عالم با وجود عدم و بتلاش و کسری حوا

ما را نبرد و می جیدگی و مسئولی استوار داده

تو قیام آن سکن و ادب این ماده تفاوت

یعنی سبلی تقوی بهای و شوق سینه بدست

و مادری و خیر او با وجود کمال و مایه

اطهار طاعت و خیر بهایست و بدست از نوع

طاعت و طاعتیان با وجود خیر و کثرت قیام

طاعت و خیر و کثرت و کثرت طاعت از آن

طاعت و خیر و کثرت و کثرت طاعت از آن

طاعت و خیر و کثرت و کثرت طاعت از آن

در این راه و معالفت نگویند و نگویند  
از مایه حساب در همه باب و در هر قوم  
فلان عالم با وجود عدم و بتلاش و کسری حوا  
ما را نبرد و می جیدگی و مسئولی استوار داده  
تو قیام آن سکن و ادب این ماده تفاوت  
یعنی سبلی تقوی بهای و شوق سینه بدست  
و مادری و خیر او با وجود کمال و مایه  
اطهار طاعت و خیر بهایست و بدست از نوع  
طاعت و طاعتیان با وجود خیر و کثرت قیام  
طاعت و خیر و کثرت و کثرت طاعت از آن  
طاعت و خیر و کثرت و کثرت طاعت از آن  
طاعت و خیر و کثرت و کثرت طاعت از آن

در این راه و معالفت نگویند و نگویند  
از مایه حساب در همه باب و در هر قوم  
فلان عالم با وجود عدم و بتلاش و کسری حوا  
ما را نبرد و می جیدگی و مسئولی استوار داده  
تو قیام آن سکن و ادب این ماده تفاوت  
یعنی سبلی تقوی بهای و شوق سینه بدست  
و مادری و خیر او با وجود کمال و مایه  
اطهار طاعت و خیر بهایست و بدست از نوع  
طاعت و طاعتیان با وجود خیر و کثرت قیام  
طاعت و خیر و کثرت و کثرت طاعت از آن  
طاعت و خیر و کثرت و کثرت طاعت از آن  
طاعت و خیر و کثرت و کثرت طاعت از آن

بی و خروج لیدر بره میرد  
 مافد باغها و تاشیران  
 شوز و شستر شستر  
 برامه روان و او تابی  
 فانی و درون مکان  
 ازین درو سواد و لون  
 قیامت و توشیع  
 در این کار و کار  
 در این کار و کار  
 در این کار و کار

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

اولیائی دولت از عطا و صدق و وفای

نواز نسیم نور و نور دیاں دیوہ ہزار کو خند صاحب

سید بنیامین خان صاحب کرامت اعلیٰ و فاضل

در این کتاب که از شیوه ما بر می آید و در هر یک از سوره های آن

راستی می نماید و چون خطی در دست می آید که

موسس سلطنت عظمیٰ بنیت ہو دیکھو ہر ایک کہ یہ

و من بعد از آن که در میان او و من و در میان من و او  
و من بعد از آن که در میان او و من و در میان من و او

سازو عدا کا ایشیاء آید و کھنڈر و برباد

مرفوع بمجرور مفعول مضاف مضاف الیه

۱۱۵۰

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

۱۱) "۱۲" ۱۳

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

۱- **تعمیر و مرمت**  
 ۲- **تعمیر و مرمت**  
 ۳- **تعمیر و مرمت**  
 ۴- **تعمیر و مرمت**  
 ۵- **تعمیر و مرمت**  
 ۶- **تعمیر و مرمت**  
 ۷- **تعمیر و مرمت**  
 ۸- **تعمیر و مرمت**  
 ۹- **تعمیر و مرمت**  
 ۱۰- **تعمیر و مرمت**

رسود کنند  
فایده تراژدی  
چون  
بفتح و جری  
و قطع و نماند  
و قطع و نماند

[illegible]





نمودن گریه بر سر کاره  
نمودن گریه بر سر کاره  
نمودن گریه بر سر کاره  
نمودن گریه بر سر کاره

چون دیکت عالم بالا ملکوت با بسید می نند از زود و در قطع  
از ادب و انما سر دو العا و النسان الما را تا دلیه این

توقیر انما البعد ویرگاه که درین گاه در حد تعید و نقد  
در دلت و این بوده در طر حجاب و رعایت مانیز آسوده

شخصان امثال این ارا و قبح در حقیقت قبح ارا اندازان  
عافل اند که میگویند صلاح و ناک و عین عیب و عین خلل

مردم غلام بیگانه از ملک شاه اهل طاعت و شریعت  
و عیال و طغیان ماننده تو ستمنا و لادان تقا و نصیب

انصاف و حقش کمال بر میماید و سعادته اسما و اعطای حق و مروت  
نگون گریه این سعادته و باکت رضی از او سید که خیر و کمال

عصیان و طغیان ماننده تو ستمنا و لادان تقا و نصیب  
انصاف و حقش کمال بر میماید و سعادته اسما و اعطای حق و مروت

نمودن گریه بر سر کاره  
نمودن گریه بر سر کاره  
نمودن گریه بر سر کاره  
نمودن گریه بر سر کاره

نمودن گریه بر سر کاره  
نمودن گریه بر سر کاره  
نمودن گریه بر سر کاره  
نمودن گریه بر سر کاره

در قفسه کتب خطی در کتابخانه مجلس شورای اسلامی

اگر انوشیروان وقت این خبر باشد برایت سپید است  
حاکمیت بت بدیم بر دست یکی مادر و بر دانه خوانین  
مسئول نمی خورد حصول خواسته و هیچ جرمی از این  
نظاره محافه و بصیرت محافه اختصای داد و  
ما از موده باطن را به و ن امتیاز طایفه تشریف  
حق تعالی در گناه خود را در راه میداد و حال  
دمان ماضی بعد قیاد از روح حسد بی و رضایت بی  
نگه نایمین و در میان بود و تو قیاس بین سوره  
مسندت و بعد قیاد حق بعد که جملات و جملات  
محاسن صلاح دولت و مایه های سعادت و  
ادامه کرد و با طایفه و وری و صوری از

کتابخانه خطی در کتابخانه مجلس شورای اسلامی

نقشه  
نقشه  
ای رشت ۱۴

حاصل از قفسه کتب خطی در کتابخانه مجلس شورای اسلامی

نقشه  
نقشه  
ای رشت ۱۴

نقشه  
نقشه  
ای رشت ۱۴

[illegible]

1948

میگوید این نام در مورد مرفوع که در این جرس کرا میخوانند

کتابخانه ملی ایران

جہ کہ فاضل و عاقل است موجب علم و توفیق اولیاء و ہدایت

بہا امانت منسوب و حد وجد اعداد و محاسبہ نو مبدیہ

از مصالحی که جنبه ان میگرد و در میان کوشنده با امیدوار

پیشتر است از صحیح کتب ناس ناو حو جیاس انتہی نابارین

تقدّمات و فائزهای این باعث تضاعف اعتماد و

خواهان بر ولا خود ادخا و لود و عیلت اطمان قلوب

بیمات اسانجی و معارف و سوجب ملک و شش و شش

خواه و این دو صورت ضرورت علیه حق بر روز شد

فردریختی که در مرقوم باعث تغییر احوال می شود

انہو میں سے ایک اور شخص

مجلس شورای اسلامی

۱۰

مواہرات فی علم طبائفا کا یہ اردو نسخہ دوستی کرہ میں

۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

و نهنگ کراست و لغضا  
نعلین بر جبهه جانی نه در عهد

نخائل کردار و کشتار ملک اسکار سگد و بیت تو قمع  
هن بکار و در حکام تفویض اعمال میبارد قدیم مقدار  
نادی السعنه اقامه نماید و مکرر زبان حقیقت بیان  
شهر یار میرود که سر او اردانان است که بر آفتاب شاه

خود چون لغضبت شاه در آید میجو به شتاب روا

دارد تو قمع موجب این امر شکر است که به کام و قمع

در مثل این بلیه شتاب می خوان در باره او بموقع و بار

و درین سبب بصیت دو خد ان گردید و چون موجب شتاب

افکار و شکر است و شرف تقدیم خسروان و ادراجی جمعی

که شرف با ضی و می قدیم دارند و می مانند می شمارند

موجب نمی ازین امر است  
که در آید و در میان و قمع  
نشان ظهور گرفته و در میان  
نشان از غایت و در آن شتاب  
بجا بود و موجب و بار بار آورد

و درین سبب بصیت دو خد ان گردید و چون موجب شتاب  
افکار و شکر است و شرف تقدیم خسروان و ادراجی جمعی  
که شرف با ضی و می قدیم دارند و می مانند می شمارند

مستشاره توقع درین امر مطمح لطرد و برگردانست

توده مشتاز در ان ایشان بیشتر زاده ملاست

بابا و ما با برگردش از ان که جلالت شنبه و اصاب

دیرینه داشته اند و نفع همواره در جاری غلام

خسر و جاری شود که ستم نویسی را بعید و اران

اعمال و اشغال خود روانه دارند توقع بواسطه آنکه

علم از ان تغول نماید و بعضی خود بعضی از سنج بجای

عن درین توقع که بسیار رجوع الظلم عن

الشغل لظلم علی واقع است و مایه سنج اولی ظاهر

مراد ان باشد که جوری که جمیع وصول آنرا با اعمال خود

ارحمت علی را بعید و اران اعمال و توبه ستمی

درین امر مطمح لطرد و برگردانست  
توده مشتاز در ان ایشان بیشتر زاده ملاست  
بابا و ما با برگردش از ان که جلالت شنبه و اصاب  
دیرینه داشته اند و نفع همواره در جاری غلام  
خسر و جاری شود که ستم نویسی را بعید و اران  
اعمال و اشغال خود روانه دارند توقع بواسطه آنکه  
علم از ان تغول نماید و بعضی خود بعضی از سنج بجای  
عن درین توقع که بسیار رجوع الظلم عن  
الشغل لظلم علی واقع است و مایه سنج اولی ظاهر  
مراد ان باشد که جوری که جمیع وصول آنرا با اعمال خود  
ارحمت علی را بعید و اران اعمال و توبه ستمی

درین امر مطمح لطرد و برگردانست  
توده مشتاز در ان ایشان بیشتر زاده ملاست  
بابا و ما با برگردش از ان که جلالت شنبه و اصاب  
دیرینه داشته اند و نفع همواره در جاری غلام  
خسر و جاری شود که ستم نویسی را بعید و اران  
اعمال و اشغال خود روانه دارند توقع بواسطه آنکه  
علم از ان تغول نماید و بعضی خود بعضی از سنج بجای  
عن درین توقع که بسیار رجوع الظلم عن  
الشغل لظلم علی واقع است و مایه سنج اولی ظاهر  
مراد ان باشد که جوری که جمیع وصول آنرا با اعمال خود  
ارحمت علی را بعید و اران اعمال و توبه ستمی

بعضی منشی غمگوار روی است رای و کوه اندیشی از بیم

یا امید بولات و محال و لایات و اعمال متعلقه

تغلب خدایان مساحت و مساحت کجا برده و ماحدی تعلیم

خدمت اطلاع اخبار را با حیرت و احتیاج که راه نیست

کار از امر نوشتن کتب سافه خدایه رفته رفته سرشته

اندیشه روزنامه‌های اخبار آن سمت القطع بدیده

خدا که کارش این مقام کشید که بجای او منشی دیگر

باید تا که خبر او بد رکاه و الا اطلاع نماید مرفوع

مقدم دلیل الترافات میفرماید که ملک را از رها

طرف در ابواب مختلفه میباشد و در این اعیان صبیح

الوجه واحد است و توفیق بواسطه آنکه را خدا

بسیار از منشی غمگوار روی است رای و کوه اندیشی از بیم

یا امید بولات و محال و لایات و اعمال متعلقه

تغلب خدایان مساحت و مساحت کجا برده و ماحدی تعلیم

خدمت اطلاع اخبار را با حیرت و احتیاج که راه نیست

کار از امر نوشتن کتب سافه خدایه رفته رفته سرشته

بسیار از منشی غمگوار روی است رای و کوه اندیشی از بیم

یا امید بولات و محال و لایات و اعمال متعلقه

تغلب خدایان مساحت و مساحت کجا برده و ماحدی تعلیم

خدمت اطلاع اخبار را با حیرت و احتیاج که راه نیست

از منشی غمگوار روی است رای و کوه اندیشی از بیم

طوفان  
بسیار از منشی غمگوار روی است رای و کوه اندیشی از بیم

ایستادی از ای ملوک ز نادیر برکنده است بر موجب  
 افراق اسباب صلاح و در غایت رعایت علم  
 از طاعت جبری نیست این توجیه این توقع است که طاق  
 اسو سلطنت از روی تعدد و کثرت وجهه به سیر ملکی و  
 مالی و شعبه الفتن جهات سیاست رعایت سیاسی مانا  
 غیر متناهی و بسیل ملکی رعایت و بر ایستادی ملوک  
 طایق اطاعت ملوک امر نمی گنیت شروع بوجه موجود  
 که از زبان طعان قتل و کشتی او دانسته میشود این  
 از چه در مومن جان حال است مردم و مومنان که می باید  
 گوی و کوتاهی با طمع طعان از بسیاری غرض بصیر و در از  
 زبان او بدست توقع بود اسطه آنکه زبان خود اظهار نموده

ایستادی از ای ملوک ز نادیر برکنده است  
 افراق اسباب صلاح و در غایت رعایت علم  
 از طاعت جبری نیست این توجیه این توقع است که طاق  
 اسو سلطنت از روی تعدد و کثرت وجهه به سیر ملکی و  
 مالی و شعبه الفتن جهات سیاست رعایت سیاسی مانا  
 غیر متناهی و بسیل ملکی رعایت و بر ایستادی ملوک  
 طایق اطاعت ملوک امر نمی گنیت شروع بوجه موجود  
 که از زبان طعان قتل و کشتی او دانسته میشود این  
 از چه در مومن جان حال است مردم و مومنان که می باید  
 گوی و کوتاهی با طمع طعان از بسیاری غرض بصیر و در از  
 زبان او بدست توقع بود اسطه آنکه زبان خود اظهار نموده

فرموده انعام او کیانی  
 دلی اصلی او طاعت و نیت  
 حضرت لایزال  
 ۱۰

ایستادی از ای ملوک ز نادیر برکنده است  
 افراق اسباب صلاح و در غایت رعایت علم  
 از طاعت جبری نیست این توجیه این توقع است که طاق  
 اسو سلطنت از روی تعدد و کثرت وجهه به سیر ملکی و  
 مالی و شعبه الفتن جهات سیاست رعایت سیاسی مانا  
 غیر متناهی و بسیل ملکی رعایت و بر ایستادی ملوک  
 طایق اطاعت ملوک امر نمی گنیت شروع بوجه موجود  
 که از زبان طعان قتل و کشتی او دانسته میشود این  
 از چه در مومن جان حال است مردم و مومنان که می باید  
 گوی و کوتاهی با طمع طعان از بسیاری غرض بصیر و در از  
 زبان او بدست توقع بود اسطه آنکه زبان خود اظهار نموده



آنچه یاد کرده این امر کرده بودیم کجای در یاد رباب  
 و کجای در کتب و کجای در کتب و کجای در کتب  
 از مع در در رباب ربابی بصیرت و بصارت زبان خود  
 در هر سخن اعلان و اظهار آن نموده هر چه نظر بجز  
 مصلحت می نمود که اعراض حق در باب فلاح انسانی  
 و از او استیغاضه این محلی است که تعارض و تضاد  
 در حق فلاح و طاعت کوشش و جهالت کوشش بود  
 و از در حشمت پوششی که بر در بصارت اهل بصیرت دور  
 و از این الفج از رویه اصحاب و است و است و است  
 و از این اصحاب و است و است و است و است  
 اعلام و اتفاق او حاضر است این فوج این است  
 افعال و افعال و است و است و است و است

و کجای در کتب و کجای در کتب و کجای در کتب  
 و کجای در کتب و کجای در کتب و کجای در کتب  
 و کجای در کتب و کجای در کتب و کجای در کتب  
 و کجای در کتب و کجای در کتب و کجای در کتب

و کجای در کتب و کجای در کتب و کجای در کتب  
 و کجای در کتب و کجای در کتب و کجای در کتب  
 و کجای در کتب و کجای در کتب و کجای در کتب  
 و کجای در کتب و کجای در کتب و کجای در کتب

اوست  
اطلاع

اوست  
اطلاع

است که سبب حکم عدم اصلاح حال فاسد این محو می شود

بر اطلاع نخست جلی و اتفاق ته دلی او مرسوم است

نشد باید و تمس نفس خود سوال میبرد و توجیه این

است که چون در امان درگاه اوطاقین این حرف

خسرو در استقامت صراط خرم و ضیاط با عیش و

میرانده نور و تجا کسیر امور این عیال است

بعد و استویند نه که دور اندیشی این طبع خام گوید

که لغو استیاف و درین این طور امور زان پسند

میدانند پس بدو معین و دانسته خلاف نموده

و اگر شغل تجوز فرموده شود توقع حزن آوازه

و اگر کارهای مادر کسیر اخلاق استقامت یزد

تجربه در این امور می آید

و اگر کارهای مادر کسیر اخلاق استقامت یزد

علاصه مرقوم اند که در روز چهارم و پنجم  
از حرکت عدل و تقدر کردن آنها  
باینهمه پیشتر در وقت شاه محرف  
صحنی دارند و در این محفل با عیال  
است که سوال میکند

و اگر کارهای مادر کسیر اخلاق استقامت یزد

در انفس و دست و پادشاه و صلوات و کثرت  
 سطوح و صفات انفس و اقارب و در این جمیع از یاد  
 که حاصل انبیا و ائمه است و از اندیشه برین  
 از حساب بخیر خوانند گرفت و حاصل خواندن  
 در صورت خواندن غیر از اینست یعنی اگر کسی  
 از اینان دیگر خواهم بدینست و قواعد دین و قوام  
 دولت و بود و در سر و استقامت خوانند  
 محروم است از مخرج فلان از زمره خواص درگاه  
 و اولیای زو و حاجت و توفیق شریف است که  
 تقاضای او پس از اینست که ما را بحال این اموال و دنیا  
 فانی است و دنیا و حلالی ما و در حق تعالی است

در انفس و دست و پادشاه و صلوات و کثرت

در انفس و دست و پادشاه و صلوات و کثرت

در انفس و دست و پادشاه و صلوات و کثرت

در انفس و دست و پادشاه و صلوات و کثرت

که امین نیک است امر و الهی شهید یار صادر که فلان چشم را در  
انجمن با می شهید یار کو کبو موشان بگردانند و قسم دهد

مکمل محاصل عوام و خواص اظهار امر و درازنار امر  
درست و نادر و خاصان خود و نام و نسب و تبار و زیدی

و استحقاق دیگران با تعلیمی عالی و مالی و در میان هموز

علی و علی را به مروج بر حوض میان حوضها

عمله را که از اصل در این کتاب است به محاسب  
سود و زیان و در هر روز

تولیت علی کا رہی سرکار مار دہشتہ اند وقوع ان

تجلیات و مستحکات از ملک است که این کتاب

کتابخانه عمومی اسلامی است که به نام خود و طبع در

غير موانع له داخل در اهل ذمه اداي است و مخصوص

ایک طرف سے

1. 11. 1951

معانرت مندا مقلان  
در علوت برب

و کجاست در اعظم مدانی و مایه کجا حاصلی و مایه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

سید محمد تقی

الحبيب بن عبد الله

و لا یستحق ان یزید فی رتبته

۱۲۰۰

100





Handwritten signature and date: ۱۳۰۲/۱۰/۱۰

فصل اول در بیان احوال و حال

بسم الله الرحمن الرحيم

که بمرتبه بعضی و گینه شکی است زیت توقیع حیاتیه می شود  
 آنچه در باب ارفض و انش در بابین خویش در او است  
 تقریر این تحریر است که آنچه آن ملاقات شده و خارج  
 مادر یکا سن بلطن خویش هفته ظهور آن کجاست  
 دل خود در چه شده و معاینه مالت و مید که نمود  
 صافی نشان بالذات اقتضای بعضی تیره در روان  
 ممکنه مرفوع از چه راه و راه است باطن مقدار  
 فلان محترم است اصدافیه توقیع آن خود را  
 خمول و گینه شکی است زیت توقیع حیاتیه می شود  
 ما را در این مورد است و انش که در شیوه مردم با یک  
 خویش با شانس است و در هر قوم سبب غل فلان  
 خوار کردن و انش است و انش است و انش است  
 خوار کردن و انش است و انش است و انش است









نویسند مشهور از یکی جانان غزلت و مفاخر و بیست  
بود در زمان بر او انکه ماوشاه در نهایت فراخ  
خدا و راحت بدن و رحمت و مفاخر و بیست  
جان در آن سال این لطیفان افغان و از ما مشیر

بیت امی بوجه و لغز این مرفوع است که خدیوین  
از یکی زمان بران و بدست و عدم سی و ده  
و است از امور سلطنت با بنات و الکی و لغز و اطار  
ادام سلطانی فضاغت و مفاخر و بیست  
کلا سیاری ایشان درین نمک و بیست و چهار  
و مخلص و مژد و مری اضطواری مثل رفاه حال و در

نابل ماکونست چه فضاغر حال و مفاخر و بیست  
و مخلص و مژد و مری اضطواری مثل رفاه حال و در

نویسند مشهور از یکی جانان غزلت و مفاخر و بیست  
بود در زمان بر او انکه ماوشاه در نهایت فراخ  
خدا و راحت بدن و رحمت و مفاخر و بیست  
جان در آن سال این لطیفان افغان و از ما مشیر

نویسند مشهور از یکی جانان غزلت و مفاخر و بیست  
بود در زمان بر او انکه ماوشاه در نهایت فراخ  
خدا و راحت بدن و رحمت و مفاخر و بیست  
جان در آن سال این لطیفان افغان و از ما مشیر

نویسند مشهور از یکی جانان غزلت و مفاخر و بیست  
بود در زمان بر او انکه ماوشاه در نهایت فراخ  
خدا و راحت بدن و رحمت و مفاخر و بیست  
جان در آن سال این لطیفان افغان و از ما مشیر





دوست عزیز من  
 سلامتی و خوشحالی  
 من و خانواده من  
 در خدمت شما و خانواده  
 من است. هر چه می توانم  
 در خدمت شما و خانواده  
 من می کنم.

نجابت خوار است و اینگونه بسیار می که مرد و کلاه داشته

سزاوارت موضوع دولتخواهان خوشتر است از این مایه حکومت در خود این مایه تر

موجب عضو تروزم عصیان و طغیان الهی و مزارک  
توقیع به لالت اطهار توبه و ایمان و طهور امارات

نه است اعتراض و نه است گزافه در صفت  
 رتبه‌ای و توانی از ده سالگی و از آنجا که  
 بخاطر این که به ایشان راه برده و جمع در میان

صحبی از اکابر و راه و الا آمدن سیاسیست  
بارتعالی در ضمن حصول امن و امان و از انشای

زمان بمیاسن عدل و احسان نعم ما در دست رخصه سرحد  
و رقع فتنه و باد فساد ان ملک حکومت نسیان

[illegible]

و این معیار دو طرفه را در دست  
آورد و در دست کردن از غنای

در این مقام  
که در این مقام  
که در این مقام  
که در این مقام

و دفع حور نگاران بجای این توقع عاقلان بسیار  
که آنکه بر زمینان ملوک سبیل اطاعت ملوک دیگر و  
کار لازم نموده بر ملوک نیز حرف تعجب می شنود و در  
خواست ایشان واجب نموده بل در این توقع بسیار  
دو اعلیٰ خود ابر هیچ وجه و جهات محبت و محبت  
سباه و رعیت بر ارباب واجب افزوده اکنون باید که  
نامهای ایشان در دفاتر ثبت نمایند تا بر موجب  
خواهی آن جهان کافات اطهار امتنان ممکن  
بر وجه حسن بطور سر مرفوعه فلان عالم که درباره  
او اقم و الا علمایست در بار صادر شده است  
که از عاقلان در گاه است در بعضی حال او بسیار

بر آنکه

در این مقام  
که در این مقام  
که در این مقام  
که در این مقام

در این مقام  
که در این مقام  
که در این مقام  
که در این مقام

در این مقام  
که در این مقام  
که در این مقام  
که در این مقام

بر سبیل از ارفع معنی بآداب محموده و شرافت حیات مافوقه  
و اما این حالت که احوالش استیفاء الیواحیه و جهلی محموده  
و استقبالش و ملائت طاعتی مقتضای حال اشرف  
ز سو و دل دارد اعلام بموجب الزام و کمال حوائج  
نهان تو قیسه از غایت سعادتمندانه و فواید عظامه

قسم بر علی را تمام  
افسانه در علی او را تمام  
این در ابرو که اندر آید  
در این شادی ابرو که اندر آید

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

نماینده توقیع آن بابا در مقام عمل غایب و خود را عیالدار  
و خردمند بر ایا صاحبه اند که از خوردن کاشان او کافران  
آمدند و او متظلم بر قفسه بردگاه خود موقوف محسوس  
نموده ارادن دخول محروم و مالوس شدت لاجرم

مجرم این است و حکم و جوب جزای اعمال با مثال  
آن مثال عالی بر موجب نفاذ یافت که خدایان در درگاه  
مسکون و محو بوده باشد که باید آنش کرد و از آنجا خود

استادان جانب اعمال از غرضی که در رسیدن به تالیف  
از ان وقت که در مختلف سیرا و در حوالا نام دارد  
خود توقف داد و از این تالیف بود که نام او را علی  
کردیم و در بعضی از نسخه ها نیز از این نام و در بعضی  
از نسخه ها نیز از این نام و در بعضی از نسخه ها نیز از این نام

کتابخانه اعلیٰ بادشاهی  
۱۲۹۶







نسبت خیانت به خود لیدار و جانی سرکار شریف  
 سید به توقع ثقات ما را رشتی کرد و نسبت به خود  
 و بر روی ما اعتراض نماید که در این وجه این توقع است

این را از این جهت  
 نسبت به خود  
 و بر روی ما  
 اعتراض نماید

که ما و ام که از سگهان اشغال علیه سرکار خیانتی  
 سرزند که در انبات آن از طرف طور به قبیل رسید  
 نیازمند نباشد بعضی طنز و تخمین معروض ملک عرض  
 این اعتماد ما که در دقیقه اردو فایق اعتراض بر برای  
 دانش ارای می با یو صرح و حیدر و اندازند محض  
 امیر شریف بار بر سو نمودن طلاق در انجن باشد و در بار  
 و تخمین آبروی او بسبب زشتی مرد و زن در هر کوی  
 جهت توقیف آن که در دار زیاد می که لا زمه یکوست

این را از این جهت  
 نسبت به خود  
 و بر روی ما  
 اعتراض نماید

این را از این جهت  
 نسبت به خود  
 و بر روی ما  
 اعتراض نماید

مجلسه اول

بموجودات سرمایه اقسام از برای خدم و خشم را بدت

بسم الله الرحمن الرحيم

از اینجا که نشسته ایم که می برداریم افلاک نیست دعوی می برد

وهمه نما دارد و نموده بجزوه الواغبات و رعایت

علی رضا خان و احسان و تحسین فعلی و زبانی بر رو

استحقاق فراسخاد فلان الله اذ يافته لوقوع ان يكون

اطوار محاسن و مخاصمہ مبارکہ البندیدہ دو و دہم

نظر قبول میں آلو اور اعظام و احوال میں دلچسپی

اقبال صاحب حق تعالیٰ کی جانب سے

مفتی محمد رفیع الرحمن صاحب مدظلہ العالی

۱ که برود حاکم و زمان را در او بدین موضع بیاورد قصد

۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰  
 ۱۳۰۱  
 ۱۳۰۲  
 ۱۳۰۳  
 ۱۳۰۴  
 ۱۳۰۵  
 ۱۳۰۶  
 ۱۳۰۷  
 ۱۳۰۸  
 ۱۳۰۹  
 ۱۳۱۰  
 ۱۳۱۱  
 ۱۳۱۲  
 ۱۳۱۳  
 ۱۳۱۴  
 ۱۳۱۵  
 ۱۳۱۶  
 ۱۳۱۷  
 ۱۳۱۸  
 ۱۳۱۹  
 ۱۳۲۰  
 ۱۳۲۱  
 ۱۳۲۲  
 ۱۳۲۳  
 ۱۳۲۴  
 ۱۳۲۵  
 ۱۳۲۶  
 ۱۳۲۷  
 ۱۳۲۸  
 ۱۳۲۹  
 ۱۳۳۰  
 ۱۳۳۱  
 ۱۳۳۲  
 ۱۳۳۳  
 ۱۳۳۴  
 ۱۳۳۵  
 ۱۳۳۶  
 ۱۳۳۷  
 ۱۳۳۸  
 ۱۳۳۹  
 ۱۳۴۰  
 ۱۳۴۱  
 ۱۳۴۲  
 ۱۳۴۳  
 ۱۳۴۴  
 ۱۳۴۵  
 ۱۳۴۶  
 ۱۳۴۷  
 ۱۳۴۸  
 ۱۳۴۹  
 ۱۳۵۰  
 ۱۳۵۱  
 ۱۳۵۲  
 ۱۳۵۳  
 ۱۳۵۴  
 ۱۳۵۵  
 ۱۳۵۶  
 ۱۳۵۷  
 ۱۳۵۸  
 ۱۳۵۹  
 ۱۳۶۰  
 ۱۳۶۱  
 ۱۳۶۲  
 ۱۳۶۳  
 ۱۳۶۴  
 ۱۳۶۵  
 ۱۳۶۶  
 ۱۳۶۷  
 ۱۳۶۸  
 ۱۳۶۹  
 ۱۳۷۰  
 ۱۳۷۱  
 ۱۳۷۲  
 ۱۳۷۳  
 ۱۳۷۴  
 ۱۳۷۵  
 ۱۳۷۶  
 ۱۳۷۷  
 ۱۳۷۸  
 ۱۳۷۹  
 ۱۳۸۰  
 ۱۳۸۱  
 ۱۳۸۲  
 ۱۳۸۳  
 ۱۳۸۴  
 ۱۳۸۵  
 ۱۳۸۶  
 ۱۳۸۷  
 ۱۳۸۸  
 ۱۳۸۹  
 ۱۳۹۰  
 ۱۳۹۱  
 ۱۳۹۲  
 ۱۳۹۳  
 ۱۳۹۴  
 ۱۳۹۵  
 ۱۳۹۶  
 ۱۳۹۷  
 ۱۳۹۸  
 ۱۳۹۹  
 ۱۴۰۰  
 ۱۴۰۱  
 ۱۴۰۲  
 ۱۴۰۳  
 ۱۴۰۴  
 ۱۴۰۵  
 ۱۴۰۶  
 ۱۴۰۷  
 ۱۴۰۸  
 ۱۴۰۹  
 ۱۴۱۰  
 ۱۴۱۱  
 ۱۴۱۲  
 ۱۴۱۳  
 ۱۴۱۴  
 ۱۴۱۵  
 ۱۴۱۶  
 ۱۴۱۷  
 ۱۴۱۸  
 ۱۴۱۹  
 ۱۴۲۰  
 ۱۴۲۱  
 ۱۴۲۲  
 ۱۴۲۳  
 ۱۴۲۴  
 ۱۴۲۵  
 ۱۴۲۶  
 ۱۴۲۷  
 ۱۴۲۸  
 ۱۴۲۹  
 ۱۴۳۰  
 ۱۴۳۱  
 ۱۴۳۲  
 ۱۴۳۳  
 ۱۴۳۴  
 ۱۴۳۵  
 ۱۴۳۶  
 ۱۴۳۷  
 ۱۴۳۸  
 ۱۴۳۹  
 ۱۴۴۰  
 ۱۴۴۱  
 ۱۴۴۲  
 ۱۴۴۳  
 ۱۴۴۴  
 ۱۴۴۵  
 ۱۴۴۶  
 ۱۴۴۷  
 ۱۴۴۸  
 ۱۴۴۹  
 ۱۴۵۰  
 ۱۴۵۱  
 ۱۴۵۲  
 ۱۴۵۳  
 ۱۴۵۴  
 ۱۴۵۵  
 ۱۴۵۶  
 ۱۴۵۷  
 ۱۴۵۸  
 ۱۴۵۹  
 ۱۴۶۰  
 ۱۴۶۱  
 ۱۴۶۲  
 ۱۴۶۳  
 ۱۴۶۴  
 ۱۴۶۵  
 ۱۴۶۶  
 ۱۴۶۷  
 ۱۴۶۸  
 ۱۴۶۹  
 ۱۴۷۰  
 ۱۴۷۱  
 ۱۴۷۲  
 ۱۴۷۳  
 ۱۴۷۴  
 ۱۴۷۵  
 ۱۴۷۶  
 ۱۴۷۷  
 ۱۴۷۸  
 ۱۴۷۹  
 ۱۴۸۰  
 ۱۴۸۱  
 ۱۴۸۲  
 ۱۴۸۳  
 ۱۴۸۴  
 ۱۴۸۵  
 ۱۴۸۶  
 ۱۴۸۷  
 ۱۴۸۸  
 ۱۴۸۹  
 ۱۴۹۰  
 ۱۴۹۱  
 ۱۴۹۲  
 ۱۴۹۳  
 ۱۴۹۴  
 ۱۴۹۵  
 ۱۴۹۶  
 ۱۴۹۷  
 ۱۴۹۸  
 ۱۴۹۹  
 ۱۵۰۰  
 ۱۵۰۱  
 ۱۵۰۲  
 ۱۵۰۳  
 ۱۵۰۴  
 ۱۵۰۵  
 ۱۵۰۶  
 ۱۵۰۷  
 ۱۵۰۸  
 ۱۵۰۹  
 ۱۵۱۰  
 ۱۵۱۱  
 ۱۵۱۲  
 ۱۵۱۳  
 ۱۵۱۴  
 ۱۵۱۵  
 ۱۵۱۶  
 ۱۵۱۷  
 ۱۵۱۸  
 ۱۵۱۹  
 ۱۵۲۰  
 ۱۵۲۱  
 ۱۵۲۲  
 ۱۵۲۳  
 ۱۵۲۴  
 ۱۵۲۵  
 ۱۵۲۶  
 ۱۵۲۷  
 ۱۵۲۸  
 ۱۵۲۹  
 ۱۵۳۰  
 ۱۵۳۱  
 ۱۵۳۲  
 ۱۵۳۳  
 ۱۵۳۴  
 ۱۵۳۵  
 ۱۵۳۶  
 ۱۵۳۷  
 ۱۵۳۸  
 ۱۵۳۹  
 ۱۵۴۰  
 ۱۵۴۱  
 ۱۵۴۲  
 ۱۵۴۳  
 ۱۵۴۴  
 ۱۵۴۵  
 ۱۵۴۶  
 ۱۵۴۷  
 ۱۵۴۸  
 ۱۵۴۹  
 ۱۵۵۰  
 ۱۵۵۱  
 ۱۵۵۲  
 ۱۵۵۳  
 ۱۵۵۴  
 ۱۵۵۵  
 ۱۵۵۶  
 ۱۵۵۷  
 ۱۵۵۸  
 ۱۵۵۹  
 ۱۵۶۰  
 ۱۵۶۱  
 ۱۵۶۲  
 ۱۵۶۳  
 ۱۵۶۴  
 ۱۵۶۵  
 ۱۵۶۶  
 ۱۵۶۷  
 ۱۵۶۸  
 ۱۵۶۹  
 ۱۵۷۰  
 ۱۵۷۱  
 ۱۵۷۲  
 ۱۵۷۳  
 ۱۵۷۴  
 ۱۵۷۵  
 ۱۵۷۶  
 ۱۵۷۷  
 ۱۵۷۸  
 ۱۵۷۹  
 ۱۵۸۰  
 ۱۵۸۱  
 ۱۵۸۲  
 ۱۵۸۳  
 ۱۵۸۴  
 ۱۵۸۵  
 ۱۵۸۶  
 ۱۵۸۷  
 ۱۵۸۸  
 ۱۵۸۹  
 ۱۵۹۰  
 ۱۵۹۱  
 ۱۵۹۲  
 ۱۵۹۳  
 ۱۵۹۴  
 ۱۵۹۵  
 ۱۵۹۶  
 ۱۵۹۷  
 ۱۵۹۸  
 ۱۵۹۹

ایں مقام پر حق تعالیٰ کی طرف سے دعا ہے کہ اس سلسلہ ازین سعادت حاصل فرمائے اور ان کے لئے جہنم کو بھرتی ہو۔

احوال اور استقامت و استقامت از آن ارمانها غنا  
 بنمایانستی تقریر این توفیق است که توفیق و لایست  
 درستی با پسرمانه خودستی او شده وقت فراخ دلی  
 بعد از گشت ملکستی علت زیاده سی و بیستی او کرد  
 خدا که لب شکی ازین قدرت و شکی عو صله وقت  
 و طعنای خود که از طرف غنائی ماست سرمانه  
 ارمانها صفت لاجرم مجرم این جوانه بر خوشی غنا  
 عقوبت او با علما و ساقی تجویز نموده زیادت آن  
 و مایه را از دست او نموده ایم مرموع به سبب  
 مومنین میان حقیقت حال مردم فرموده که فلان ملک  
 مخیر نموده و غایت غایت و اعلمی در حیات

در این  
 در این

1212-6061-0377

میرزا علی طالعوی کہ از منظر کبر و غیبت و انحراف از راستی

تقریر جناب عالی در بند بیان و در جواب ۱۲۱

[illegible]

کلامه ای عرفوا انکم انزلت افواش فی در  
 انکی مانتی که نصف خوانه نالتم ازین  
 فر توان که ایند ازای موبد موبدان  
 زان که از این انکی باطن صلب و عطا  
 یان لبانه و دود عاید که طبع شما  
 و ای سبیل تو قلم و کمال داده و از این  
 قلم و سبیل و قلم و کمال داده و از این  
 که در عالم شکوه و معروف  
 بهر سبیل

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

و بعد از آن در باره آنکه این طبع را که تعلیم است بفرست  
که لغات که است بصفه مشایخ و اصل را و عملی را  
بوجه توفیق حقوق در حساب تو نویسد و این مصلحت  
حصول حسن خلفه در کار است بصلاح دولت شهریار  
نظر کمال و مال جود بگو موقع تراست از انچه از رف  
ماقص توقع را می خورد و از این مود مود (ن) در  
باعت بگو و وزن صواب چه بحدار صله حدیث  
که باشد باعث کثرت تمیید است که بسیار است  
نکوه نگه میشود و متفرع است اگر نگاه وانی و و او را  
و حجاب و عدم رضا باین شیخ که است انفضا و مگر  
و اکنون بر بوی صواب آید و بوی این را بر عملی انفرق

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

این سخن از قلم صاحب حق مانده و کلمات را از استعاره و حکمتی  
 در طلب خود در روز و درین وقت از او طاعت فرمودید  
 بوفاتیم ای صاحب حق از او خود خسته و خسته و بسیار خسته  
 باخت و خسته و خسته است حد و آن سر زمین که  
 جمع شده ۱۲

تغیر و تحول ترین و طایف کثرت و تنوع را در این  
 ازت احتیاجت بسیار می باشد و آن محال  
 است از احاطه علم و ادب و ذوق و احساس و خیال  
 و غیر اینها باشد که در هر دو روش و تقوای

و تاتار و خکس و مردم سفین و بلجار و دلبه و ما  
و اصل شنه قفقاز و ملا و ملای و ترمان و سکا  
و قوم و قطان و گروه ترکمان که کوسا

[illegible]



در صبا روح از آباد و بی ناز و محظوظ و محروم  
 انواع را بمحافل این گران سنگ خسته و جاها  
 از نیر و شیر که آخته غیر کار برده و اسیر  
 رانده است مانند افسار آورده و شتای ارا از  
 سمت بخزیده از یک میل دریا برده اوقوع این بر روی  
 است مانند و آن شد رادر مینه احکام دادند که تو هم  
 بچیدن راه آهسته آن لبه یا جوچ کشاده و بین  
 بخت زد کاروان تار و آه و شد مردم آن دیار  
 میقد از درندگان خاضع گشته در روز خورده و  
 آن از این بر آن نصیب دند خبا که راه خافه از  
 دشت مرکان و ملای تا مار و سار لقطه شمال  
 و این افروخته و این افروخته و این افروخته  
 و این افروخته و این افروخته و این افروخته

باینان آید باز این حد توجه نماید در روز  
کتابخانه و بعد از مرور قواعد و انقضای نامه خنجر

آگسٹ ۱۹۵۷ء

مذہب اسلامی قرار کار با خود بخود که موزی یکبار

من احوال شکر ایران یکایمانی آن سرحد و محاسن

درین مورد از بد این دریاں در هر دو قافله در  
الاولی و الاخری که در هر دو قافله در

مات منہا و عطلہ کہ درین شوشا دست فرمودہ اند کہ

تذکیرات اور دعوے و محضرت و تمام مہام علمائے ضابطہ و سہل

کردن توقیع باشد که شما سرور را پادشاه

بجای اصلی مسجد و دو نیمه را حسن و سسی و محمدرضا

*[Handwritten signature]*

کشف  
الغیوب  
پیشین

باب النكاح الزواني الذين اطلقوا

بسم الله الرحمن الرحيم

خانہ محفوظ ہے

نصائح کے حصول کے لئے ضروری ہے کہ

سر سحر بی سگردد و فرغ بر زبان حقیقت بیان از چاه  
رفت که سر فلان نخست از مال و جاه خود بعینه بدهد  
و نبات از برق خلب یعنی برق اریلی یا ران توقع  
چه شخص را از مال و جاه خود منع نماید اتمی و توجیه و

تقریر این توفیق بر این وجهست چون آن بمال ارباب  
استحقاق را از منفعت حایه و مال خود که بنصاب کمال رسیده  
به نصیب جوان رسانیده و اموال او بکلی قسمت و حواله از  
دو رخ محتاجان و درون برحق ایشان در حقیقت  
دارد و آن بی توفیق ممکنان را با کمال مرتبه نیازمند  
از حقوق خود بی مطلق ساخته و لایحه مقبوضه می  
جاری خیرت حکم الحاکمین که همواره بر محاربات

مجلسات معبر عن فرد  
مجلسات معبر عن فرد  
مجلسات معبر عن فرد

محکم دلائل سے مزین و متنوع ومنفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

شوق و محبت کے لئے

۱- حسن و قبح  
 ۲- کمال و نقص  
 ۳- شرف و ذل  
 ۴- مال و فقر  
 ۵- خواهر و برادر  
 ۶- ملکات عقل و عواطف

از بهر امری که در این عالم است  
 و از هر چه که در این عالم است  
 و از هر چه که در این عالم است

چو مانن نمایان غلبه السعاده با خود غنا و خدا داده  
 از تو انگری خود مردم گشت رفیع چه موجب موده اند

بسیار از این است  
 و از هر چه که در این عالم است  
 و از هر چه که در این عالم است

که آثار افعال و اطوار از برادر فساد موده اند اما او باد

بسیار از این است  
 و از هر چه که در این عالم است  
 و از هر چه که در این عالم است

مید و ازین راه بخاره گری طیبان نیارمند است و قلم

بسبب آنکه محال آباد و الفساد و خرابی بازی است و قلم

یعنی چون دلالتی که نبولست انعام او تعلق گیرد

خلال آمدن مایه دلی اتصال فساد و کلی وصول صالحه

آن وصول میانه میسر که اینجاست است و قلم

خلل عمل خیزد و میگوید عول فساد را چه طبعان موده

بود و شور انگیز بر نه انگیز در مرفوع از خراب موده

که فلان ماله از اراکبان بمصیبت تلف آن اموال سکیار

مال گداز

بسیار از این است  
 و از هر چه که در این عالم است  
 و از هر چه که در این عالم است

در این کتاب که در این باب است  
در این باب که در این کتاب است

در این کتاب که در این باب است  
در این باب که در این کتاب است

گرفتار خواهد بود توقیع و جللی را به او استخفاف می نماید  
که نموده استی و توجه این توقیع را به وجهی است  
که جوگشتان علی آن جو آبرو و قیاس است  
بلکه آن را از اندام اهل حرام محض حاصل نموده بر این طریق

منظور مشهوره بباد آمدیم بباد رود بعینه از میان  
راه که آمدیم و بطلان طریق باز گردید مرفوع بود نتوان  
در گناه و در عواصیان موجب صدور ازاله و نمودن  
ظلال این خصوص در گناه و در توقیع موجب است که از

راه تجدید و وسیل نموده استی یعنی چون نگاه  
و شش را به این معنی که در آن روان دست بخا نخی  
مؤمنان را به این معنی که در آن ایمان و ایمان و ایمان

در این کتاب که در این باب است  
در این باب که در این کتاب است

در این کتاب که در این باب است  
در این باب که در این کتاب است

در این کتاب که در این باب است  
در این باب که در این کتاب است

در کتب مختلفه کتبه گرفته و در ماده عدم دلالت  
 دارند از باب استخاره بر این مذهب و خبر بر این  
 طریق گفته ازین روایت و اینکه مردم مالک را در  
 حضور ملک از طریق خود و خود می نمایند در و  
 بلکه باید و بنی این شش بی ازب به جهت ضرورت  
 مروج بموجب که امضایست و نموده اند که علان  
 ظاهر از مقتضایان و لو این مظالم در یکی محافل  
 خود را بشمارید و تصحیح برین وجهی میگردد و ضرورت  
 بدینش و تصحیح مانند توقیع این کار است  
 از حد رشوت اجزای خود و و عفو است از حد  
 خود را از حد و عفو است از حد و عفو است از حد

فانی محسن  
 در کتب مختلفه کتبه گرفته و در ماده عدم دلالت  
 دارند از باب استخاره بر این مذهب و خبر بر این  
 طریق گفته ازین روایت و اینکه مردم مالک را در  
 حضور ملک از طریق خود و خود می نمایند در و  
 بلکه باید و بنی این شش بی ازب به جهت ضرورت  
 مروج بموجب که امضایست و نموده اند که علان  
 ظاهر از مقتضایان و لو این مظالم در یکی محافل  
 خود را بشمارید و تصحیح برین وجهی میگردد و ضرورت  
 بدینش و تصحیح مانند توقیع این کار است  
 از حد رشوت اجزای خود و و عفو است از حد  
 خود را از حد و عفو است از حد و عفو است از حد

در کتب مختلفه کتبه گرفته و در ماده عدم دلالت  
 دارند از باب استخاره بر این مذهب و خبر بر این  
 طریق گفته ازین روایت و اینکه مردم مالک را در  
 حضور ملک از طریق خود و خود می نمایند در و  
 بلکه باید و بنی این شش بی ازب به جهت ضرورت  
 مروج بموجب که امضایست و نموده اند که علان  
 ظاهر از مقتضایان و لو این مظالم در یکی محافل  
 خود را بشمارید و تصحیح برین وجهی میگردد و ضرورت  
 بدینش و تصحیح مانند توقیع این کار است  
 از حد رشوت اجزای خود و و عفو است از حد  
 خود را از حد و عفو است از حد و عفو است از حد

باز در منزل

بسیار از این سخن گفتند و در این باره  
بسیار از این سخن گفتند و در این باره  
بسیار از این سخن گفتند و در این باره

بسیار از این سخن گفتند و در این باره

بسیار از این سخن گفتند و در این باره

و کمال اشکار است اندر دیده کار برده مرفوع علیهم  
منع و رجوع باعث لغی و بجز فلان خادم از درگاه و  
سبب غل از نصب بد یا عدم بعد از خدمت و عدم  
ظهور و ضمت یا وجوب بق کلام و توق و اعتماد و ضمت  
توقع در نیول ضمت یا استیضه خدمت و کینه که بود و مطاوع  
سینه بفته شد از آن ماسوده اطوار و ظهور و  
و بدست که از بد در و مان تیر و آن چشم تقدیم است  
نزدیک خبر و آن داشتن بی نهایت از راه کار و در  
و دور کردن ایلک و کونین محض از آن و در این خصوص  
بصرف لغات ضرور مرفوع موجب منع و حجاب فلان  
حاجب از دخول درگاه است توقیع چون حاجب و  
جمع

بسیار از این سخن گفتند و در این باره

بسیار از این سخن گفتند و در این باره

بسیار از این سخن گفتند و در این باره

بسیار از این سخن گفتند و در این باره

بسیار از این سخن گفتند و در این باره







رفت و سال سوین جلوس و خنده شد مایه با بقا  
 گیتی باز شد بسبب طاعت جانب غنومان خیر و امانی  
 بکه خود با ضحاک شستی دوازده هزار درم تو شسته و شسته  
 دعوائ عطا یاد در بر تبه بمصدی لعل آن گشته  
 سال ششم و بزرگ نشینی ملک اقبال در و هزار باره اگر  
 آن نکات شش ازین اندک باز نماید دوازده کتی  
 نهفته رفته مکی کم و کاست خواند رفت و بحالت سلام  
 حال و حال داعی دولت شسته می دانست که هر اکیست  
 هزار و با فضل قدس بود و در امان و امن و کدین  
 که از بر آنگاه کی از او پیش و کم در هم است از توفیق  
 و از این توفیق در خواند و داد و درین توفیق

و اما در این باب  
که در این باب  
که در این باب

و اما در این باب  
که در این باب  
که در این باب

است چه تمامی محبت بالفعل و از دیدار مادر و چهره  
سقوط و مرگ و باز دیدار نعمت و برین قیاس

دوستی و کامیابی امیدوار و البته کمی فضل و کرامت

عابرین امر و الانبیا و نبوت که از خالص اموال خاصه

سراکار و اجبه تصنیف تعلیل از غلبه و کثرت از و ما بدو

انرا یکی که مقصود رسانند و بر جای استمراری و دوازده

هزار درم بمقدارند و او را از جانب مامور و انکار

در مشقت و مشال و خورند و آینه شسته و چه خوش و خوش

سازند و مرفوع چون نوع عالی این بر اصفاف

اشمال دارد و اصفاف بر ضعیفی با اختلاف مقتضای

طبیعی طایفه و عدم مخالفت مقتضای طبیعت و در هر یک

و اگر او را ندانند و از جانب مامور و انکار و در هر یک

و اما در این باب  
که در این باب  
که در این باب

و اما در این باب  
که در این باب  
که در این باب

و اما در این باب  
که در این باب  
که در این باب

و اما در این باب  
که در این باب  
که در این باب

و اما در این باب  
که در این باب  
که در این باب

و اما در این باب  
که در این باب  
که در این باب

و اما در این باب  
که در این باب  
که در این باب

و اما در این باب  
که در این باب  
که در این باب

و اما در این باب  
که در این باب  
که در این باب

و اما در این باب  
که در این باب  
که در این باب

و اما در این باب  
که در این باب  
که در این باب

و اما در این باب  
که در این باب  
که در این باب

و اما در این باب  
که در این باب  
که در این باب

و اما در این باب  
که در این باب  
که در این باب

و اما در این باب  
که در این باب  
که در این باب

و اما در این باب  
که در این باب  
که در این باب

و اما در این باب  
که در این باب  
که در این باب

و اما در این باب  
که در این باب  
که در این باب

و اما در این باب  
که در این باب  
که در این باب

در این کتاب که در این باب است  
در این باب که در این کتاب است  
در این کتاب که در این باب است

در این کتاب که در این باب است

در این کتاب که در این باب است

در این کتاب که در این باب است

در این کتاب که در این باب است

در این کتاب که در این باب است

در این کتاب که در این باب است

در این کتاب که در این باب است

در این کتاب که در این باب است

در این کتاب که در این باب است

در این کتاب که در این باب است

در این کتاب که در این باب است

در این کتاب که در این باب است

در این کتاب که در این باب است

در این کتاب که در این باب است

در این کتاب که در این باب است

در این کتاب که در این باب است

نقشه در کتب  
نقشه در کتب

نقشه در کتب  
نقشه در کتب

نقشه در کتب  
نقشه در کتب

عابد و ملا و خواند و گروی نرست پروه خرقه پاک

نبرد و نصیحه و لوح و قلم و لوح و قلم و لوح و قلم

اسان خوا و نیش و حیات راحت و نیش و نیش

اصحاب و اسرار استی و معاشرت اهل غنا و طب

محالطت اصحاب و در سردار و در سردار و در سردار

و عا و ح و اصحاب طعن و ضرب و شاه بین و شاه بین

و شغل و انیس و شغل و شغل و شغل و شغل

نبرد و نبرد و نبرد و نبرد و نبرد و نبرد

و مو و مو و مو و مو و مو و مو

نمایه و قمع و قمع و قمع و قمع و قمع

ما مقصدا الفضا و الفضا و الفضا و الفضا و الفضا

نقشه در کتب  
نقشه در کتب

نقشه در کتب  
نقشه در کتب

نقشه در کتب  
نقشه در کتب

[illegible]

است توقع این سعادت برست مردم ازاده چنانکه  
گوهر افتاده که عیان نظیر او از انجا و زوکار ازاده از  
دلائل تنوعی حاصلش است که با وجود آنکه در درگاه  
نقش یکی مراد است از دست <sup>نقش</sup> یکی از اراد

در این بین  
که از این بین

حصول نموده قطعا زبان شکوه با آن نموده بلکه  
بگفته شود مرفوع به دلیل نموده اند که مطلقا با در

فلان نفاق شبهه باینکه شغل از اندیشی محال است  
خیرخواهی اولیا و دو بادیه قریب بقرینه یقین نموده

توقع بنویسد که شدت محنت باطنی او با تمام احوال  
تسلطی با ارمغان حال او طایفه و مذهب و خواست

و قریب است وصول دولت با اولیا و از شمال کردار  
رسیدن خدایت

از این بین  
که از این بین  
که از این بین

شکست از این بین  
که از این بین  
که از این بین

این کتاب در کتابخانه  
 وزارت معارف و اوقاف  
 و صنایع مستظرفه  
 ثبت شده است  
 شماره ثبت ۱۰۰۰  
 تاریخ ثبت ۱۳۰۰

در ادوات و اشیای نمایان و موهوم از قریب موجب  
 در جرفان مقرب از افروختن تا به خشم غضب بند بار  
 گفتار طالع طبع و موافق مزاج حکام اطهار عدم رخصت  
 فغان محبت تو قیاس ناد و سنگ محبت از بار بار  
 خداوند الهی و توفیق این توقع که چون بکفایت  
 شیوه مستوده را مرضی مادر اندر این راه که رو  
 وید در این سید خوش آید گوی در مقام رضای  
 باشند و با به حصول بیعت مقتضای وقت حال  
 مژده بار این موجب افسوس الامری از خود زبانه زده  
 به طبع این سلوک با نجات روح حسی و امداد و بار  
 نائب الامیر و اعیان و اعیان و اعیان و اعیان

این کتاب در کتابخانه  
 وزارت معارف و اوقاف  
 و صنایع مستظرفه  
 ثبت شده است  
 شماره ثبت ۱۰۰۰  
 تاریخ ثبت ۱۳۰۰

نفره از نقاد و اسکندر شانی  
 الهی و اعیان و اعیان و اعیان و اعیان

این کتاب در کتابخانه  
 وزارت معارف و اوقاف  
 و صنایع مستظرفه  
 ثبت شده است  
 شماره ثبت ۱۰۰۰  
 تاریخ ثبت ۱۳۰۰

این کتاب در کتابخانه  
 وزارت معارف و اوقاف  
 و صنایع مستظرفه  
 ثبت شده است  
 شماره ثبت ۱۰۰۰  
 تاریخ ثبت ۱۳۰۰





الحکمت و مودت از آنکه بسیار که حکمت از اولیاء و دوست

نکاح و هر جامع حد است اگر چه بخوار باشد اطباء و مال

انما به بعضی بس و مالتی این ملک و سلوک طبع و مانی

انت که در این وطن خوشتر چه جای که او این خوشتر و انت

را نه نه نه خصوص در حد مات و عود به چه بخواه و دور

از یکا ریشه به سوجده اما نه بدون و توانی زنده ماندن است

عجز و ناتوانی از صفات پشیمانی خوشتر طلبه است

توقع بود وسط آنکه مباداد لها و مادر و وقت عطا

سبب تصور و تفاوت آن از قبول آن حد است که است

بر این حد است اقبال مایه و لغز را میغی آنکه سبب

نمی از این امر منی انت که حوائی نوبت اعطاء عطا

در این حد است

اولیاء و دوست

اعطاء مکرر

نشان دادن

اینکه بنیاد این کتاب است  
 و این که بنیاد این کتاب است

عالم فرخ و غلبه است که علاج این سخن در عالم  
 نفاذ است مرغوب سبب شد و برام عالی اجر و نفاذ  
 و الی صفت توفیق است این سخن خوشین را بر انجام  
 کارهای سهل که با تمام خوردان در اعتدالی باشد  
 خوردان را در دستهای مشغول میدارد و اعمال و  
 دستمال عظیمه را که بر او است این سخن خوشین عطا  
 این سخن بر نیاید تا سخن در عطل میگردد و مرغوب است  
 حکم با کباب اجتناب از نزدیکی و کمال طبع و نفاذ  
 چه باشد که بسبب نگرار و مودعه که بر خوردند این سخن  
 او به کبابی ضرر و بلکه زیان دارد از احتیاط این  
 دولت توفیق است این اثر است سخن بر این سخن

در این کتاب است که بنیاد این کتاب است

الحاج  
 به کمال معرفت است  
 و واجب است که

جلد ۱  
 ۱۶



تکلیف

گسته

برای اینکه با رسته با و آفرین نوعی چون

جاری لغت مار و جاری العام و اتصال سبلی

تعداد و اتصال ضابطه است بخواند با سیر سلسله

مجموعه و لک ان را در کار میجواری دولت

که در گسته نوایم مرفوع به موجب می خواهد

بصورت و بر باد و رسته و الی افاده و دارا

وقت باز از امر خود گذشتی رویداده و قریح

سبب به این دولت این بود و باب حق خاصه

و حق و حق و حق و حق و حق و حق و حق و حق

و حق و حق و حق و حق و حق و حق و حق و حق

و حق و حق و حق و حق و حق و حق و حق و حق

و حق و حق و حق و حق و حق و حق و حق و حق

این کتاب از کتابخانه  
موزه و کتابخانه  
جمهوری اسلامی ایران  
تهران

مجلس شورای اسلامی  
تهران

کتابخانه و موزه  
جمهوری اسلامی ایران  
تهران



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

اختیار صحت و سستی هر حرفت و عیانت حاصله است  
ادب و حکم که هر وجه و مذهب بدانان نگاهت  
این عشره در وی ایشان واجب است تمسک تا در مذهب افغان  
نمک بماند و علوم امتیاز باید هر چه در حق بیاید  
تقریب و دشمن را اولت تحریر یعنی استیجاب  
الفنیم این افاق بلوازه استقلال با بنیاد این  
علوم سرافراز منتشر کرد و در این سیرت سیرت خطای ملک  
و دولت را اصولی و مکر و افعال را استقلال یافته  
و مکتوب و بیابان کنند و بیابانی مردم و بیابانی  
حقیقت که متعل بلوک و بیابانی و بیابانی  
موجت جمال و بیابانی ملک و بیابانی و بیابانی

فلاک که در دریا که در  
و بیابانی و بیابانی و بیابانی  
و بیابانی و بیابانی و بیابانی

و بیابانی و بیابانی و بیابانی  
و بیابانی و بیابانی و بیابانی  
و بیابانی و بیابانی و بیابانی

و بیابانی و بیابانی و بیابانی  
و بیابانی و بیابانی و بیابانی  
و بیابانی و بیابانی و بیابانی



عطا شد  
 تو شمع که در قفس سحر  
 فاطمه را در این  
 در آید که در این  
 در آید که در این

سید احمد علی خان

[illegible]



ازرق نقیہ ازرق معجم کرم جلد ۱۱  
طامات برزق ارباب نقیہ ج ۱  
وگویند ضد طامات و در اصطلاح ضوضیہ  
عبارت از نو و جای مکالمات برزق

علاء الدین محمد بن علی  
بن ابی طالب  
بن عبدالمطلب  
بن عبدمنظف  
بن قحطبه  
بن کلاب  
بن مرثدہ  
بن زید  
بن عدنان

Handwritten notes in Persian script, likely bleed-through from the reverse side of the page. The text includes names like "میرزا محمد علی" and dates like "۱۲۸۰".

زیادہ است و در بارہ ایشان مرفوع مرآت افزائش  
 مناصب مرفوع و بچ و جد در باب محبت حسن فلان و  
 کہ نبرئی تشبہ ارباب تالہ مراعدہ و لاس ایل  
 بر تلبیس خویش لوبیدہ و مودہ اند کہ دفع اثوت بر  
 و طلاق اہل باز کرامات و مقامات او بر سلاطین و وزیر  
 از روی عاقبت اندیشی و اجبت ملک بر ارباب قدرت  
 واقعہ الیبت مانزداشت ایل سلاطین و مقامات از  
 بیرونی میراندگی و عدالت او از دفع شر طاعان و  
 نظام کلین کل الوطن و احب است موقع

[illegible]

۱۶۷



کلاه و جامه و زین و اسب و ...  
 ...  
 ...

بهر حال در است میان امکان و امکان خود و منطبق  
 مستحق را با احتمال تحصیل نطق و بن شکو که مرکز کند قوس  
 این بویان چنین که بهر در عظمت و جلالت اعتبار و ارم  
 ادبی و لغوی سرمدی دولت اخروی رسد و این  
 اصل و اعظم محض اصحاب شری و اکتساب ضیاء  
 آنان به سببی از این نزد و در آن و حقیقت شایسته  
 آن بی نهایت اقل از قلیل و در آن لغات عظیم  
 و جلیس مرفوع و عیدگان که حقایق است و در راه  
 است و بنامه که بهر وجه و نموده اند که بسبب اثر عای  
 در راه و در سلوک طلق به اندیشه و غیر خود میگویند  
 است که از راه که رود بهر شش و حساب حصول است

...  
 ...  
 ...

مؤلف  
 ...

...  
 ...

...

مست ایشان را من جمیع الوجوه در روی لوحه از  
جانات و محول موصیات خوشنودی در مضامین نشان

سجده بر مانند قوس کعبه که از در یافت سجده شود  
سجده و در آن که در کمال مراتب کمال است

نی نصیب شود در او را که قسمتی از قسمتی و کمالی و کمالی  
و کمالی با اعلی عدالت ایشان سمیت شتر را داشته

بانت مرفوع که موجب مودعه اند که بعد از تولد بر  
میدارد و بعد از و کمال اعتقاد و شمار دیگری خوانند

تو هیچ چه برگاه امیدوار می شایسته بدین  
بر او را که جلالت بدیگری سوار می نماید

انصاف اعلی عدل و آمار احسان که می توان بر باطن  
بگردان کرد

این که از اندام ایشان در میان کمال و کمال  
بوده است و از این جهت که در میان کمال و کمال  
داشت باشند

در میان کمال و کمال  
در میان کمال و کمال

در میان کمال و کمال  
در میان کمال و کمال

در میان کمال و کمال  
در میان کمال و کمال

لایزال و دائمی  
در آن قیام دارد

استان در آن صورت بسیار دشوار و بیکار

بود مرفوع که موجب طمان را بدین حد و خرابی

ناطور حاشی از آن قدر و کمتر است

توضیح آن ماضی و ماضی و عدم و عدم و عدم

تا یکی مداد او در ارتفاع برسد ایچ و عمارت

در حد و الکه داشت باید بالترتیب شد

بر کسب و کار و مایه علمی و خردی ایچ و عمارت

مرفوع عوام و عوام و عوام و عوام

صفتی و صفتی و صفتی و صفتی

استقام و اعصاب و مایه ایچ و عمارت

کربا و کربا و کربا و کربا

در آن صورت بسیار دشوار و بیکار  
بود مرفوع که موجب طمان را بدین حد و خرابی  
ناطور حاشی از آن قدر و کمتر است  
توضیح آن ماضی و ماضی و عدم و عدم و عدم  
تا یکی مداد او در ارتفاع برسد ایچ و عمارت

در حد و الکه داشت باید بالترتیب شد  
بر کسب و کار و مایه علمی و خردی ایچ و عمارت  
مرفوع عوام و عوام و عوام و عوام  
صفتی و صفتی و صفتی و صفتی  
استقام و اعصاب و مایه ایچ و عمارت

کربا و کربا و کربا و کربا  
کربا و کربا و کربا و کربا  
کربا و کربا و کربا و کربا

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

عانت خلق در سایه پادشاهی ملک ملائیکه توقع برگاه  
عموم مورد رگنی غیر کانت وجود و ماین عدل وجود  
مانت لب در صورت باشد برات وجود و لب و لب  
می ایستد بر کف در زیر او هر چه باشد تیر و شتر مار  
مانت استحقاق و توجه این توقع که مقتضای طبع است  
از کرم خود مانده و ران در عشق و ان شایع القاف  
اما و خباثت محمود حاتم و نصیحت بران دلالت  
دارد بر بی مصلحتی نمود که چون عالم حق وجود  
احسان وجود مانده و ان در عایا و بر ایا خدو قوت  
نشدان ما و ما را در حق از حق بدیده و ممکن  
از عده ترا گند که ظاهر و باطن کلی حاصل است و احوال





الحمد لله رب العالمين

۱۰۰ جہانگیر

اعتقاد اور اردو میں فوسح کی وجہ سے فودہ اندکودا

آزاد شدم او مرا کجاء از محض دلتی که ای کجایان منم

جسٹس مسٹر ایچ ایم ایچ

الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

و میباید او را بر سر مروج ارباب به خوبی تمام دراز

ملک فتنه که سلطان با او بی مله ماه و محاسن فتنه ۱

فی نور و نیت و موعظی از خدایان و از ائمه

مجلس شورای اسلامی



در این کتاب  
در بیان  
در بیان  
در بیان

انسانی اینها را پیش نه نگاه که شوق از هوا  
که شوق غناست چه تا غم از دست در جوار جوی و  
اب تراوتها نگار از زندگانی باشد چه در سستی اهل  
ورود از خاکست در استخوان آب روان تر اوان  
داشت و به سیرد سلفه روی گلاب مغبیان از جوار  
خاک بود مطرب کل تر اوان چه آری مادام که  
انحصان نونهای شبانه سبزه و شاداب باشد  
شعله آواز بلبل را آب و ترخه کل را آب باشد  
و انگاه که خلل صفت و درین با ساس نو می و عا  
راه یابد این طینو طین این نور عابد و لغز زرب را  
ناله زار هر دو گسیان بگوشتن آید و الحی دین حق

در این کتاب  
در بیان  
در بیان  
در بیان

در این کتاب  
در بیان  
در بیان  
در بیان

در این کتاب  
در بیان  
در بیان  
در بیان

در این روز دوازده ماه از خورشید  
در این روز دوازده ماه از خورشید  
در این روز دوازده ماه از خورشید  
در این روز دوازده ماه از خورشید

تغافل ادا نمود که حکمی که فرموده در ماهی چون شب  
کاروان نتوان کرد و بیست و کاری نهان توان  
کرد و در ظلمت شب هر آنچه کردی کردی و در روشنی  
روز همان نتوان کرد

صد شکر که درین ایام خسته فرجام نسخه مشرکه دقیقه توختا  
وقتی که سرویه بنارنج لب و چهارم ماه عادی انسانی  
نسخه ۱۲ هجری نبوی صلعم بخوارین العابدین فرج اباد

تحریر شد

محمد تقی

بعد از آنکه شد سبب غم و جو شمع افکند الشیر بر رانم و شمع  
 بفتح حاء و مع و کسر الی سینه و سکون تکالی قمر و خبر نو و غم نو و  
 زمواع صلح قول عشق و کسر و الفع معنی صاحب شمع اسباب  
 نوشته که نوعی از مالیه را قرار داده اند و شتی از عشقه و آن  
 بنانی که جوان می چیده رخت با خشک می سازد عشق با خود من  
 الفعق الله می تولد با بقضای خفت رطبا و نمین شیخ در فروع  
 آورده و درین لا خود و تحیف بسیار و صاحب خود را باین نام سوم  
 شد و در لغت و استعمال معنی بسیار دوست داشتن و از حد در  
 که شتی و دوستی و چشم پوشی نه عیوب محبوب و غیر گفته اند عشق  
 نادره از اوج فی القلب العاشق بحرف مایه وی الله بیان  
 شمع و سخن روشن و سبب الفع قول شمع بفتح موحد نماز کردن  
 که معنی الفع نام شمع مشهور معنی معروف و معارفست که انرا  
 میگویند و در اصطلاح سبب الکلی شمع اشارت از انرا الی انرا

و معنی واضح و نام علم  
 از اعظم البیان

عرفان که در دل سالک و عارف صاحب بود و خود میگرد  
و در شش امور میگرداند اول دانش و دانش که ثانی که تندرستی  
بذل از تاست و معرفت لوری ناز میخانه و بفتح تا غلط بشهر  
و در هر یک از اینها که تاست و با دانش قافیه شد و چون که وضعش  
تاست بجا بران بعد دال او شش بر لای و ملک کسره با قبل با یحی  
تکلی در او در و نه از او شش خوانند و بعضی که در آن معنی خوانند  
این نیز غلط است چه بود شش مان تاست اصل کلماتی الهی  
و چهار کلمه می گویند شعرا قافیه بر شش میروند و این شش زیاده  
تایی نمائی نیز اند از آنست و در علمه بحر شعله آتش بد لیم و شش  
بر زبان افزدون کنایه از غیر و بند شدن زبان تاست یعنی کجده  
حرف زنی چه شش زبان کنایه از شخصی است که تند و جلد حرف  
زند تا چشم هر وی گوید و چون حرف از زبان دل شش میروند  
آتش زبان عین آه گفتیم و اگر کجایی نریب بایم حسن با نیم گفتی

گفتی از چند بیت استهلال معنوی و بیانی که  
اولا و احمد سهواً و التشنه زبان افلاون کنایه از لایزال و  
و که از شود و ریاضی این هم سوز و کد است از طبع و حد  
عشق باین مازنی به نغمه اول سب و مصرع مانی نسبت  
تو که نام از خوش این می باشد از عشق به جفا شفیق است  
منه علم لغت قاف و سکون لام با من چین و بیخ لام ظاهر شده  
و قد خجاست و ارا خیر است و خوشش به شوق لغت جمع  
سکون و او در تازی سینه و نیز خوشیدن در یک و شیرین  
زل و برات شدن نرود و و رای و بعضی از شب و لغت جمع و و او  
بهر اول در تازی خوشیدن و حلقه مانده حلقه زره و خوشش نیر  
تو که می باشد و در اصطلاح عاشقان می اشارت است  
و عشق است که سالک را بخود و به خوشش میگرداند خانیچه و کین  
ماند و طالی مطلق شود و در شرح قطب آورده که می داند اما در این



گویند که دایم در غم است و معلومی را از سیدی را بفرستد ام گویند  
من هم گویم سلام در ده قولی است که باید راسته به حضرت  
آن خود بخیر و اعم گویند و لفظ سید مناسب قلم است تا معنی برود  
آنکه از زبان حدیث عشق نیری را با هم میجویم حاصل گردید و یا  
از زبان سوز که از محفل او گشت و از تحریر کلماتش قلم بسیارست  
و بخیر و شد یعنی تقریر و تحریرم در میان کلمات عشق بسیار کامل  
خداوند چنانکه عاشقی است عشق ستاده و متفرد از عشق برین  
یا عشق با او نیست بهر عشق و عاشق نیز عشق یعنی سلام هم کل  
و عشق گویند عشق گویند و عشق کلان عشق و عاشقی که باره  
کرده ام بخیر و از دار الشفا رفتم یعنی هر جا که عاشقی است سلام  
با و برسد که من هم بخیر و اعم بخیر و عاشقی است با من  
سلام دارد قول عیسی که با او میبایست را با ایشان و الفاظ  
روشن با و میگویند عقد هوا صفت منفرد میگرد و منفرد میگرد

عالمی جمیع عروس بافتح زن و مرد نو که خدا و جمیع ان برای  
مرد عروس نفیستین و برای زن عروس و در فاسی زن داماد  
گویند که اگر جمیع بکر و البکر بمعنی پوشیده و احسان جمیع متن  
نفیستین بمعنی داماد و عقد بافتح بسن به غیر و گره دادن و چنان  
نکاح به بستن و موصلت بهم بستن و در الفاظ روشن بمانی  
اضافه بادی ملاکت یعنی الفانلی که دلالت بر روشن بمانی دارد  
خان آرزو گفته که روشن مرکب از رو بمعنی وجه روشن بمعنی  
نسبت چنانکه گلشن خبر یکیه ظاهر باشد او را روشن خوانند  
منسوب به رو و رو ظاهر باشد معنی الحاصل معانی تازه بالفاظ و  
چنان میبازد و طرخی بر فقره و ادبیچایدین عبارت محمول باید کرد  
که از ارومان چنین روایت است نفی نماند که در فقرات سابقه و لاحق  
براعت استهلال فرود که اشتباه شده که چون قاضی قضا جابر  
غاصر نوشته به تزویج جسم و جان قوی داد شمس کلفت بماند

[illegible]

[illegible]

و چون عرقش بطور قاضی ملک کنند در او کهنه جاوگد از نه ام  
و انکه شرح گذاردند قضا بفتح قاف و ضا و معج و الف حکم کردن  
و برد اخق و مردن و گذاردن و ام و رساندن و در و اگر در  
ماحت و اکامانیدن و اندازه کردن و ضا و معج و شد و زره  
درست و محکم و در کشف اللغات بالجو کایک و حکم نمازی که قش گشته  
باشد و قضا بفتح و الله گوشه من و دور و قضا حکم محکم بی بی  
تعیین و قیاس باشد و آن دو گونه است معلوم که سو قوت در عباد الی  
و جز آن باشد و هم بهر مملکت آن و قدر حکم مفصل که معین و قیاس  
باشد و قاضی قضا حواذ از خباب بار تعویذ و عناصر جمیع عنصر لضم  
اول و ثانی و فتح بین لعلی شری مثل خاک و باد و آب و آتش  
و تزیین از باب تفصیل مرد را بر زن و دادن و زن را بشود و آن  
و حیف کردن و فرس کردن و در جسم کبیریم و سکون بین  
نمودن با اعضا و جان کیم و الف و نون شدند و بر بر این

چنانچه آدم به پدر او میماند و قیل و یقال بر بی و بود و ما رسید و  
اصطلاح بتصوره طایف عبارت از روح استانی که در کس معانی و  
در انیست و خواصی و بالفتح و مالت مقصود است و هر یک که در سلسله  
و در سوره بالفتح یعنی سوره های واحد است و تحت است و اما که غیر گویند  
همین حاصل که خدا هیچ جای عناصر را به و اگر کس ساخت حکم فرمود  
جان در آن و زاید و فایده لفظ جاذبه است و اگر کس در سلسله  
که ملاحظه وقت کماح از جانب هر خطی متعین جاذبه است یعنی طایفه  
و در غیر و در انیست یعنی هر دو ای لفظ و کسوت و ساقین تکام  
و دیگر نوشتن و در انیست و در سلسله و در روح و در حکم فاجوا  
ما طلب لکم من الشیء من شاکت با عود و بسین من کرد و شکر  
روح بضم عان و در تحت و در انیست و در قیل و یقال و در سلسله  
که در روح و در شکان است که الشیء در انیست و در کسوت و در سلسله  
تحت یعنی علم که انیست و الشیء و در روح و در سلسله و در روح انیست

که در کمالی و عظم ربانی اوست و در اصطلاح متصوف روح لطیف است  
السانیه مجرده و در اصطلاح اطباء بحالیت لطیف منوره در دل  
تجانب حیات و حس و حرکت است و عکاس روح قلب الفطن میگویند  
ایشان جان با مرئوس در آید و روح موجودات در عبادت و عیش از روح آن  
موفق اگر نبودی بر توحید و موجود است کل را کی ساکن کردی  
موجودات عارفان را حیرت است از وی زیرا که نشانه بر تحقیق  
کسی با عظم و قدرت ندارد و هیچ نصیر جز خشم دل ناپدید و نظر  
در روح فصح ما و خاکش نشانی آید و در روحش و رحمت و  
مشهد و راحت و آسای و خالی از عجز و زحمت و روحانی و روحانی  
کام و برغان بر آید و در فضایی که شب بوضع خود برود و  
موجودات و در آید و متوقف نماید و اگر کسی بگوید و یا هیچ ندارد  
و برین بیان کرده و گفته اند بر نه گفته اند روح موجود یعنی موجود از  
آوده و متعلق به جسم و متعلق به خلق معنوی است که در عالم

چنانکه ائمه علیهم السلام گفته اند خوشتر از آنکه از میان خلق بیرون  
بخیزی و خود را از راهیست که در راهی او و چون بخواهی فرو و غلب  
و دل خود را بطلب و مقصود بین و بخرج را که خود را بخواهی  
و از این برای اصل و مقصد خود و در هیچ وجهی که چون عبادت طلبی از  
دینی اختیار نالی اصول اند و هر دو سنی با بخرج را که خود را بخواهی  
مقیم گویند و نیز بگویند بایستی راه گفته اند که از راه اوادی و سران  
و از این با بخرج که بگویند که شش و شش و شش و شش و آن را  
نسبیم گویند و در هر یک مثال هر سه و گویند و نیز در شاه و نیز  
همه که در این شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش  
مقتضای این و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش  
نهادند و در هر سه و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش  
و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش  
و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش



زود استعمال یافته در این بزرگ ساخته فرزند این آدم را از این  
زین النساء من حب الشهوات من النساء والنسب من حب  
نواب و گان کشتن شبای اعمار خارج کعبه و این چنین تمام در غنچه  
دل بهر بندش اود میسر کرده است برای مردان دوستی از خود  
نفس از میان و فرزندانی که میباید بهر خیر و در آن گونگی که  
و میوه نوبت و کشتن کشتن نه را خصوصاً و گاهی معنی آن مطلق  
آید و کشتن این کشتن در کشتن برای این است معنی کشتن یک  
مرا و از آن مانع است از خرابی با فقر جوانی و جوانی شدن  
و فقر و کشتن کردن کوک و تمام برده از بزرگهای سر و دست  
بر و در بر و این برای این است که از خارج یعنی خدا کشتن که از  
خدا این و تعلق خاطر است که از خدای مبین و خود کشتن بخوبی با  
و تعلق میل و خود کشتن که از خدای مبین و تمام کشتن که از  
غنی بضم او این کیم تا زنی در این است معنی کل یا کشتن که از

منقول از این علقه گرد آورده بر گهانه می گوید: این سر  
در حال زور نباشد و اگر دو خوشه می بین غنچه نشود و آنچه  
مردم بهیم فارسی شهرت دارد خلافت تحقیق است چنانکه به  
ابراهیم شای و شرفزار و در الا فاضل تحقیق کرده اند  
در سراج اللغه و بود و کشف و غنچه قبل کلمه فارسی است  
طاهره یعنی نو جوانان را خیالات تلخ در دل پیدا شد  
علی الخصوص عشق را که خلف الصدق خونت به در او آن که  
عشق را عشقوان جوانی بود و در آن نو سار عمر حیرت انگیز  
از جوانی بجای سبزه خط عیار علماء از روشنی شکار و در عشق  
نشو و نما چون بید مخمور بتزقی معکوس گرفتار مجنون  
سبز خواب بجای از رنگ آمیزی گلهای خیالی رشک  
سلطه کفر و شان کرد لیکن بهجای و از ابله الاطفال  
حکیم الحکم غلبه است و نو آن بزرگی او را نخلوتخانه دلهامبر



[illegible]

نه پس اگر در مقام تعلیم و ارشاد این محبت میفرموده و میگویم  
 از علم جدا شدن بر کار می که باشد و جدا باشد و هیچ جدا  
 فراموش محو دل و جدا است خلوت نشینی و در مصحف و صفت  
 مدکان خاص و فرموده لا یلیعنهم بهمه تجاره و لا یبع عن ذکر الله  
 غافل میکنند ایشان را تجارت و نه خرید و نه فروخت از یاد خدا و نه  
 خود که خدا بفتح صاحب خانه و مادرش و قیل و قال در خانه  
 که بانو یعنی خانم و بی بی خانه چه که بفتح کاف تا می یعنی خانه  
 است و خدا یعنی صاحب و در عرف رود زن معتبر و موقر گویند  
 که ترتیب خانه و برای بیرون کردن دوم منجمان که خدا دلیل  
 نروح بخوانند و که بانو دلیل جسم را مانند خانه که بفتح کاف که بانو  
 و که بانو یعنی که خدا بکار خدایان روح بی جسم و جسم بی روح که  
 ازین دو اصل که بی دیگری نباشد مگر مولود را انجا خود و که بانو را  
 به بانوی بفتح خاء و این نقطه اندک است و معنی بانو که





[illegible]





است دوم من زکات فربه تر از ایران تو و عزیزانم خرج گویند  
سوم باقی و احوال به قرآن در رسایل تو است هر قوم مستعد  
نه سبب لفظ اینها همیشه بر ظاهر تو که در صید مرغ دانی و پشهاژ  
بر آورده زمرگان بال بر دارم که مرگان کسرا و آن قرانی تار  
جمع نموده که موی پاک باشد و نمودیم استعمال کنند و ضم اولی هم  
بال با روی جانوران و گاهی معنی بیکه بغوی در شش گویند نیز جانور  
آمده چنانکه میل گسترش بر و این سلام گوید بر خواص همین وقت  
در قمار شش آن هموه که شد منی او منقار شش بالابوش  
است در تحقیق او را چون بال گس علاقه دستار شش و نصف  
مرگان را بال و حرکت نظمی بر و از قرار داده بود پس چون  
صفحت با قوت خوشحرف شده از رنگ مالش و شخوف  
صفحت بضمیمه و کسیرم کتاب جدا میگویم که بر روی صلح نازل  
شده و صاحب جمع آن را با قوت من عبد الله المستعینی خوشحرف

در لایک خط مستقیم مابین سببی بود و لقب طاعتی را  
 بعد از علی کات سبب و هفت کرد و انت هر یکی از این  
 یکی نماز خود این صفت میفرماید و بعد از آن  
 تصرفات عجیب و نقادی نامی بر سر زده و از لقب و  
 هفت نفوذ و نفوذ است که باضافت خوانده شود و هفت  
 خواهد بود و در لفظ نفوذ است که تر و تامل مصور چون کند و آن  
 نموده است که یک لک است و لفظ حال باشد و از لفظ هر آن  
 که شک دارم و نامی است یا نه مصور صفت فاعل یعنی صورت  
 کشنده مثال صورت را گویند و ضمیر از جانب لفظ حال و کات  
 در هر صده چهارم میاید و قول شک دارم مقوله است  
 و در بعضی نسخ در هر صده اول کار لفظ آن لفظ شک  
 بر سببی میاید و در آن حواله در شب نیز میاید  
 یعنی بر است و سببی میاید و در آن از سبب شده در وین

در لایک خط مستقیم مابین سببی بود و لقب طاعتی را  
 بعد از علی کات سبب و هفت کرد و انت هر یکی از این  
 یکی نماز خود این صفت میفرماید و بعد از آن  
 تصرفات عجیب و نقادی نامی بر سر زده و از لقب و  
 هفت نفوذ و نفوذ است که باضافت خوانده شود و هفت  
 خواهد بود و در لفظ نفوذ است که تر و تامل مصور چون کند و آن  
 نموده است که یک لک است و لفظ حال باشد و از لفظ هر آن  
 که شک دارم و نامی است یا نه مصور صفت فاعل یعنی صورت  
 کشنده مثال صورت را گویند و ضمیر از جانب لفظ حال و کات  
 در هر صده چهارم میاید و قول شک دارم مقوله است  
 و در بعضی نسخ در هر صده اول کار لفظ آن لفظ شک  
 بر سببی میاید و در آن حواله در شب نیز میاید  
 یعنی بر است و سببی میاید و در آن از سبب شده در وین

در لایک خط مستقیم مابین سببی بود و لقب طاعتی را

بعد از علی کات سبب و هفت کرد و انت هر یکی از این



[illegible]

15

۱۰۰

لب نورسن بفهم اول و ثانی معروف است و بعد از این کلام گویند و بفهم اول  
 و فتح ثانی و بفتح اول و ثانی هم آمده و در تخیال هر شش باشد که سبب  
 حوزت از اطراف لب بر آید و از سخن گفتن باز دارد و فقط گویم  
 در مصرعه اول به تخیال لب است یعنی صدق که دعوی می باشد با  
 شش نگاه حسن منکر و اگر پیش تخیال شد تا ازین ادعا بازماند و  
 تشبیه تخیال فحش نیست و نه قلم بر زور اما چون زنده دم نه مرد است  
 از قدرت شدیم سر چون معنی چگونه بدید معنی دست هدای  
 قلم با آنکه در تحریر مضمون پر زور است لیکن در تحریر مقام خاص  
 دم زدن نمیتواند چه کام تصویرش دو انگشت دست قدرت هم گردید  
 لطف هم گردید و دو انگشت بود اگر صورت شرم گاه پیدا میکند و نه  
 باین برای محبوس که دانی نشسته بر سر پر کام است بر آید یکسر اول  
 و بای محبوس بر وزن بی خایه آرایش فریور و لباسش با اظرف  
 نقصان محبوس می تراشیدن و اصلاح کردن و شایه ای افزوده

بخور سخن و دم از کلام  
 دو انگشت گفتن و گاه بدم زد  
 دو انگشت معنی سکوت و توقف

درخت بریدند و از ساختن و بریدن سخن و بفتح هم منظور آمد و گو  
که درانی معنی کدام کس را می دانی و بر سر برخت را گویند و بر سطح  
الشمس من وجهه یا نه جای بر آمدن آفتاب روی اوست یعنی از  
و فرود خورشیدگی آفتاب از هر چه حسن پیدا میشوند نور مثبت الکر  
فی قیام مقام بدایش گردید و در این وقت چمنها و انباش  
نشد که در درختش گنج لوده اند پس گویند و درختش مقام بدایش  
گردید و در لفظ الوتر فی حدیثه جابحدن کلها در خیاره  
اوست یعنی از درخت زراعت و زکینی گلهای بسیار را از خیاره  
توان چید و در بعضی نسخ مجاری من وین شد و در متن العن  
فی حدیثه مقام شاهان شاخ در حد اوست ای قاتلش جان  
راست واقع شد که گویا شاخ را درون شاهان و در حد البلی  
زنی شود یا نه جای بر آمدن سیاهی شب در روی او یعنی مویش  
چنان سیاه هستند گویا بر روی کی شب را از آن استخراج میشود

که در نوشتن کلمات و الحیون تا کلمات قرین که چشم بخورد و او را ای  
نندگان در مردم دید بای خود و خود برده قوتی حاصل کنند  
و القلوب و شکر بای و دل بنویسند و او را یعنی مشتاقان در دو  
دلهای خود برده سیراب کردند. القصد حسن نگاه خود را  
نگاه توانست داشت. القصد محاوره یعنی اختصار کلام و خود را  
نگاه داشتن ای پوششیدن اگر در لفظ نگاه اضافت دهند فاعل  
لفظ داشت فطره خواهد بود و در صورت دیگر نگاه که عبارت  
از همان اظهار فاعلش خوانند و مانده اند محو گشت و ثبت و لو  
حیرت گذشت و محو یعنی زایل و معدوم و فارسیان بمعنی و ال  
و شقیقه و عاشق آرند طالب آملی گوید نقیض پاک تو محو اند قد  
طالب بکسید و گشت این نه دانه رقم است و غرض این بود ثبت و لو  
گذشتن بمعنی محو کردن و فاعل که است به طور فقره بالا تصور  
شود و در بعضی نسخ بجا محو گشته لفظ سر یا محو گشته دیده شد اما



چون سنبلی گیسو و گفت زلف مشکبو بمشام هوش رسیده از بخود  
بجای آمده سنبلی بضم اول و ثالث خوش گشت و نام برج ششم و  
نوعی از خوشبو که افی الناج و صاحب ادب است گویند گیاهی است خوشبو  
سیاه که زلف نسبت کند شش و کوند خورش آسمان مشکین چنین است  
که افی ابرامی و در الافاضل و بافتح نام شهرت در روم و نجف  
تو گیسو موی دل از نی که از دو جانب سر کشیده باشند و یک یک  
و قیفت دارند گیسو و زلف و کامل و طره را بدو خود مصداق حد الکا  
منی شماره ملاقات ششم هیئت یک سر و سر لیلی و شان یک است  
بر صبی آید زیاد از زلف گیسو میشود و جعفر یک و فقی میان  
کامل و زلف بیان یک است و شوری را و مانع و دل انجام گویند  
خار زلف از کامل بپایان خط است و زردست چون خود  
بود ملاقات زلف فی رسیده از من یعنی افتادگی و در غایب گفت  
کامل پیش یا افتاد است و آنکه طریقالیغم و شد یا موی پستان

در این کتاب  
که در این کتاب  
که در این کتاب

بیشانی مزاج صاحب طرد و اطوار و مرجع و فارسیان بجزی زلف و کافانیر  
استحال کند لکن از بعضی اشعار طره غیر زلف مستند و غیر مستند و غیر مستند  
باجایع مایه از شب و فارسیان بالضم و غیره می باشد که گویند گوش را زین  
و محسوس میسوزانست استحال کند و این مجاز است از جهت سیاهی که انی می باشد  
و کافانیر میگوید بر روی سر زین و از آنرا جبهه میگویند و بر روی مصلی خود  
سختی که می باشد از ... و خاصیت که خوشنوی و دفع بهوشی است  
بگویم تا کوه من بادن اینک یک خط ملاحظه شود که حسن بر آورده است  
نموده گردید و نه یک مکان برسم بشام بر سر گذارند و نه تا کوه الی اینک  
کتاب که می خواند و این سوره می خواند و این کتاب را ملاحظه شود و این کتاب را  
نموده از مشهوره عشق است و تشبیه در کافانیر و خط ملاحظه شود و این کتاب را  
بهوشی که می باشد ملاحظه شود و این کتاب را ملاحظه شود و این کتاب را  
بهوشی که می باشد ملاحظه شود و این کتاب را ملاحظه شود و این کتاب را  
امی و کوه می خواند و این کتاب را ملاحظه شود و این کتاب را

و در هر سواد می صورتی که فاضل حسن صورتی که عاتقین میفرماید  
هو الذی الخ و اولیت که صورتی که بنده شمارا در رحم خیال میخواند  
نموده با تو خلق تو جان و عمر و بس را گویند و بمعنی او نه شکر است  
و کلامت نیز آمده که صورتی که الخ که شمارا در زیباترین صورت شمارا  
نموده میفرماید بمعنی بی نظیر و بی مانند یعنی مثله نظاره گفت ای طایفه  
تو که از روزگار ازل در رحم رحم مادر خود در دین نشین بودی و داشت  
آزمودنی و در رحم برای حسن صورت بمثل آدمی تو را  
مهر اجمالیست و شریف نمایه شده ای بر تو پوشیده غایت تو را  
الشیخ شوق حسن جان در دل گرفت که دل با کار و کار را در  
و دوست میباید که رفته نه کلامت باینده تو میفرماید  
معنی شوق و مجاز صحبت به کار کردن سلیم گویند و معنی مادرانی را  
که مادران دوست بر سر گرفت و میان شعله و خاشاک صحبت میفرماید  
عزیز است بمعنی شوق حسن در دل عشق جان میفرماید که در

دلش رفت که ام کار دارد بی اختیار شده و گریان خود چاک  
خود جنبه شور عاشق یعنی خسر و بشیرین عراق و گریان خون  
میانی و میان محمود و ایا زمانه و نیاز شعبه الیت ارباب او و صغیر  
بسیار نوری که در حصار هر گلزار که غوغا در عرب علم و شور  
در مخالف و موافق انداخته اگر راست بر بی گوشت است از آنها  
زار او و عاشق صبح عاشق و نام مقامی است از دوازده مقام موسیقی  
و صاحب مراتب الخیال آورده که موسیقی لفظ سر بانی است موسیقا  
گویند و سبقتی بینه گره آمدن گویا صاحب این فن گره بر موسیقار از  
عالم است نه معروف است که نغمه سر آمدن موسیقا را بقیه کردن بود اکثر  
از نغمه بر آنند که در آنند ای او غنیش روح به تمام آنکه خوشتر  
غیب به جان در آمدن جنبه سس و فرمای که در یوم میثاق عذوب  
کلام است بر یک تمییز ارجاع مانده لاجرم بشنیدن آواز خوشتر  
نه تشنگی و کرده بدوق در آنند نظام الدین و لیا میفرمودند که

خطا البتہ کہ در روز از آن با یک پوڑی شنید و هنوز نشتر  
 در می یابیم گویا آن روز را شنبی نگذشته یعنی صیغه مضارع است  
 که برای تفسیر تفصیل استعمال کند و معنی آن مراد میگردد پس از اینجا  
 بیان شو عشاق است و در خسرو و بلغم نام لپه سپا و س و قبل نام  
 به وزیرین نوشید و آن عاشق شیرین و شیرین نام معنوفه خسرو  
 و در نامه عراق نام شهید عراق درو اندکی عراقی و دیگر عراق  
 عربیست و نام یکی مقام از مقامات موسیقی تور مجنون معنی خون  
 زده و لقب قیس عشق لیلی و محمدی از که و درین و ملا و دیگر که بیان  
 نجد و غور واقع شده اند و نیز نام مقام موسیقی و در اینجا مراد از نجد  
 است و محمد نام پادشاهی که او را محمود و سبکبگین گویند و اما نیز نام  
 معشوق و غلام وی که او را اباسن هم گفته اند و در بعضی نسخ  
 بعد لفظ محمود لفظ شده یافته شده و در بعضی بلغم شام و دیونند  
 کاسه و گردی و نیز در غیر شعب جمع عراقی معنی نماید که در یک مقام

مقام موسیقی را در دو شعبه است یعنی ابتدا و چهار نظریه است  
 این و چهار شعبه اول را موسیقی مقام که در پیچ و خم و شعبه دوم را  
 آن در شعبه مرکب از لغات یا زبان و شعبه مقام عشاق اول  
 از اهل و آن مرکب و در شعبه مقام عشاق دوم و آن در کمال  
 در شعبه مقام و در شعبه مرکب و در شعبه مقام عشاق اول  
 بیان شعبه های مقامات را در دو شعبه موسیقی بطور خود است  
 صغیر و کبک مرغ و با یکدیگر در مرغ و مانند آن که نوز و زاری  
 نوز و فصل و شعبه شان که نوز و زاری و نوز و زاری  
 معروفست و نام لغی از موسیقی در مرکب صغیر و کبک  
 و نوز و مقام نوز و شعبه های مقام را یکی از مقامات موسیقی  
 نوز و زاری و نوز و زاری و نوز و زاری و نوز و زاری  
 نوز و زاری و نوز و زاری و نوز و زاری و نوز و زاری  
 نوز و زاری و نوز و زاری و نوز و زاری و نوز و زاری

[illegible]

جی آید و در حق پادشاه از پوشش کعبه دور و حال سانه و در حق کعبه آید  
چون در پوشش آید از خانه یک میانه از یک کعبه نشو و کار و عبادت کند  
بسته او معتز باشد از گری را نکند بار و نه تا در پنج سال عبادت  
میدرد و صاحب جایگاه می شود از آن مقبول کرده بخیه آتش در بشماره  
آتش را گویند و ضمیر او یکایک شش است و در وقت قری و در جنگی سر  
آرد و حلقه است که در پیچ و خم او بسته تر سر و بقیه اول بگویند  
در حقیقت بنده و راست شود پادشاه این بی بار همیشه بهار و آن هم  
بکمی سرور آید و یک شایسته است که باشد و از راه راستی به پوشش باشد  
و دیگر آید باشد و در سر و پی که در شایسته است و در سر و پی که در  
آید و گویند شایسته متعلق باشد و پیچ و خم سر و کار که شایسته و پیچ و خم  
نبوده باشد و هرگاه که از راه آید جی و در شایسته شایسته و در شایسته  
صورتی خواهد بود زیرا که با پوشش او بر تو پوششی بر هم نشسته بل صورتی  
باشد و در پوشش شایسته باشد که قابل خوردن باشد و گویند سرور



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

بیا بنشینیم تا این تماثل باشد و که بچشم  
 بنده اندازد و سوسکی او بیضی را سیاه و زرد را که در هوا می بیند  
 شمع شعله کشد و آن شعله کشد و نور را بلب  
 و در بالای بینی آرد و کردن و در دست راستش شمع و در شمع  
 شمع شمع و آن شمع شمع و آن شمع شمع و آن شمع شمع و آن شمع شمع  
 معشوق بر شمع او بر توی و دیده در سیدان تحت و عا رب او در  
 آفتاب که در شمع شمع و آن شمع شمع و آن شمع شمع و آن شمع شمع  
 مانند عین سحر و بافتن آرد و عا رب آفتاب شمع شمع و آن شمع شمع  
 ستون عین و بافتن آرد و آن در شمع شمع و آن شمع شمع و آن شمع شمع  
 شمع آرد و عا رب شمع و آن شمع شمع و آن شمع شمع و آن شمع شمع  
 در شمع شمع و آن شمع شمع و آن شمع شمع و آن شمع شمع و آن شمع شمع  
 آرد و عا رب شمع و آن شمع شمع و آن شمع شمع و آن شمع شمع و آن شمع شمع  
 آرد و عا رب شمع و آن شمع شمع و آن شمع شمع و آن شمع شمع و آن شمع شمع

نه پیش نجه آرزو نیخی گان مبرکه دارا مادی با اینهمه کالاست عشق  
دارد قدم عین خود بخاری گزارد و خود بی آهسته بوی کن است  
عزت خود را رایت آرد و ماحبت با تو ازین سخن شور برداشت  
کو این کسکو نمرد اگر آرزوی قدرت خود را بخواهد و اگر بخواهد  
برای است که گویا دمار است که بگویند که گفته اند اجتماع الفاظ و ماحبت  
و شور و مزاجی چه اگر در حد حد مکتب نفیض بران معنی کوشش و کار  
در کتب معروف و نامی از لغت نیست که در حد حد مکتب و مکتب  
از همین است و همان آرزو و نیجه که شکسته بر کشیدن معنی  
است ابو طاهر علی بن محمد در تعذیب بها ترجمان گویند به این طویل  
آرزو و آرزو است که شش و است را طبله باز است که طبله نشان  
بر کشیدن شش در و بسته چهار بر سر شش خوب المیزان فی الکلام  
کلام فی الطعام است یعنی برل در کلام ما نمک طبع است  
و سبحان الله من حرف حلی مکس و آرد سبحان الله طبع

مجلس شورای اسلامی  
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

[illegible]

استعداده آید و اخیر و در بعضی نسخ مجامعی شنیده اند لفظ دریند یافتند قور  
و این دانستند که کامین این عروس نقد همان است و در نوامیس  
و ایمان یعنی ماکسی از چشمه حیات است نشوید یک نظاره عمر آید  
رومانی از بهیه و نقد که در وقت دیدن عروس در فی بران  
چشمه بجم فارسی هر وقت و لفظ اشتراک است که با لفظ آفتاب و شب  
و غیرت بحال کند خواجه شریعت از روز کامی چشمه دام نیز گویند یعنی  
حلقه می از اساتذگویی که حال تو می حلقه زلف تو در اوست  
این دانه را چشمه دام آب ده اند یعنی تا که ترک حیات کند بگریته  
دید می که عمر حیات می بخش نصیب او نشود و دوست شستن گناه  
از ترک کردن و بپوشیدن و در هر که اول انجام ناکامی راه  
فرستادن خیال بود به رشته جبل المتین اعتقاد و تابش یعنی تا  
در خیال حسن که از کثرت کوه و گنگستان در رود کاه و گردد معتقد  
واقعاً و محکم که این چشمه حافظ راست است و در کار جهان شستن از کفر

باگزیت و نایبش کرا بسوزد گز لو بهب نایب تو بهر اینده سراه  
شفاقند تو یعنی همان شایر ادکان عواد و موسیقی بی من مقصود  
گشتند اکنون بی سرو پای دشت نپای خود رای بر در  
کوچه گردی رنگ زرد آه سردی بی یاره غریبی بی یاری  
بی جبر ناشکیبای از مال بی نصیبی شراب خور میکده جگر خونی قمار  
تیا خانه بخت و از ثونی خان وطن بر باد داده سیلاب شک  
حسرت متاع طلاق سوخته آتش دایه حیرت ضعیف قوتی  
قوی ضعیفی بی شغفی تمام یعنی بخواستگاری بر خاسته و بستر  
بی مالکی اسباط آرزو آراسته شد دشت  
خود را می مراد و خد کام و خود کامه و خود سیرا <sup>مصلح</sup> مستغنی <sup>مصلح</sup> الا  
خود قمار که برود و فریام شهرت در بند که بود قاری و طاق و عن  
از انجاست که انی به ارا نا فاضل و بشیر عبد الرزاق مینی بافتح نام  
شهر که خود را بی منت و نبوت نوشته کلام از ناچسب افتد کلامی خور

تو به قاف لفظ ترک است بمعنی بایسته یعنی استخوانی که با وجود قاف باز در قاف است

تقد شغف      تو به لطف

ان حاصل حسن محبان عالی منزلت و الا خانه آن است که بر کاف الا  
جای پس شانه او کان عوا و سپس رتبه قبولیت و بایسته اعلت نیافته  
اکنون که عشق که جمیع صفات محوره مال است خیال سودای خام  
سر خفته لایق او نیست <sup>نکال</sup> لایق او این است که با محو خود می باشد  
سودایی میرایی بر شیبانی مادی بی نام و نشانی و صلت  
نماید که خالق کلام و لم یکن که کفو احد گواهیست که او را با  
گفتارست میر نیاید و صلت بپوشگی نه سولم یکن له الع و نیست او را  
نمایند بیکس کفایت      ای عشق را لایق این است  
جوانی و طالب محو خود باشد بمعنی عالی خانه آن سو صوفی اصد  
دست اس او امری است کمال <sup>نکال</sup> خود است آن است که خیال خیال  
چنین که خدای ربانی طوطی بال نه بند و لبش کرم تعالی بجز استمال

وليس يغف الدين الا بعد ان يكفوا حتى يعفيم الدين فضله

تینجی خبریست و هم جمال جمع جبل معنی رسن تو بال معنی باز و دوم  
بسی دل و ولستغف الذین الخ و باید که بر پاکه هستی معنی باشد

از آنکه نمیناید حساب کفاح تا آنکه تو نکر کنی ایشان را خدا تیمراز  
فضائلش و در بعضی نسخ نطق شکر باقیه مالای شکر العظیم و  
شکر العظیم معروف و کنایت از معشوق و لوب و نام زلی که

شکرانم  
تبریز بر ارم شیرین عقد آورده بود و معنی خرج زن و جماع نیز آمد  
خدا صند ای که عشق را لایق است

که این خیال را بدل خود راه ندید و نظیر جدا داشته بمصدق ای که  
صابر و گماشته خود و سو کند بیا که اسنی یوسف شمیم و این قسم  
کوچک خود را بگوید

لو تعلیم عظیم که در حیدرلیجای نسا گریان درود  
بدامن وصال یوسف نرسد و حیدر که بخون آرزوید از دست  
گریان اغوش لبی بگشاید نقد و از آن قسم الحاق و حق

برایند قسم اگر باینکه بزرگت خود زینجا نفع اولی که در دلم شکو  
حضرت یوسف علیه السلام حضرت یعقوب و زینجا و دنیا عبارت از عشق و دوستی  
مراد از حسن است و همچنین در فقره ثانی مخبون از زوایا یعقوب و علی  
گنایند حسن و گریان یکسکاف سیر و رابی نقطه

چنانکه  
یعنی قسم یا که مضمون این آیه که عشق بر خند و  
عاشقی رنج و محن خواهد بود دولت و صلح هرگز او را دست نخواهد  
داد و بگویم که عشق با این ماقبولی بر بهتر بود ترک مضمولی  
قبول نفع قاف به یزید و مادی که از پشت آیه چون در تعبیه آیه  
ضد دلو که او را صبا گویند و بضم ضد در دمار الا فاضل خود فضل  
بغضین شخصی که خود را فاضل گویند و نمایند و زیاده خرج کنند و  
عنیتی که زیاده آمده باشد و بخش آن کردن نتواند بر شکران پیش  
اب بیشتر و شخصی زیاده رو و زیاده سروبی او زیاده پیرسان  
لکایری در آمدن و از خود انیراد نمودن خلاف نفس و در



ز یاداتی تا و نه به جمع فضل و در حایت غنی و آنکه با لغت مشغول شود  
و گویند فضولی قسمی از نگاه است بی اطلاع آن یا شوهر یا پدر نموده  
و نزد ابو حنیفه برج اگر بعد اطلاع آن جانبین را معنی باشند جایز  
است اما فلا خلاصه ماحات تا نو محاط است باطله نظاره است که از عشق بگو  
ما وجود این تا قبولی مذکور را بالاتر از ترک مجوز زیاده گوئی بهتر  
زیرا که در گنجی ما جاز که می شوند گیرند ما با جغدی لغت پذیرد  
نه ما نام ما با نور است جغد بوم را گویند یعنی کل را ما جاز  
و ما را با جغد چه نسبت بود که است یا غنچه را ما با جغد که است سموی را  
که در کشتن در راه شکست یا غنچه کاف تا زحی و فاعل هر دو  
آمده به غنچه ذکر شکست است سموم با غنچه ما و گرم و کاف و کاف  
نور ما و جغد کاف فاعل فاعل شکست است و کاف که معنی کدام است فاعل  
شکست است سموم مفعول نور مزاج حسن تا که انجان است که  
بوی کاف و ما بر گران است بکر اما را که بگذارد قدح غنچه که است

آید و از سایه خویش سر اچش بسیار نازک فریاد کند و بوی  
 طعم او را با خویش بی آید و اگر قدرت که پیش او افتد من حال تو  
 کند چرا که این هوای من حسن از سایه خود منفرد تو بود و میاد  
 غمزه گویم بیایک نه نه و صد و صد لا غرر انصرک یعنی غمزه چشم  
 از جد و میاد بیایک که نگار بی از دستش خجالت بسیار اما به  
 لا غرر اسب عاز نگار بسیار بود و اسیر از گفتن نیت آسان  
 یعنی باز اینچنین خوابش بر این یعنی از عشق محزون شود و شکل  
 تو به شد در راه کام خویش تن کام که عاشق نشود از کام خویش نام  
 ای عاشق در مقصد خود کام من زیرا که عاشق با تو نام مقصد حاصل  
 نیت بود بسی دور اجابت از دعا و از درنگ ایگان و عات  
 و در بعضی سوخا اجابت فطرت از حاجت یافته شده چون

بجای جواب صاف جواب و نیز جواب از ملامت بالوشنید چون حرف شعله و نظار طبعی شعله  
 جواب بگریم مقبول یعنی آب جو که مراد از اشک جو است و این جوابی که از راحت بانودا میسر شد  
 مثل صاف و نیزه هم خواش جلود

سایه سن پنهان گشته از بیم پاشیده سر این جزا و شرط است  
اما باز خود براند و وقت و دین آن کمال در زکب غنچه جمع کرد و ایچ پوا  
راقم حرب حال بخاطر آورد و شتر دیوان یک کتاب حساب یعنی دفتر  
شتر و غزل و دو آوینر جمع و بیای قمارت جمع و ایچ کتف شتر  
در عا شتر شرح مطالب میکار و که دیوان در اصل دفتر که در  
جمع کرده شود و تو این ملک و ضوابط آن و صاحب دفتر که در  
نیز گویند و در اصطلاحات الشعرا یعنی نوشته اول داد و فریاد دوم  
داد و احد است سوم کتاب شعر چهارم صاحب سند و انرا صاحب دیوان  
هم گویند که از حرف پنج آن است خوشی مایه با آنکه بی نهایت  
از خوشی شرف پنج سخن ناگوار و درشت و در بنجام ادا از  
سخن خلاف مطلب و خوش شدن هستی مراد از بخود است زیرا که  
از هستی مقصود بهوشیاری است و خان آذر و نوشته که  
معنی زایل و منهدوم و فارسیان معنی والد و شفیع و عاشق است

اند مطالب آملی که در تقاضای تو خواهد گشت این مطالب حکیده  
 کبر است این خواسته و ابرام است و می کنایه از کلام معشوق اعمی است  
 با تو نهنگ است ایلم از سخن تلخ حکیمین که خلافت عظامت و کلمات  
 اول نموده تشبیه و کلمات مصراع ثانی تشبیه و نفس از این تشبیه  
 ظاهر تجرید و عبرت است به نفس عشق را اعمی تشبیه دراز و تلخی سخن  
 نمکین تشبیه است بر پایا و درون مستی و وجه تشبیه در هر یک  
 ظاهر تشبیه یعنی از تشبیه حروف تلخ و کلام ناملاطم که در این مصراع  
 منجمح مصلحه بود از این لب میگویند مست و سرشار شدم و یار محبت  
 که زهی نصیب ام که محبوب اعم بمن همکلام شد گو محب و خلاف مطلب باشد  
 باید بخندد که گو این محبت ظاهر و عین است اما در پرده اش شایسته  
 از او معلوم که و عبرت است این که ایندی با خود میگویند بود شام را  
 و در ملاحت و حال آنکه نمک در حق در دفع نشسته شرایست و میگویند  
 که متوجع چنین باشد که از تشبیه در جواب و لب سبب مایه بخورد

۱  
به پیش کشی عبارت از محو شدن و افزودن مستحق است گردیم  
نمودی الوضوحی قلم بر خود خویش نهی بر روی سجده شد موج باد  
محراب لغت برستی ماه عین بجهت سر زده داریم تحت خالی  
زنی نگردد ما را این نگردد سی مانع عیب گردد باشد گزین دریا  
پیشتر گزین سلان لوح است بستی مانع بستی لغت شراب حق  
کار محراب کرده که در حالت کمال منقش بسجده نمودیم یعنی برا  
مصولی مطلب بر ملاو نمی انگردیم و در محراب تلخ مانع  
گو ظاهر خفاف معصود بود اما عین زبانه خود فهمیدیم زیرا که چون  
غنی فسرده است بستی از مطلق عین مانع مانع و بستی مانع  
این صورت به بستی بر این محراب عین که کو بر زهره است بستی  
منی شود و این قره عین بستی مانع عین مانع در این  
زینتی در این بستی کار محراب بستی و برای عین بستی  
خودست از مطلق عین بستی یعنی در کمال عین از زهره است

[illegible]

۲  
روزگاریه از اندک

بیت قبولیت رسان تو را عالی چو خدای مکرمت پیوود و در کجاست  
بکار راه کوتاه و سستی با ستم عالی مخلص منصف عشق است ای عالی  
و از من کوتاه را خوار بگردم بخیر و منیر از جهت عدم تلوث دنیا بطول  
و امن بازماندنت از مصائب و طیبات دنیا بگردانیم اما اینجا از جا  
کوتاه و سستی مثل خدای این کسی گرفتیم تو را الکاه الکاه آخرت کل  
رحمت و کتاب اشکی بر روی خودی باشی و زبان را چون نوباد  
چوب و زنی تمام در شکرتین سخن چید یعنی نگاه از جهت  
باشیدن کتاب اشک بر روی خودی که از جهت حسرت کل خدای  
زبان بود و از خودی باز آمد و گفت که عمر زلفت از طول این  
در از شراب و فربق کرشمه از آتش عشق جدا کند و در خفا که فتن  
قامرات الطرف لم یطیش الشیء فیه و اما حال منصف  
مکان حور اشیا نیست و گویند که این الله صفت است و هر که  
و اصف صفت علی بنیاء العالمین و صف شان علامت است

تو که فیض لیل و روز را گونشاده ای با شنیدن فرود آمدن از چشم جامه  
 بهانه ای آویخته ای پیش از این میان و نه چون فلان اله ای به شک  
 خدا تر گزیده ای از علم غایت و عبادت و پاک ساختن ترا از لوث  
 شرک و خود گردی تر از بر دین علمایان و نجیبان ای ملک است بازو لغت  
 دیگر شد است جایگزین از یاد مضمون این آیه با صفت مکان در وصف  
 نیست از می در حسن چه سخن به مصدر اشتقاق چه غرض  
 که چه یوسف و لیلی یقوت است یعنی آنچه وصف حسن میکنی را است بر  
 واقعیت در خوبی او نه کلام ای حسن مصدر اشتقاق چه حسن  
 پس اگر حسن بود نمی آید حسن چگونه موجود است و بر خوب اگر چه  
 حسن مثل یوسف باشد لیکن پیش تو یعقوب را عاشق کرد  
 و عطف است بر او و لفظ یعقوب که نمیدارد اشتقاق یوسف است بر احد  
 مخفی نیست تو را عالمی است که شجره اشس عربن شاخ و برگ است و  
 گیر دمان نور است که از فروغش گلهای موجودات رنگ آفتاب

فرعش



باید و چشمش بخواهد بالآخر یک مکه ریخت و در عرف نسبت نامه را بنویسد  
یعنی حلیات شایسته و خبریه اگر شاخ و برگ این شجره شوند ای نسبت  
حسن اگر کلاه بوسیله اخبار و اشیاء تا باصل رسانیده شود پس  
اصالت نشان نور الهی است که همه گلهای موجود را از او سبز کرد  
و میتواند که معنی چنین باشد که شجره اش چون شاخ و برگ کبریا  
گیرد ای یحسان باین اصالت بهم رساند جان نور باشد و آن  
در صورت و او عطف است که در اکثر نسخ یافته میشود و اما آنچه  
در بعضی نسخ است از اخبار باضافه اش با بر روی خود واقع است  
معنی آنکه چون نسبت نامه حسن باین اظهار خود گیر و جان نور را ای  
تو زهی و شش بهار نیزگی که گل خود روی ضیقت مایه را تحلی  
به کمیت خودی عطر اکن سازد که خوشبوی ضعیف و درگاه دان نقطه  
کن در حین امکان روزمانه گلستان مجاز را زار زار کف دست <sup>لطاف</sup> گریه  
خلوبه و دغا را ایند <sup>بدر</sup> ابریه و قطع این <sup>بدر</sup> نیز گس <sup>طلد</sup> مرو

طبعی که در خود روی هر کل خود بسته و کل لاله خود مایهش  
 تجلی اخافت بیانیه تولد فرموسی الح بقیة موسی بیوشش  
 تولد علامه زانیه الح لبس پرگاه که دینه آن زمان اورا نیز بر  
 بداشتند اورا و بر دینه دستهای خود را یعنی کلی که در زمان  
 تجلی شکفته جوشش بهار سحرکاری بیوی بخودی معطر میگردد  
 مراد از کل خود روی حقیقت حسن و جمال واجب تعالی است  
 ای انیز دجانه و در تجلی خود بخودی نهاد است بدلیل فرموسی  
 صدقا یعنی وقتی که جوشش بهار نیز یکی نقطه کن را در خود میگذارد  
 سبز کند و مراد از سبز سبزی دادنه کن در چنین امکان جلوه کرد  
 حسن در صورت انسان انبی پرگاه که حسن بصورت انسانی  
 جلوه گری کند بستان مجاز یعنی دنیا از کف دست نظار گران  
 آن جمال امکانی از صفت تراشیدن آنها در حال بخودی و  
 مستی عبود لاله زار موبدا شود خلاصه هر دو فقره آنکه پرگاه

که تجلی را بخودی لازم است پس اگر بطور خودی و تمیز معلوم کرد  
سازد معنوی و حسی صفا بود استود و اگر جان نور و صورت  
انسانی جلوه گری نماید معانی و معنی را شکار گردد و معنی کلام آن  
نماست که کلون بهار آنجسب غن میکند خون به تکرار لفظ خون  
یا برای تاکید است یا تجویس و یا تشریح و یا تحذیر قوه لیکن از هر دو  
باده پوشش و جوان بخنان خدمت میرسد و شش که صاف و الصا  
کننده و در در و در و چشیده جام سخن را بجام است سائده  
و مستان نشاء و هر دو نشاء که مایه عمر لایب در طلب است  
برگمی که قدح قدح حالی شد و زبان حج رلالی ساکت رلالی  
بساخت و شش کن و گوشتش غر مال شرمه و شش بافتی و خیر  
و حیران کرده و از خود بجز گشته و در هوشان باده پوشش  
مرا در از رباب هوش و مبتدا قوه جوان بخنان خدمت میرسد  
عبارت است اگر سائید بخنوری شرمه جوان بخت هشتاد و در صاف و شش

فست به هیچکدام باشد نه الطیبات از زمان پاکیزه لایق مردمان  
و مردمان پاکیزه لایق زمان پاکیزه که خواجه چمن خلاصه موجود است  
بخش نیز است اگر او را جهان جان نهند اینهم برای جان جان  
و حال و عشق بسید چمن بود و این بر لایق و برای سید چمن  
فقوه از عبارات کلف هاست اما و اقوی است و میگوید فقط از این  
در آن نیست و زیادت فقط زلالی بعد ساکت و حذف فقط کن  
گوش کن و اصاف گوشش سبوی گوشش ساغر کلف و استیلا  
معنی سبایت چه در صورت است و نشان متبدا خواه بود و لب جام خمر  
خبر او و چمنستان متبدا خبرش بعد ساغر حال یعنی رسانیده  
معه و فکلا یعنی هیچ نخواهد که تمامی این فقره زلف زلالی باشد  
تا با خیالی هیچ شود اما در صورت فی الجمله در معنی کلف میشود  
سوق معنوی نخواهد که تمامی این فقره ساکت باشد و معنی آنکه زلالی  
حج و جهت گنگی ساکت شد پس اصاف سخن در ساغر گوشش کن

ای بسنودیم و آنکه تاج فصاحت بر سخن نهادی و سر نیز بر آید  
بلاغت نیست و ادبی که نشان مواد موسس اخیال این دوست  
و شریک و دل سوخته و چنین طبع غلام که در خور این کس است  
افتادگی بخیر و نیاز را چه خواهد که گوید و بلیغ از و غیر و بسیار  
بر خیزد شش و این سبیل ناز را کی قدرت که با تو سینه نشود  
که آن فیوض طبعی نیافته بساط حیات بر چینه است فصاحت بفتح  
سخن گفتن و نیز زبان نشان و خلوص سخن از نهام رعایت تو این  
و ایضا نقد گوشتش را شناسد از تعقیب لفظی و معنوی که در آن است  
المعنی فی البطن الشاعر میرسد سر بر معنی غنای تو و نیز لفظ سخن گفتن  
و قرار دادن و با قرار و در آوردن تو بلاغت نیز زبانی و رسیدن به تم  
کمال در ایاد کلام چنانچه در علم معنی و بیان مذکور است که بلاغت ایاد  
کلام مطابق مقتضای مقام با فصاحت و تزیین فصاحت مستند است  
دل سوخته اسم فاعل ترکیبی مراد از عشق تو و چنین در اصل چنان

صفات در باب ساندان نوشتن باشد و جامن نوشتن کثیر  
 است ای بعد کشیدن شد از انصاف چنین در درو درو لب کشا  
 اند یعنی گفته اند نشاء با آنکه این نقطه عربی است یعنی بدانند  
 یکبار فایرین زبان خود نقل کرده معنی کیفیت و سنی استعمال کنند و  
 رسم خط بنهره متحرک بدین و نای ساکن بعد از آن باشد و آن در  
 بنهره باید و مادر او نویسد خط است زیرا که خدمت بنهره اگر چه  
 پس در است یکبار عربی فارسی استعمال است و اصل فارسی بنهره  
 متحرک نگردد و بعد از آن بنهره نای ساکن باشد و همچنین خدمت و آخر در  
 در ترکیب فارسی متحرک الاخر واقع شود حال آنکه بنهره صاف باشد  
 کلمه در فارسی حرکت با بنهره دارد و هر دو نشاء و مراد از در نا و آخر  
 و یکنا به از انصاف و در در نا و بنهره عمر لبالب کردن سبب در نا  
 حیات و در طلب ای طلب انصاف و در در نا و فتح و فتح اول و  
 دوم جام و فتح نالی و فتح طعن زدن و در جیح و فتح طعن و در نا

صفت زبان ای زبان صاف مایه و مان قوه زلالی مرکب و حفظ  
یکی از مخف از دوم لای یعنی از گنگی قوه لب و گوش کن ای  
قوه گوش سبب غم حال ای خرسندی کن و غیره تا حاصل آنکه طاعت  
خود و ملاذین صحبت مرشد که نظر انصاف و ذالیه حبش در دست  
میکنند و کلام ما مصفاة ولی در دانه لب نمی آید و همین از  
مستان با انصاف و در دو که حاجی عمر خود در طلب انصاف درو بر  
کرده اند هیچ که کسی زبان طعم از حبت کمال رسوخ نشان در راه  
را نشان نمیشاید بشود و مایه طرب نبوش قوه که چنانچه  
خلاصه اعیان است عشق نیز نفا و ه اکوان اگر او جان جان است  
این جان جان بین که هر دو دین غیش اند و گوش کن که  
گوشتوار او غیش نیست بر دو لایق است و وصلت در دو  
موافق حسیست علیته صحت با ای الحیات الطبیات للطبیین  
والطبیون للطبیات شخیصة الحسین بودین سبب وصل است

مرد خوشتر و پرورنده و پرورنده با بی غاری و سکون را بود  
و او و ما، مودون در راه موقوفه معنی فتح میند، یکایک و گرا بی زبان  
پهلوی مایه ای لقب سپهر شیر و ان بهای را بسیار دوست میداشت  
که این البرهان صاحب کامل التواریخ بمطوف و صاحب محتاج العلوم  
خسرو پرورنده ملک عزیز خیر نموده و در جمیع انسان در جمیع  
عالم دوست داشتن مایه ای نوشته و نیز پرورنده آتشگر بنجین مولانا  
ایطامی فرمایند از ان و نام آن شهر را پرورنده که بود و در سخن گفتن  
شکر شیر و لطف صفت شیرین و شور پرورنده نیت نمیداد و همیشه  
این سخن فرمود و آن ملک به کشید مایه ای زدن حزن آتش از شکسته  
بکشید مایه ای کشیدین آه با آتش از شکسته بنامست که  
و شک تراشی فرمود و خیلی لطف نمیداد و خود از حرف و سخن  
داده و بخود عجب حزن آواز در گوشت از حرف و سخن یعنی از  
لفظ جان کنده میبوده و بر خود عجب نگرانی از غضب این



صفت زبان ای زبان صاف مایه روان در زلالی مرکب و صفت  
 یکی ز صفت از دوم مایه ای یعنی از گنگی قوه بسا گوشتش کن  
 و گوشتش ساغر مال ای خورسندی کن و خبر تشنه احوال انکه ملاط  
 خود و ملازمین صحت نرسد که بنظر انصاف و ذالقه حش در و لب  
 میکشاید و کلام نامصنفاه ولی در دانه لب نمی آید و عین  
 مسان مالنصاف و در در که تمامی عمر خود در ط  
 کرده اند هیچ که کسی را مازاد

بسیار پس باز دل و دین خدا را  
 و با آنکه بمانی بویید می آید چه شد لا تقطعوا فرجه  
 من لا تقطعوا الخ نامیده شود از رحمت خدا فی ای و شمر اند  
 غنیمت قطع امید است و در این حرف ای خصم امید تا بدل بسیار کنم  
 هیچ نشیند اگر بنورند و بحق زنا را سیاهی کند در مایه و در این عشق

در این کلام  
 و در این کلام  
 و در این کلام

جی

176.

بہارِ حبیبیہ و زین

میتواند که این مبالغه را

پس از آنکه اینها را در جمیع احوال از اصل خاسته باید

یہ لفظ میرا یہ استعارہ شحمیہ نگار

بیرایہ و نوکر آواست شیبہ صاحبہ شیبہ

وہ کتاب و میرا ایک کتاب سے بہت ذکر کردہ فیض لکھا ہوا ہے۔

میرزا یحییٰ خان گفت: ای شاهان مود و موس خاں این

بسم الله الرحمن الرحيم

است خوف ملک ترا از من بخاری می بخاطر هم سه قدرت خجسته

7



این بیت که از ابرامی تخیف چنین می‌باشد و او چنین و آنند این می‌باشد  
در تصویر این صحنه صحنی صحنی باشد و آنکه کبر آن شدت دارد غلط  
است و در غرض معنی لایق در این حال در غیر توابع مضامین است  
و در این است که آگاهیت باضافت منظور و سعی در طرف یعنی این  
تن خاک بر افتادگی و نماز و طبع این چنین در از این  
در در آن افاضات و بجز تبار و شسته یافته شده بجز مناخیزم  
خط آن لطیف و صحنی متورکز و اما وجه و اصل خاک که باید  
معلوم نشود و مصنف در هر لفظ سیرایه استعانه تر شجیه کار  
برده زیرا از تقریر را به دست ذکر آید است شبیه با صاحب سیر شبیه  
داده است و برای که مناسب سیریت ذکر کرده یعنی نگاه بکار  
ماحت اینو میگوید که آنچه تو گفتی که نشانان هو او موس خال این  
و در دست در دانه عشق لایق این طبع نیست و در اجرات جواب  
تو نیست خوف آنکه ترا از غم غماری بی بخاطر بهم رسد و قدر شک

مخبر دنیایم که شاید ملاک شوم تو را اما آنچه که منشور امیدواریم  
بطور ایجابی و لایق استوارین روح الهی معنون است و در حقیقت  
بخاتم ادعوی استجب که مبین است منشور نما و منتهی نیز  
زمان مادی استی آمده بود بطور اضمحلالی مادی و نفع و نفع  
ایشان که بر منشور منویند و در حل لغات است حلی که در عهد  
ملوک قدیم بالایی مکتوب و مناشیه شکل کمال میکنند و لایق  
نامیده شود از رحمت خداوند سبحان معنی حکیمانند و منشور ادعوی را  
بطلبه از من اجابت کنم شمارا و در زند عشق نامیده می آید  
مخوام هستی خدای استنوع عالی ~~کمال~~ خدای بای نسبت  
بحب حال و بعضی که ~~لحم~~ معنی اکنون تو سستینه اما بعد بنماید  
بعد از تنویری گفتا لغوا و خبرمند تا که این خاکبندان  
ش خاکبندان مراد از صغوب کوه کنی است و در شیرین و شیرین  
دور دارد تا که خسرو هم از هم زور دارد خسرو و

فاما در قول زار مفعول و قول بند فعل و قوله موزع اصل و قول که  
فعل است چه آرد و در حسن و در حسن پاک ای میکند برود که  
که ای روزی بگردد باشد باشد شمش کاسه در یوز باشد شای  
شعور و در جان که ای خسرو در شو بالا رفوت بود که ای در  
باید معر است یعنی خسرو در پیش شاه حسن که ای است طلبه  
قوت بگردد که اگر ای که از آنکه چشم و برای طلبه از شیر  
همچو کاس که اگر است و هر که کاس اگر ای دارد که ای قوت بگردد  
باشد و در غنیمت که از آنکه از آنکه ای است چه جابر که اورا شاه باب  
گفت و خجالت نیز شو نمزد دلیل باشد هزار انبات که ای  
و تقوی شش که در دوش کاسه در یوز باشد طلبه ای حسن  
نمود نمزد که ای است هر قوت بگردد را سبیل می شود و چون خسرو  
طلبه در ای است لاجرم همچو که ای است هر قوت بگردد دارد  
و نمزد که ای است چنین باشد که خنده و شمش شاه حسن چون که ای

کز دوزخ و دوزخ است بلکه کارش از آن هم در گذشتند چو شمع او کاش  
 شدت ای دایم از کارش هم در دوزخ گری می کند که در عیش  
 شامان را چه کارش که شک لعل عابد از درایت زور  
 عشق شد گمانه با بر عابر کج در ویرانه باشد که کلفت گزید  
 شمع کافور ز نور زده از شعله طوزش ای شعله طوز زده  
 شمع کافور را که کلفت دارد تو چو شمع از انش دل بر گرفته  
 رو گوشت عشق از سر گرفته شمع انش دل کنایه از سوختن دل  
 ز بر گرفته ای زدن کز دم عشق را که صاحب سراج الفیاض  
 که گرفته بغیر لفظ معروف است و مجاز از این فزون کز دم خاشاکه  
 است و بعد آن کافور یا نیمی آید عابر کج است من گرفته که  
 از هم عالم برد دست او هم را باخته میاید رفت نه که  
 حرف از شرطه آید و این خطا از غایت نیست و حق گوید  
 گرفته که معنی از فرستاده آن و خود را که با صفت فرستاده

بنفشه شمع از سوختن دلش زانور  
 و عابد چو لطف گوید

محمد زین العابدین

رویا و خیال را گویند و من عشق را از سر گرفته ام  
و در عشق را خواهم گذاشت همه ای عشق را می  
دانم که ای صاحب زینت لطافت اشیای را در دایره  
عشق به نام ملک دولت است عشق به معنی حاد  
است و جمله آنکه یک خانه عربی و خانه عیال و در لطافت  
عشق لیکن در حلال است و مال است به معنی نرسیده  
عشق از جانب به معروف از آنکه که بخواهی اشیای را  
فحلفت اهل محبت درگاه احدیت است و طرف مادر محبت را  
است که بخواهی آن کتم بخونی الله فاعبونی بحکیم الله مطلوب  
ما براه صدمه است عشق حلال است که بزرگانش از صفا صیده  
و این است با و حالت حب که خود را و صاف است و تصفیه است با  
هر از طرف حلال است خود را از جانب به را از و حب که خاک که به  
عشق است به معنی عرفان ملک عشق است و حاصل آنکه عشق از

C-13

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰



گرفت بدینود و معرفت انجمنی کلام قدسی محبوب الهی شایسته  
عشق نیز بواسطه آن محبوب ایزد باشد تو را حبیب الهی دوست دهم  
تا یکدست ساخته شوم پس بد اگر درم خلق را تو را نود و نهمی فرزند عزیز  
و اگر ای قوم کان کنم الهی اگر هست دوست میدا بد خدا را پس بد  
من گنید ما دوست دار و شما را خدا میگوید و مطلوب الهی حاصل کن  
عشق از محبت بد است چه عشق کثرت محبت را گویند و محبت انجمنی ای ای  
مطلوبه بارگاه صمیمیت است پس عشق نیز بواسطه مطلوبه بارگاه صمیمیت  
است تو را بسیار شکر محبت و مخلصیت الهی و الا نسیر الاله  
اعبد و انما نعبد و نشتراقتش عزیزان و لا اقیته علی کس حقیقه  
مینی معین تو را بسیار شکر ای بهترین عشق تو را مخلصیت الهی و  
نیاوریم حق و دلیس را اگر آنکه به بختند به شرافتش ای شریف  
عشق تو را حقیقت الهی و با کلام من به تو قبول از جانب خویش قال  
النشأ راجع لعیب و ان در اینجا بمعنی ای حیوان باید گرفت باغی عشق

عشق با سار علت عالمی بودن خلق عالم نیست خود و مفسرین بعد  
 معطل کشیده و رای ایتم محمول از مودت نهی اگر برین عبادت با  
 هر چه بود این من می عبادت بغیر از معرفت غیر تصور و عشق معرفت  
 ندیده است عبادت با لایق که شود بعضی در یادش می شکست علت  
 نگویند و اینست قد علم من افسان این امانت را بدست  
 تا بطعن بغیر که اما یگویند که تب تاب از طاعت و افلاس بر آید  
 غیر بی عبادت و صبری و شست و پا بدست و صبر اینگونه و دیگر  
 از این در بر را میگفتند و نایاب و نادر و نادر و نادر و نادر  
 در سخت و صغیر و از اینجا بقدر اینست طاعت عبادت با این اما  
 در اوج عشق که این گرامی گویند ترکیب معقول و عشق و غیره  
 با عشق میروند تا بدیده اش از تاریکی که در عالم و صحت است  
 ای نا بوسه ای عشق معرفت مختصای حاصل شود عاقل گویند  
 همان عبادت عبادت است که در معقل عالم می توان زد

کوفی در خانه انداخته فاش است  
 طبعی است که در این عالم است  
 منور است که در این عالم است  
 بهشت عبادت است که در این عالم است  
 شد جهان که گویند فلان طبع است  
 امده میفشانده است

بعضی بنام انسان و بعضی بنام حیوان که حقیقتی از خود و این جهان طلب  
نموده اند یعنی انسان همانی است که میبرد و شغل این را بگیرد و بر خود  
طلب نمود و بعضی که از شایسته عظام طلبت طلب نمود یعنی طلب  
و اقل است پس چون را بعضی عدم چسبند و شغل کفایت از آنکه انسان  
طلب و چون بداشت چنانچه با بر سر دست معذرات این طلب و با وجود  
موت و بی معذرتی طلب غافل شغل به گفته اکثر این طلب  
بچه ایله میباشند اگر چه نیاز و نفیج به شغل در آید پس غافل یعنی  
غافل از دنیا و شغل یعنی شغل از خطای دنیا که اکثر این طلب  
بسیار می آید از این شغل ایله دنیا را خود دنیا حاصل نموده اند  
بنام که مرد و غافل از دنیا و دنیا که مراد است ایله است و این طلب  
حدیث بیشتر به باطل است پس این شغل بیشتر باطل است  
و از سبب عراج است اما شغل غافل است و در عرض این ایله  
اگر چه نیاز و نفیج به شغل در آید اما شغل غافل است که مقصود است

فاعلم انك اذا قرأت في كتاب  
 فافهم ما فيه من الحق  
 فاعلم انك اذا قرأت في كتاب  
 فافهم ما فيه من الحق

آنچه مختاری شود بر تکلیف تعلیلیه مستعمله تا بر زمین از باب یعنی حسن و  
عقوبت اندیشه مردم بخود را این آیه کریمه که من را بس کلام الله  
و اینست من این زمان بمنزل او شش اتم شمارا و غنائی بجای او  
ای ایشان را اولی بس کلام آیه از باب ایشانست یعنی اگر تو  
را به داد می منطوقه اندر هیچ حسن هم قبول خواهد کرد و از قبول  
کردن حسن خوبی قبول خواهد یافت و در بعضی نسخ احسن  
قبول قبول حسن را پیش از بدیده لغت از خوبی قبول  
لما یق قبول حسن خواهد شد خواه پس بجاخت قبول استیاب را  
نما که و تبسم ساعده گفت طلب طلب بوده از پیش  
مردم مطلب استنهای اصل مطلب یعنی مقصد مطلب  
قصیده نبی از طلبیدن بوده از کار مردم مطلب که کون طاشد قوله  
لیکن واضح و اصح لکن است من طلب شیئا و جد و جد  
و من یجد بابا و ج و ج است هر که بخود خبر نیرا و گوشتش کنایه

اوراد و هر که بگوید در روزانه را اولجا خست کند و راید و بزان خانه  
نور ای نظاره چون بخوبی بجای که دارم چاره شایسته ای  
نظاره در حد و حدیستی مرتبه بر چاره دارم و بیاریم  
از اشک برای استخاره سه سه نعلیم شیخ و استخاره در  
نعت یعنی گوئی حستن و در اصطلاح فال گرفتن از شیخ و شیخ  
نظاره زبان اشارت گفت به عبدعزیز را بجز اگر  
چاره نیست و در مانع حاجت هیچ استخاره نیست و نه اندک این  
بصرف از حلقه شیه از آن نصف نصف ساخته یعنی اینکه  
سه از اشک و برای استخاره آمدن میتواند چه او را بجز  
اگر به علامتی نیست بکنیز که از خیر استخاره حاجت آرد و نه  
به حال اگر فال کشای جفت است یا خاطر بسیار دل که همه  
اعلام نیست حاضر الا ذکر الله تعالی و القلوب و بعضی اگاه  
شود با خدا آرام میگیرد و لها و القلوب و بعضی اگاه

حسن و غنای دیدن و بعد از شرف صفحات الفت و جلالت  
و عدت پر کشید بچهل ایام الرحمن و دار رسیدن حق جلالت  
و عدت مراد از لفظ اله در سیصد و پنجاه سال خواهد که  
برابر ایشان خدا دوستی را اینی با یکدیگر دوست باشند و لازم  
غمم حازم شد و اجابت لازم شد غمم <sup>فد حازم</sup>  
یعنی قبول کرد و بدل یقین آورد که هرگز از آن بگذرد  
ایا که از غمی چندی کل شکفته است بخت از جای خود جستم  
در چشم و چشم گفتن کنایه از قبول کردن است و غلط است  
شوقش راه دین جوان نادیده که گنج دین سرشوقش  
ای از شوق احباب خود جوان نادیده که گنج نادیده  
گنج راه بیند از روبرو شوق آن گنج راه خانه او را غلط شود  
همچنان نگاه از شوق احباب راه دین گم شد باید دانست که  
گنج در جهان بسیار اندک است و گنج بزرگ در گنجهاست نه یافتن

نسخه خطی

سافته که نوشته میشود گنج دیوار است نام گنج دیوار اولی  
 و این دیوار از هر یک است و آن شه حضرت ان دیوار را است  
 اول که گنج است ایکن نام گنج است از گنج حضرت و بر وزیر و آن گنجها  
 دیگر گجان بود و اصل شایگان شاه کان است و شایگان نام یک  
 از عیون قافیه است بر زبان آن در مطلوب طالب مصنف مولوی  
 رحیم عیون صاحب مرقوم است گنج هیو و دیو نام گنج سبوت  
 از هفت گنج بر وزیر گنج از سیاب نام گنج چهارم از هفت گنج بر وزیر  
 و آن را از سیاب حاجی نهاد بود و خسرو الا مایه گنج سوخته  
 نام گنج پنج از هفت گنج بر وزیر و معنی ترکیبی آن گنج سفید سجید  
 سخته سوخته یعنی سجید است و نیز نام نو است از لوازمی بار  
 گنج خضر نام گنج ششم از گنج هفت گانه بر وزیر گنج و آن نام گنج قارون  
 گنج گاو و گنج گاو و آن گنج گاو و شش گنج است از گنجها حیدر در زمان  
 بهرام گور ظاهر شد بهرام گوران را بصورت گاو و غده ساخته بودند

گنج دیوار است نام گنج دیوار اولی  
 و این دیوار از هر یک است و آن شه حضرت ان دیوار را است  
 اول که گنج است ایکن نام گنج است از گنج حضرت و بر وزیر و آن گنجها  
 دیگر گجان بود و اصل شایگان شاه کان است و شایگان نام یک  
 از عیون قافیه است بر زبان آن در مطلوب طالب مصنف مولوی  
 رحیم عیون صاحب مرقوم است گنج هیو و دیو نام گنج سبوت  
 از هفت گنج بر وزیر گنج از سیاب نام گنج چهارم از هفت گنج بر وزیر  
 و آن را از سیاب حاجی نهاد بود و خسرو الا مایه گنج سوخته  
 نام گنج پنج از هفت گنج بر وزیر و معنی ترکیبی آن گنج سفید سجید  
 سخته سوخته یعنی سجید است و نیز نام نو است از لوازمی بار  
 گنج خضر نام گنج ششم از گنج هفت گانه بر وزیر گنج و آن نام گنج قارون  
 گنج گاو و گنج گاو و آن گنج گاو و شش گنج است از گنجها حیدر در زمان  
 بهرام گور ظاهر شد بهرام گوران را بصورت گاو و غده ساخته بودند



فرشته به محال داد و نیز داشت از نواها بارید و در بعضی نسخه  
 بحال معصومه و در بعضی نسخه با فتح باط اشک را بر مایه  
 نور بجله و بی طرحی آن خبر داشت بر سر سوار غفل از عشق برد  
 سه جلد و بیغی عروص بود آن خبرای خبر کجای عشق را خبر  
 و ملل گوشت رسانید از خود بر دوز عشق مانند سبزه از انشعاب  
 برخاسته بارانگاه بی آرامی شوق دود که ای بیخ افلاک  
 بنده خدایه در اسطلاب خط ارتفاع آفتاب از تنای  
 حسن گرفته ساعتی معصیه باید دید که سبزه بکبر اول نما  
 باشد هر کجاست شمع سوزد در منج افلاک شوق را و از داده  
 و در اسطلاب بعضی اول و ثالث آلتی باشد که بیشتر از سرج  
 سازد و بدان ارتفاع آفتاب ستارگان گیرند گویند لب و لیر  
 نمیران را وضع کردن و بعضی گویند اسطلابین و بعضی  
 ترکیبی آن تر از در آفتاب چه اسطلابین تر از در آفتاب

خط کوفی از اسطلاب

قاعده ارتفاع

افشاگر گویند و بعضی گفته اند جان جماعت را نیز است  
چون در تقویم گفته اند خلق الله انسان فی احسن تقویم  
کردن و تمام دوستی از ملت زهره و شری اخبار و افکار  
نقد خلق الله بر اینده اویدیم آویدیم را در کتب و صورتی  
نشانست محمد و سوره نظریه و نیم دارند دوست تمام با و این را  
نشانست که خاندان نبلی اگر در حالت و در می در است  
آنچه در حالت نظریه و نیم و آنچه در است نظریه و نیم  
زیا بر از حالت و نیم خاندان و از است تا خاندان  
و اگر به سوره و یازدهم نظریه دارند خاندان و در سوره  
این را در سوره و نیم است و این را است پس گویند و اگر به سوره  
نظریه است پس و نیم خاندان در حالت و دوم در سلطان  
این را به خوانند و اگر اول این را به نظریه دارند و نیم تمام دارد  
این را به خوانند و اگر به سوره و نیم است و این را به خوانند

کافور

بهره‌داران این بیت را به هر چه بخواهند بکارند  
و این بیت را به هر چه بخواهند بکارند  
و این بیت را به هر چه بخواهند بکارند

و در هر یک یک روز یک روز گرفت و قرار از آن گرفت  
نه غنای اول تا پنج ماه و شش ماه تا پنج ماه و از آن تا پنج  
سیوم غایت در قاریت ماه و خوانند و از این بعد تا سیوم  
فروردین ماه کونند و ماه شنب چهارم و در آن ماه  
ماه تمام و ماه تمام خوانند و از هر یک اول و کونند تا ماه  
مهرماه و در آن بود و از آن تا در بر و در بر  
از آن تا در بر و در بر و در بر و در بر  
ای قرار از آن عاشق رفت از این و در هر یک  
نور و در یک از آن شوق و شوق و شوق  
کو کونند و از آن عاشق و شوق و شوق  
عصر آمد و از آن عاشق و شوق و شوق  
الشرف و حال در آن کونند و از آن عاشق و شوق

اعراق در سیاه در بر جی بر افشاید در آفتاب  
آید از افراق کوکب باشد و بال بخت گرامی  
بخت کرمی آفتاب بیت الشرف برج را گویند خلاصه  
امید عشق بر آید پس آفتاب در زایجه طالع عشق نگاه دارد  
شد در در جدول الصلوات کلماتی مضمون و التمس  
والشمس مسخرات با بره زقوم است در زایجه  
طالع بر آید و صبح کاذب بر آید آن قاصد  
و بخت و دولت نیز آن در جدول الصلوات خط  
کلمات و الصلوات کلمات آن در سیاه در یک برج  
و التمس ایضا مسخر کرد مرا بنیاد و زو افتاد و باه را  
و تسارکان سخنان نوبان و بی قول و در او طالع مولود  
حسن نظر افکند بطالع در آمد که تاویل الی رایت احسن  
کوکب و التمس و التمس ایضا مسخر کرد مرا بنیاد و زو افتاد و باه را

در بیان در سیاه در بر جی بر افشاید در آفتاب  
آید از افراق کوکب باشد و بال بخت گرامی  
بخت کرمی آفتاب بیت الشرف برج را گویند خلاصه  
امید عشق بر آید پس آفتاب در زایجه طالع عشق نگاه دارد  
شد در در جدول الصلوات کلماتی مضمون و التمس  
والشمس مسخرات با بره زقوم است در زایجه  
طالع بر آید و صبح کاذب بر آید آن قاصد  
و بخت و دولت نیز آن در جدول الصلوات خط  
کلمات و الصلوات کلمات آن در سیاه در یک برج  
و التمس ایضا مسخر کرد مرا بنیاد و زو افتاد و باه را  
و تسارکان سخنان نوبان و بی قول و در او طالع مولود  
حسن نظر افکند بطالع در آمد که تاویل الی رایت احسن  
کوکب و التمس و التمس ایضا مسخر کرد مرا بنیاد و زو افتاد و باه را

توین تاویل  
قد او تا و جمع و تہ مخفیہ منج و مراد و مراد  
نابتہ است تو مولود مخفیہ پدرش تو الی رایت الی ہرانیہ مراد  
دیدم یازده ستارہ و اوقات و تہ را دیدم ہزار ہا برای تہ سجدہ  
کنشہ تہ تہ بی پرستہ برای و صلی ساعت از تہ تہ تہ  
میان تہ تہ تہ مدار را در اوقات تہ تہ تہ تہ تہ تہ  
تہ قیامت تہ ای را در مدار بر سید علامت روائت  
تہ برای و مدار اوقات مدار گویا تہ تہ تہ تہ تہ  
کہ از علامت قیامت تہ تہ تہ تہ تہ تہ تہ تہ  
قیامت تہ تہ بر سید علامت وقت مدار تہ تہ تہ تہ  
مولودی نور علی قولہ راویان لوی گلی از تہ تہ تہ  
خیالہ و اوقات تہ تہ تہ تہ تہ تہ تہ تہ  
از زمان ساعت ساعت تہ تہ تہ تہ تہ تہ  
تہ تہ تہ تہ تہ تہ تہ تہ تہ تہ تہ تہ تہ تہ

فصل

برای سیر و بنگام ساجین طلبه فی الجمله و علی الخصوص در این  
مصلح و حوائج برده اند و بختیاری نیز ضد این زمین بقدر  
در کارخانه تولید کار ساختند و در او مان بوجای کل  
ای در او مان که از ریشه شان بجز تو کار نکند است و ساجی  
لفظی که است در عبارت سیم سیم و در کارخانه جابر فی الجمله  
مردود و کند و انوار کارگاه هم گویند و بر یکان بختیاری است  
بسم طوق بر این بر طبق اصل و شبهه از جای سلطان  
سنا می شنید و لی در انگار است و در این حرب زبانی و  
و لغویان بر در حساسی و معصوم و در این حرب زبانی و  
بلی مقبول و سنجلی و در این لفظ نیز سنجلی و در لغوی  
ساجین سنا از کار و سیم و در لغویان و معصوم و در  
برده کارگاه و سیم و سنجلی و در این کارگاه و سیم و  
مراجی مقراض و لفظ از این کارگاه و سیم و سنجلی

فصل

فصل

اعمال در کسب و خصلت نکاهی و غفران و غایت از ادبی و جفا بکشتی  
در هر یک از این موارد شش قطعه نوار ای نوار بر اینها خوانم انداخت  
و تا فراموش نام گاهی و جفا نیز یاد بکشتی و از در بکشتی و در بکشتی  
باشد اینها است که در جفا باشد داده و در بکشتی و در بکشتی  
و آب در بکشتی و در بکشتی و در بکشتی و در بکشتی  
می بیند بکشتی و در بکشتی و در بکشتی و در بکشتی  
کامرا آورده و در بکشتی و در بکشتی و در بکشتی  
نشود و آنکه در بکشتی و در بکشتی و در بکشتی  
کشتی و در بکشتی و در بکشتی و در بکشتی  
تسلی باشد و در بکشتی و در بکشتی و در بکشتی  
از بکشتی و در بکشتی و در بکشتی و در بکشتی  
و در بکشتی و در بکشتی و در بکشتی و در بکشتی  
و در بکشتی و در بکشتی و در بکشتی و در بکشتی

[illegible]



[illegible]

میدانند که هیچ ساخته بود و نه خطای حاصل میگردد  
تا در غایت خلاصی به بنده بختی خوشتر طالعی  
و نه در غایت ابرار این خیال بس بود و از آن در غایت  
سازد و از هیچ شخصیت که این مایه قوت که در صفت  
و نه در غایت که گوشت سازد و در غایت که این مایه قوت که در صفت  
میر گوشت و در غایت که گوشت سازد و در غایت که این مایه قوت که در صفت  
در غایت که گوشت سازد و در غایت که این مایه قوت که در صفت  
تجربه سازد و در غایت که گوشت سازد و در غایت که این مایه قوت که در صفت  
و نه در غایت که گوشت سازد و در غایت که این مایه قوت که در صفت  
اواز را می گفتند و در غایت که گوشت سازد و در غایت که این مایه قوت که در صفت  
در غایت که گوشت سازد و در غایت که این مایه قوت که در صفت  
قدم و در راه اختصاص می نمود و در غایت که گوشت سازد و در غایت که این مایه قوت که در صفت  
می آوردند و در غایت که گوشت سازد و در غایت که این مایه قوت که در صفت

[illegible]

اند تا اگر به معنی محبت متقابل خواریت که فارسین بمعنی غضب دارند  
سليم گوید در زبان عربی هر کلمه ذوق شناسی نیست بلکه اگر کلمه  
از برای دایع بود و نیز خارج بود و یا به خاطر قصه مرزبان و  
یا بزرگان جمع شوند و بمعنی مطلق مجمع غیر باشد و در اینجا بر دو معنی  
فراست آمده یعنی رفا همان او را به معنی جمعی و مرزبان همان  
جمع بودند یا اگر در مطلق مجمع که اضافه است در آن مخط و منو  
نشانده همان خبر و طاقت میوخت و در خانان از قبیل توابع  
است از میان صاحب ارثا فاضل معلوم میشود که همان در اصل  
لغت عربی بمعنی کاروان سراسر است و فارسین بمعنی خانه استعمال  
کرده اند و خان لغتی فارسی بمعنی اسباب خانه مولوی معنی لغت  
است و در حقیقت همان در زبان دیگر به ما این زبان دیگر  
زیرا از زبان بی برده ایم و خان و خان و خان مجموع را در خانه و آن  
و این خانه مستحق کند و بخود است لغت همان و آن با و اولی و

رومیه و آنکه خطم از لفظ بدو و او شهرت از خطم را کثرت  
استعمال بعد از بدو و او جان را با لفظ قرار داد و الله اعلم  
و نیز یافته شد که خان یعنی خطاب با دوشاه ترکستان در کت خواجه  
با دوشاه روم را قصید و با دوشاه چین را مثنوی نامنه و نشان عیسی  
و نشان زنبور از این را غنچه گویند و نشان یعنی خانه زنبور عسل است  
و نیز یعنی مذکور بالا و قول ما آن یعنی خانه نیز آمده و یعنی شیه و ما  
گفت مجبور است آن یعنی نامنه اسب و امر از ماندن خواجه ما آن  
و یعنی امر که استن مثلاً گذار و خلاص نه از مرص نه زاده با در  
بر دو جا اصح است این است و وقت سحر و غنچه است ای گلستان  
غنچه کنده بر کجاست شاهی صدف این صدف کنده است ای  
کعبه الف در طریقه و با لفظ در روی حرف و اخراج کجاست شاهی  
ای ای صفت عروسی حسن عشق و نو بوی گلزار و صدف از شیشه می باشد  
است غنچه میز دل را بر می بخت کند و غنچه مجسمه می گویند

نهیست که بخت تازی یعنی بر ازنی نکند که قوه جوشش کلیم زد که  
شد وقت قبح خوشی رسید آن در چشمم بخود خون در دل حسرت  
تا جوشش بهار علم در استقبال این فیضه او را در امت خمیر جوش  
سودا میزدی سودا و خون در دل کردن ملاک کردن است  
تایستد از این بیاو حسن در شهر خیال خانه را ای مردم بجا  
از کعبه زینت کند به این استن کفایه از آرایش کردن یعنی  
مالک خیال را بجا و حسن زینت داده اند ای مردم چشم خانه چشم را  
از کعبه که نو زینت زینت و سپید و رسم است که در عروسی خانه  
سفید کند برای زینت نهاد میگوید که خانه چشم او زینت شود  
مهرای بر سر شاه می آید از آن مشورت نمود که کاه سفید کرد و زینت  
و قلم بر سر نهادی با استقبال او از خود و روی عیش بعد از آن می  
عشقت کند که عشرت با کعبه عقیقه کعبه را استماع عبد الله شادی  
تقوی کعبه عروسی از خود باید رفت و همین است استقبال شادی

تو از من بپوشا هست اما جایی عالی حاصلت ؟ اگر فایده شود <sup>بکلف</sup>  
این صحبت کنید شریعی اگر فایده بد شود بکلف <sup>عالی</sup> این صحبت  
هم کنید ای او را هم در زیر بحث طلب دارد <sup>فقرت</sup> با حق  
در دوران حکام محسنه انجام که سابق از خاندانین فرست  
در عهد برای یافت و بجهت اعدا حسن برشته تمام از شرق  
سراخورد و رفت بشم سابق حفظ ترکیت <sup>الک</sup> از قسطنطنیه خارج و بر  
وزر و جواهر حکام و امامی و که خدا می بخشد به سم بخانه عود  
فرستد و در فارس می شیر با گوشت خاقانی راز <sup>عروس</sup>  
حاقیت <sup>الک</sup> قول که هر از آنکه عمر پیش پاد او شش شیر بهادر  
نه می سودا بر می خوانند شرح اولاد محمد و شیر بهادر صاحب دار  
الافاندا <sup>کلی</sup> دست و پان در حکام شاهی عوسی را بر بسته بودند  
لک و دست و پان مهر محفل <sup>لک</sup> در عربستان دست پان  
ماند خاندان <sup>ای</sup> از فرنگ جدا گندی و اوضاع و احوال <sup>شیر</sup>

نخیه ساجن بسیر با که لعلی شمع سراج نموده اند در تنگی آیه قیام  
صنعه ماضی از رفتن و غیره عایشه عاشق و از خود نوشته بود حیدر انصاری  
محمد علی غفر له بسته زلفه شکسته ساخته چشم نموده زانکه رفته  
خلع سبک و که کرد مایه کرد و که از حوائج به رسید و اگر در لفظ عشق  
اضافت خوانند قوله رفته یعنی ماضی است و در صورت اصابت  
مهم رفته صفت عشق خواهد بود یعنی اصطلاحی باید گرفت یعنی  
که ساجن خانه حسن رسید بخواب حسن از شرق سر انجام  
خانه بی یافته ای حسن سر انجام خانه معروف شد و درخت تمام  
نبار عیش تمام و لطف چه برای خداوند متین با آفتاب اظهر من الشمس  
است قبله عاودشان اشارت ابرو نه ای محلی علی العیش  
در داده که در شهرشان ناز هر قدر رهنده ان باشند در کار  
شادمانی جمع آید و در ترتیب سباب خانه بی از دستنی که  
باید و نحو که شاید دقیقه و گوشت گشت همه عاودشان که بر او



جمع جانش بمعنی نقیب مستوفی از حد و حدین است که بمعنی آواز  
کردن کنجک شد که نر با گیس کردن آدسیان و بیر مرغان  
بطریق استعاضه اطلاق کنند قول جمی اسم فعل است بمعنی آیت  
قول ترتیب نهادن هر خبر به محل آن قول خوانند بی معروف و نیز  
جشن که در کتبی آمده ای کنند بکلام خالص بن عروس و خا با کلام  
و البته بی نون معروف و در فارسی تخفیف استحال یافته مکرر اللفظ  
بشد یا آورده آید از کتبی یعنی از طرز که در آوردن دست بر عتاب  
خافالی از لطف نیست قول خیا که جای انگشت نهان و کسی  
باجن جرح نخواهد است اما قبشه قنادی جذبان فندک  
خند رخت که مصراعین را نیش که انگشت حیرت گزیده است  
استانضم تخفیف او ساء و تخفیف دال بمنی امور کار و امور است  
و در اندک صنعتی از امور کلیه و جزئی و تخفیف بر یکی و دال  
منقوطه نیز مستعمل و نهان مخدوف دال منقوطه در اهل حرف

خود استخوان مکنید و در تبسم معنی خنجره ادا کرده اشته بایستد تمام  
صفا که قناده معنی قند ساز است حاجت بایستی نیست چنانکه  
نخا معنی تراشیدن خوب و دوزن فعال برای نیست است لیکن  
در بیان گاهی از معنی نیست بخوبی کرده بایستی است و در آن ادا  
و قناده می گویند چنانچه عرفی شبیه از می گفته سن خوانده ام  
همچو گره بکشاید نیست چنانچه فروشن هر دو قناده می نریت و  
در همین قبیل است تماشای معنی از قناب پرت و شامای معنی شمع  
سازنده و تبسم قناده می اضافه شده بوی شبیه به حامل  
معنی آنکه چون سلمان خانه می است و قند و معری بدو ارم  
او است انداخته تبسم قناده می القدر قند از شکر خند طیار نمود  
خود معنی آن با وصف آنکه در ساختن مایه شفاف بطول  
دارند از چینه مایه شکر به صورت شکر را بایستی است از  
کمال صفت در دهان دارند ای لغایت میخیزاند که چه رسیدنی قناده

تنبه نخست آن قولا و میرزا را غلبه می شناسی از موم کاغذی  
موم آنرا از غلبه زایل نمودن بخلوه در آورده که سردار او از  
طریق فاخته حلقه بندگی خود گشاده گشته به میرزا بای می نمود  
این لغظ پیشتر از آفتاب دشتان و ماهستان از او گمان نمود که  
رو کار بر بزرگ او گمان در پس این اطلاق کند و در ایران  
بر سادات نیز گزیده و عاقلان مختلف است پس بختی ترکیبی آن  
امید و خواهش و گمان است که ما از صفت خفیف حذف گشت خبان  
منه میرزا همه وقت عابد زرماری می شد به سبب سیرت میرزا  
نیت آنکه ما بیکه نماند در نزد وستان آمد و بعضی و بعضی خود  
کرد اطلاق میرزا میان بر خور آن وقت است می گفت که میرزا می  
عبادت از اول شب و قمر خانه ما خسته می است عریضه را بچند کافور  
مورق و آن دو نوع می بود آنرا از درخت سزاوار و دو نوع صبی  
چوبه شایسته میرون آید و ما چوبه درخت و در لاد و لاد

آنست که درخت بر کوهی است همچو شنبه بر اوزافسختن افتاده و چون  
شود حکیم محذور که بگوید نزدیک دریا کوهی است و در آن درخت  
از آن کافور چکه خاقانی گوید بنیاد درخت بنده کافور بنیاد  
خود درخت سر و غش و کلاه از سر و غش و حنفی فلفل از آن  
و از آن اندازند نمی برد و سلیم رانت کیمیای دم از رقیون نبود  
سیران شاه از این سخن فلفل کافور است و از آن هم اندامی ای  
نرم اندامی را موم وارد داده و غل درخت خود را برسانند  
مطلق درخت استحال کند نه بگی بنیاد غل و در کشید فلفل  
و فاعل آن غل نوروت و در گرم دارویی اختلاط گرم  
در ورق طلای برق جمال گرفته گرم دارو در بنجا آب و  
کلام گرم دارو یعنی بنیادی که از اجزاء حاره طایفه است و بنیاد  
خاندانی است معلوم میشود که در لغت بنیاد بنیاد بنیاد  
اختلاط یعنی از اختلاط گرم گرم دارو یعنی بنیادی ساخته بود

طلاتی برق چنان گرفته جان مهرشند که هر کارکنان خاندان  
بودند در چشم که چندی در نورق طلا و نقره در خاندانی  
در گیرند نور و نار چیل شبانه از بر تو بهت عجب بپوشد  
بچینه شرمناز چیل نازیل جو به تو فروغ و عکس در تنای و  
شعاع نور تنها محروقت و از این حفظ مقبولیت هر روز حاصل باشد  
بوده پس طلاق آن بر ماه درست ثابت و کثیر است بسیار  
نعمت قدیم نوشته شده و اخلافت آن بهلال و ماه و در  
درست نمود که که بینه مطلق روشنی مجاز گرفته اید چنانچه  
انفوس گوید به خفیف میران همچو حواریان نموده بهتاب و لال  
و در رکبان نمود که از انقسم در بین مدت بهت و در اوج  
که کتاب ابرو و خنای سرخ و روی و رومال در تارکگاه میاید  
کردند که کلام ترکیب معقوب بینه آب کل قوه خدا در اصل  
تستند نون بود فارسیان تحفیف کردند و کل و جان مکره و

سوره بقدر که در و ده رخ که خنده نو چیده تو از غمزه استاده کردن  
زیر و در میان نور غمزه که بر ما زویر و در کتاب امر حیات  
در بیان و در اسکندریست لغت معنی که کور و وعده در و در  
و مانع بر سر و در لغت عربی است و آنچه صاحب بر آن لغت نوشته  
اصلش گفته میشود و حکما و مانع که گوشه نوشته اند چنانچه نظم  
آنست که تجوید دارد و مانع شتر که احساس و دند  
خبر مقدم که تجوید اول بدان که او در جاست که است و موخر  
از و نه محل خیال که نماید بر و از تصور است پس از نخستین  
اوسط بود تا تخیل ز حیوان و فکر از شدت اخیر و وسط جای  
فکر است و فهم باشد از تجوید که در بر و که شکر که بر معنی بازی  
و استغنی محبوبه از چیده ای از استند قوم از کاغذ و بر و در  
نماشتن میان که عکس رخ و زلف و با گوشه و چشم در آن  
افتاده بود و از خیال میان زینت آرایش خاند که از کلمات

کمان غنیمت قوله کاغذ حور بر چشم افشاید مشبه به بوشی باید دانست  
که خالق الکنایات چشم جمیع مخلوقات را از قسم ذی روح بهفت  
در سه آب مخلوق کرده که در او یک کار تعالی بضع خویش  
چشم بهفت برده و آب قسم به حلق و مشرب شک و زحمت  
و بسین و آب شکوایت و بیض و غنچه نه قطع و نه ناگوش  
نعم باوجود و هم نفع متصل گوشش که بازی غذا از خوا  
و در اصل لغات بیان جبین و گوشش است و در شکل لاله و شب  
و مایمن و در لاله و نمودند و ای شکل لاله بعکس شکل  
نفت بعکس شکل و شکل مایمن بعکس شکل و شکل در کس  
بعکس چشم در شد و شکل و فالو سبهای خیال که شمع حال  
در آن روشن بود از طلق سینه صافی مرتب ساخته شد فالو  
خیال فالو سی شد که در آن بیکر تعبیه کنند و گاهی آن بیکر از نور  
در فسیله بگردند و طلق نفع اول و سکون لام کوهری باشد

باشند کمالی گویند که هر که عمل کوی بر زمین مالد آتش برین  
 کند و در جایی که آب الارض و مندی دیگر که گویند در جایی  
 نادر از هو سیاه از خاک و دایره حقیقه رفت انگشتان  
 غامض بود و در جایی که در ده نمره است برین برین برین  
 نمره و این عمل برین و در ده نمره است برین  
 بدان در ده نمره است برین و در ده نمره است برین  
 چون جاکت کف کیده در ده نمره است برین  
 او در سوراخ است و در ده نمره است برین  
 در ده نمره است برین و در ده نمره است برین  
 نام نمره و در ده نمره است برین  
 نمره و در ده نمره است برین  
 در ده نمره است برین و در ده نمره است برین  
 نمره و در ده نمره است برین



که در جملی کند بجام خالصتین عروسین و الف و لام و  
نخستین است چنانکه در آیه زیر این سلیم گوید پس رگم شود  
از دست خویش و دستگیر ناود خانه زین ایضا بعد از  
و نیز اشرف گوید چنانچه جانبدان ایران است بداند  
و در مصره ثانی گاه است از ابدیت و صمد چنانکه الف و لام  
برای نسبت فاعلی ای صمد شوند مانند جهان معنی صمد  
یعنی صمد نیست است و در وی هر که است صمد شکست است و شرف  
است یعنی که همیشه در طاعت است که از چشم برآمد تا به  
خانه برسد و خانه نشین زندان است از یکم ایضا در بعضی  
جوان خود و دل در او شکست که هر چه از آن است تا شامش لفظ  
عربی با هم رفتن و معنی دیدن و در سوال او با لفظ کرده و مجاز  
لیکن این می شود که از عالم تا شامش است و در آن صورت  
نخستین از او بمعنی جهان و شامش است و شامش می شیم چنان

[illegible]

انسی با بیست و نه از جام شکر است نه یک بخور و شکر در زمین  
خداوندی که خرم عیش و سرور است گفت در دلم میسوزد و پاره خور  
لعلت ای دلفریب در جام شربت بماند و کار یقین می خورست  
و فواید عین خود نیست قوم عالی از رشک است گفت حاکم  
باید تو آب خست صگر و صغری بی فواید آن سر زنده از رشک و عورت  
سهرنگشت خالصت بدار غمخیز عورت است گفت شکسته لب  
حضرت گردن برادر دهن بداد و ای آفریده غمخیز است  
گفت خالصت کار رشک است بگریب حضرت و بی بی که اندر  
مهرت رشک است اگر ندین نمیتونه ز راهی خدایان یعنی حضرت را  
که در دل او شکست بپزدن و نه آن طلبه که حق نتوانست و  
حضرت دل در نهاده و عدم اظهار یافت مرده هم در عیش  
تو که بعد از آن با حشمت خاندی در رنگت بوسه می خور  
گفت حشمت مرا و زهر شادی و در رنگت بوسه می خور

فتنه و در موسم کیمین یعنی جشن خانه‌ی یاقوتام سید نور و غنا  
 مانع نیست مشابیهت سر انگشت عروس انگشت خاکست نیمه که  
 انگشت نازنین در بعضی سنوالت کبریاست بلکه در بعضی  
 و از این فتنه در دو منبر را بر میانه نورش بر جای انگشت عذاب با هم  
 نیست پس مشابیهت سر انگشت عروس بلند نامی حاصل نیست  
 یعنی سر انگشت عروس خان رنگش شسته است که غایت  
 شب نیست آن بلند نامی و شهرت بهرسانند و هر محل نامی انگه  
 غلاب مانع نیست مشابیهت سر انگشت عروس نام و رسو شده  
 یعنی سر انگشت عروس یکی چهار در غلاب مانع نیست از خود را  
 مشکاب آن نموده بمقابل آن رسو شده و در زلی اعتبار نمی‌شود  
 یافت غرضش از این قول شب دیگر موجب آمازنا است  
 الله یا برشته اللواکب سم شب و بکار خانه‌ی یاقوتام آمازنا  
 درستی هر دو با هم راستیم اسما نزدیکتر از بعضی آنچه بکره زمین اقرب

یعنی شب دیگر

آنت بار ایش کو اک نه حمله فلک ائین و باغ عقد برو  
قد حمله بانحرک کرده که برای یوس در شب سازد و فارسیا  
اسکون شود غایت ای خدا و قدر بر وزیر ایا فرخند  
ماه در بر وزیر لود و در منزل بر وزیر شرف فرمود حال  
اکه وقت سیادت داشت و در طریقه سلمان سور بردار  
لغصه از طوف حسن غنق بود و شعلهای نورین و فالو  
خیال در انداز می شوق و بطرمان های موی شانه خند اک  
وسعت اباد تصور کنیجده حاضر خند اسم اینجا جان سال  
سوریت شعلهای اخلافته شنبه بطرف شنبه فالو  
خدا لغصه خیال در اینجا فالو کس در مای موی ارا صورت  
در صفت باد واقع شود اینجا غنق و سار سر گردان  
برستانی دما و خیای اطللس داده نوحی و گرنه و لکلی  
بیسر و مای پوشید و سهره شور یک و جبهه سرانجی سران

سر از نایافته بدو حسن بی جام خودی سوزید خورشید بسجی  
و جیبی بکلی عراشش با علوه کاه حسن در آمدند نظر سلطان  
نگاه در آمد بهر دست نگاره جان نثار جان اخلاص میرزا  
مدم اختصاص به محبت الهی صحت یلوان دلا و جرات طاق  
خاکساری خواجہ اشوب بهواری آقا ستمند نیاز ستمند بیک  
سوز و گداز میر محمدی حیدرانی شیخ عاخر ناوانی درویش  
حسرت و ششانی حاجی و مان جالفت بی میان آسیر  
و در او ناظر افتد انجاد رئیس طالب شوق مبتدع صادق امید  
جن فط صوفی ماه حکیم صادق لا علاجی و جمعی از ارجانب  
نیز جمعند و او در میر علی خان زلفی خان را می تاج بیک تبریزی سید  
شیخ الحدادی عجب ملا فاضل شیرازی میر صالح اشتراک و سید  
سید الفت خان افغان خواجہ محمد کنیری محمدی گیلانی  
شایق بیک و بیک آقا و ششانی اصفهانی آستانه فرمای

میان کالی نه پستانی عبد الجنه رومی مرزا لورالیه وستان  
دیوت بیک یزدی حافظ میرالدله لاسوری دروش  
قاند رار دلی حواجه جمیل میرزا حواسانی درسیان  
بهلوان غورکشی آقابلیج و آباشش شیخ سنی خانی شیبک  
سبز داری یحیاء طوسی خود داس راجوت جلدانی  
غریبان در رکاب خون آفتاب عشق مبارکاه کلمستان آشناده  
حسن سیدنی حواجه بیخ خداوند و در توران در حال آفتاب  
سادات و بیخ غلام خشی آفتاب اگر چه مشهور در بیخ  
حواجه سادات در تعریف سوداگر گویند زخیل حواجه خندان  
در رکابش کاه حواجه بوداگو خطایش در نه وستان بخت  
معنور در حیت مراد و الف حواجه را خدمت که خود بود  
و خوانده حواجه است آقا برادر کلان و بیخ صاحب نیران  
نقطه ترکیب بیخ سحر جمیل و سید نور سید رفیق و وال مضموم

مقصود حاصل است در آنست مانند یوز و نفع و آل هم در سودا  
و بهنج چون شیخ در نه غیب و بکین شهرت اند اما توالی  
را بهر تشبیه دادند و در ویش منی در ویز و گاه صاحب  
بگوید که در ویش نفع و قیاس بهنج و در ویش  
نفعی است در ویز و در ویش مغلوب است از ویز و آل فاعل  
مطابق بیان بر سامان را گونه و در اصطلاح اهل نه خوا  
سرا را گونه که برای طبیبی صاحب است محل متور شود در بخا  
منی اخیر اوست و متبر بزرگتر از حد و ن ذال متبر طبع  
میر چلی مردم باز در آن بیشتر حکایت میشود چنانکه  
حکایت و تجارت است که بسیار نفع و نقصان در آنست و شجاعت  
و صلاحت و غیره با عشق جمع نشود اندک احاطه خواهند کرد و احاطه  
بدان احاطه است و سید شجاع الی ای حاتم شجاعت بسیار است  
نکته اصل شان از غیب است و خواه مجمل در القاب شریف فارسیه داخل



نسخه خطی  
کتابخانه  
مخطوطات  
تاریخ  
تألیف  
تصحیح  
تعمیر

نسخه خطی الحاد از حق روگردانید مگر از انکه گمان  
نبرد نشناختن با او که گمان است در اندیشه است و تحقیق است  
لفظ مالاکه شده در نهوشانی کسی که خود را با او احد بدیش  
از نهوشان باشد بهیوس آنکه بن باول مضموم و نهانی  
لفظ فارسی است در پنجایه بسیار است ای بسیار موس خاتم  
بکام بنی بسیار کام و موس بنی مشهور هم لفظ فارسی است  
بس برین تحقیق در رسم خط آن بدون و او خواهد بود که  
بوالموس بود و زده بعد بای نازی و او در حال الف لام  
بر لفظ موس مشهور است اصلی ندارد و در زیر آن که یوسف مخفف  
الو که لفظ عربی است و در حال الف و لام بر لفظ فارسی نامه  
منوچهری شمس الدین بن محمد و نهوشان در آن که هر دو در متون آمده  
باشد و آن بایس از ولایت دیوش تحب و بیانی گمان  
صاحب آثار الفاها نوشته هر نامه متدنه صحیح است اکنون در

در دشت قوساق بگوندند و در دین بر دین زنجیر نام شده جمعی  
کار مجیدی آید و مردم خراسان بحق مشهور اند چنانکه گوندند خراسان  
و همچنین مردم فروین نام شده ای از خراسان و نیز از عراق که  
منبر لکستان و در کاشان معروف است پیش از آن باشد و بجز  
آنکه می توان بشناسد بجز قاون و کوه جیم و در حقیقت قریه  
میسور نیز بجز کوه با بهر وجه می باشد و آن کوه معروف است و نامش  
کوه دین نام قریه از ترکمان هرگاه خود را سرخ شده مرا که اول  
بنی سید و نامش بجز سید سنی حافی و سنی مذکور است و دیده  
نماید با عشق جمع شود حافی کاه حطی می باشد بر نه سبز و نام  
کلی در دین این مردم را بخار مردم شده نام است طوس نام و بی  
از حوالی شده مقدس رکاب مالکد با کاه نوعی از حیه نام  
مراست سلاطین و جایی با رکاب و نیز می باشد بزرگ در دین تعالی الله  
عجبت با رکاب می نماید با باغ رضوان کوه راهی تعالی الله کلمه

ن  
یعنی بارگاه عجب نور باغ رضوان یعنی میان بارگاه حسن و باغ  
تفاوتی نبود مگر نگاشته اند که آنقدر که کوچه را راه است ای قلیل فراید  
سید اولاد احمد و مولف گوید اگر نگاشته بودی بجزیر می توانست  
یعنی خطاب بمنی طالب است که بگویند کوچه را راه بارگاه حسن را که باغ رضوان  
همراه خود دارد و مصرعه دوم را در بعضی نسخه های مختلف یافته  
از دو تا باغ رضوان کوچه را ای ای بسبب آن بارگاه باغ رضوان  
و بنوای او هر چه است همچو کوچه راه است و کوچه را به نسبت مکان خاص  
نمک و کسب می باشد و قوم <sup>را</sup> بگویند که باغ رضوان کوچه را ای ای  
باید خواند یعنی باغ رضوان که سلسله اسیر و در پیش گشت مثل کوچه راه  
نمک و کوتاه و کسب و یا اینکه بارگاه مذکور خان رفیع است که نگاه  
با وجودیکه در طرفه العین تا عرش علی میرسد و در کوچه را نشانی  
میباشد در صورت کوچه راه را طرف باید کرد و توان گفت که برای  
که ای برای طالب مدبر یعنی که طالب مدبر است پیشش باغ رضوان

در دهنه لثی نهارد و یا اینکه هر که طالب است او کوچک را پیش را مانع  
رضوان می آید و باید در است که مونسان بر و حشر اول در  
بیت و فعلی خوانند شده بعد به دولت دیدار او تعالی تسفیض  
تا بر همین عهد میگردش با امید غلط شب الوان غور شد  
شمت رد و که منقش بود در سقف او دیوار را دانسته و خوان  
بافند و از برای غیر گویند و قرصی در در عمارت است نمکته نفس  
بر همین عهد به بارگاه حسن را با امید بر آید مراد میگردش از برای  
که چیزی مانند بود و غلط غور شد دانسته که اگر از رد و غیر حرج  
نموده غیب از بر تماشای غیر افتاد و مباحات غیب  
معوذ و معمول است که برای او را که مایت محل رفیع و از غیب  
غیب چشم می بیند غیب از سرش طلاق شد طاق و ارجاب  
از صفت و طاق ارد بود و محراب از سرش ای سیر بارگاه  
از طاق شد ای دو شد و بر ارجاب غیب محبان بارگاه از کاف

بود محبت و طلاق صنعت متضاد بود در و دلو بر قصه خلد از  
تجلی زار فالو سوس بوزیسه ای قصه که مثل خلد زینت داشت  
کشتان کرد جدار را بر جهان تنگ با جویند از زینت کشت  
صد رنگ نه شگفتن لغتین داشت آن غنچه را که بخت طبع یعنی  
کشتان نرم با عصاره کثرت کل افشانی جدار را بر جهان تنگ  
کرده ای جدار جهان کند داشته که از کل خالی باشد ما ای که جدار  
بر اهل جهان تنگ نمود ای کثرت کل افشانی جدار را بر اهل جهان  
تنگ ساخته و آن کشتان جویند از زینت غنچه صد رنگ ای  
بسیار رنگ گفته است نه زینت غنچه ای که دل شد باز  
بهر جا غنچه شد کل غنچه باز به باز در صحنه اول بخت شده  
کل شدن بخت شگفتن و در اصطلاح بختی انگار کردن و شدن  
لازمی و متعدی هر یک از لغتین از غنچه غنچه های دل هر در  
کشتان باز شده ای شگفته در هر جا که غنچه شگفت باز غنچه

شد ای سیتندم از آتشکشی که در غنچه دلکیده در زین گلزار سگفته است  
 باز در جوارش گل خوشش کل لغوق اوج میزد و زهر برکش از آتش  
 متوج میزد و اوج برون موج محبت اوگ خفته استی ز نام لغوق  
 گویند لغوق نیست و لغوق اوج میزد ای لبه می را زینت میداد  
 لبه لب و رخت لبش لبه می زینت یافته چه کجی سخی تحمل  
 خنده لبش بخوبی با گرد و بر دست ما برش گرد و برون لبه غلبه  
 مسفت برون با بر باد و سله معذوف و بهین سماع نیز خاکیه کل  
 بر باد و شمر بر باد و جی گویند ز دوزخ لغوق تحت دل از ناله دارم  
 بر آستان مرطوف غنچه بر گلستان با به میزد ای و رخت لب لبه  
 برابر قیام به میدانی جوار از <sup>خوش</sup> ~~خوش~~ آن مانع با اعتبار لطافت  
 از خل قد معشوق سفت برده رعنات لب و از رانستان برنج  
 غنچه لب ز که آن لبه از غناب معشوق غناب آن مانع  
 در حلی سفت برده مگر شفا نوار خفاش که جبهه که از لب برده

بوسه گردید آب بود که بوسه گردید خست که در این روز  
 ای که یکدیگر را بر سر عشق در دلش آمد و صاف نشناخت و غل آن  
 مانع جد که نعم البدل است و لطف الهی است که او چون کنار از آب  
 گرفت دست و ارم بر غنایا بر سر نفس بود و روشن مضیعی بر سر  
 بود و نفس بود ای غنایان ارم نیست ارم نفس بود و نفس بدین  
 ارم تعالی که این گفتن ارم را نفس هر موجب مکنی خاطر مانده است  
 بدو حس بود و نفس لغو شود و از غنایا بر سر ارم از راه آمد  
 ای نور طهارت از غنایا بر سر روان ماوراء از ارم درون غنایا  
 این غنایا بر سر حس ناله و فریاد میگوید که از این غنایا بر سر  
 رسته خضر از ارم است و رسته شده جدول غنایا بر سر خضر  
 اول که ثانی و یکسر خلا و سکون خلا هم آمد و دست نشستن ا  
 تر گفتن غنایا بر سر ای غنایا بر سر رسته است ای بداد  
 سر نشستن خضر از آب روان را که نشسته بود و غنایا بر سر

این غنایا بر سر  
 خضر از آب روان  
 را که نشسته بود  
 و غنایا بر سر

حالت خوشتر است گوشت زخم جید ز زخم کرم و زخم  
 نعل و این عرق حالت بسوی تنه که چون الفصاحه بجز  
 یافته شده و با لطف نظر مایه لاکنه و کت فاسح شایع است  
 علامه لطف و فاضل در بیان خود می گوید که در میان آب و گوشت  
 به یک سوخت گوشت است از یک با آب کشتن آب به برودت  
 و لطفش که در سلطان و در زمانه صورت می یابد و در  
 درمضاب از یک طرف در خط منوج خط دیگر در خط  
 اینست که در این دایره زخم و در اول دور مصططه و لکته  
 از هر دو طرف در بطریق بالعموم آب زنده که بر او در بجا است و فاضل  
 دارد عرض است و فاضل قول خطمه که در او قرار است که است  
 خط منوج که در فاضل عرض می کشان با بجا است و داده اند که آب  
 خط منوج از یک طرف منوج منوج داده می شود و در آن  
 در آن اول که در آن آب خط منوج از آن طرف در خط منوج

خط منوج در آب  
 مصططه او را که در آن  
 کردن



بجای هر آنکه از این مویشت و کاف و در مویشت شانی اخذ داشت  
ز رنگ سحر زالش تعدیل و اگر نیاید در مویشت کردن مویشت  
از رنگ سحر و دوران شعله و در مویشت کردن مویشت  
فاسطی یعنی گشتن در مویشت و در مویشت کردن مویشت  
از رنگ سحر و در مویشت کردن مویشت  
بجای شش مویشت سحر ای اگر کند مویشت از خاک مویشت مویشت  
نشد او را مویشت چیت کان مویشت و در مویشت کردن مویشت  
جان است و مویشت مویشت مویشت مویشت مویشت  
در خانه مویشت مویشت مویشت مویشت مویشت  
کسته و در مویشت مویشت مویشت مویشت مویشت  
خود مویشت مویشت مویشت مویشت مویشت  
حاجی از مویشت مویشت مویشت مویشت مویشت  
بجای شش مویشت مویشت مویشت مویشت مویشت

ز بسجای نام چون سخن و نشین نمی دلچسپ که بر کسی نشیند  
نمیشد و این که مناسب حال است نشست بخوابی را در اینجا نخل در  
ده صف نیست که در نخل غراب باشد و آن از نقطه بخوابی بطریق  
درست است و از آنست که نام از غروب است شدن  
محو بر بند و نشست خبر آن و دوا حسرت و ناله  
غیر ریخت از دل ای از دای عشق و رستخیز  
نشست بقیه قامت بویست نیست که در رزمه رد فغوه  
است صنعت تصاد است نوبه بانو نامی میجان  
سین مجلس آرا بود که کمال و نور ز می خاطر  
نقش نخل نموده است بانو عروس خانه و نظم  
ماز بر برده خانم عمره و در اینجا  
نیز و بوی روح افزای خوشبودی اینی کرا  
چنانی و بوی و سیمه کابلی و دایه کلک و کشمیری و ماک

عازن فرنگی خیال خمیازه وصال را بشربت شهادت ایام یکساخته  
نوشانند پس از حجاب باین بانو که از جانب حسن مجلسی آید  
و به خانم نصیر ثالثه و سیم زده یعنی زن منسوب نجابه ای حجاب  
خانه خان یعنی خانه است و سیم که علامت تائید و تکریم است  
نسبت آرنده خاتون از انتخاب زبان کدورت و اینر حفظ  
عربی نیست و با جمع آن خوانین بطور عربی آمده مثل فرامین و سیم  
جمع فرمان و بر عهده و اینر از حضرت فارسیان است و زیورای ارشاد  
زیور بانو نام نهاده و زیور بانو خواهر بزرگ را گویند در ماه و نه  
بیای زنی میگوید خاتون خانه را گویند و آباد زبان ترکی مشبه  
را گویند و بیجه در زبان ترکی زن را گویند و سیم شنبی باشد  
که زبان آنرا در آب جوشانند و آب در آب آن را گشت برای پزی  
و رست و دایه ای هر طفل را شید و قوم مامای نطفه انداخت  
نفسه را برای کار و خدمت نوکر دارند و نه خانه و آن جن

خوبی باشد برای سرفی زنگ بر روان مردم کشمیر سنج زنگ باشند  
پند انگونه را و به کشمیر در اورد و همچون است حال نامای غافله کما  
در فقه نامه نور لبالب ای لب لب یعنی پنجاه الف با  
تألیف خاند در گوناگون ناز بر در مرتبه از بالا نمایان  
و صلاست علی خیران و در از چشم بر خا و مشوق علم شزار  
ماده به پوششی بگردش در آورده گر که حسرت سمنی بوده  
بهشت اندیشه به شزار یعنی لوزی به پوششی ای میخیزی  
گو که حسرت بر وزن عالم هر خبر به آن تغیر یافته کنند چشتم  
محمود عشق و او نموده او را به پوشش گردید و گر که حسرت  
نوبت به نوبت ای بر اقبال غره ماده به پوششی عشق را گر که  
حسرت میباید یعنی بعد به پوششی از جام چشم بر خا و مشوق  
حسرت به عشق را ذاتی و یکدکام دل حاصل میست و به تماشا  
خیالی مستی اظهار کسان را از زنده زنده میگرد که یقین من حق

کوه به کوه رسد و کوه به کوه رسد  
مخوم حبابه مشک ازین قبايت نام ليقون الخ نوت شده  
شود ايشان را از شراب خالص سر بهر بجا موسم مهر او شکاشد  
نخيه دمين خاسته بنيدگان را از رايده مي افروزد اي ودين خال  
مستی در سرش ميگردد و براي بنيدگان از رايده ميگردد که ليقون الخ  
ازين قبايت نفعي از نفع است اي مصداقش است عداوتها  
حال خوشتر است بر بهتر است که بظا رنگوان نوت شده شود طفت  
اين است خال صورت مهرش کين در از رايده در نفعي است بجا  
جاي و کاي از رايده رايده واقعت با مضمون اي کلام محمد بن  
خار و کالان نفعي قوه مره غداست و نافع غيب و نافع ان  
و نافع لسان کلام از روي احاشنه حيات مي بخشد که وفا کشته  
لا مقطوعه ولا ممسومه از رايده است آقوله وفا کشته الخ و در  
بسيار ناهاي رسد و نفع کرده شود نفع مره غداست و نافع غيب  
و نافع ان که نفع رنگي مي بخشد اي خيا که جان شهر نفع





از هر دو مشتق چهار و کرشمه نگاه و دین مادیت است و چهار معروف  
طایفه است ای و اخود و بدین سابق است معنی فخره لایحه  
و بهنگشتان بسته نگار قانون عشاق نوزاری ساز کرده  
نیوایان و زرق را که زیر بار تعلل غم و الم عربن جنگ خم خنده  
از دایره بحر حیرت زدگان خارج نموده بانگ دلبر و بسیار  
معتبه فی نواخت بهنگشتان بسته نگار خالسته و بسته  
ما بطلع موسیقی که مرکب از خصار و حجاز و بعضی گویند از نوعی  
از سر و دست از قانون نام ساز و فاعل کرده سطر غمره است  
به جنگ نام ساز و دایره نام ساز و محیر نام ساز و خارج  
نموده ای بیرون نموده و ایام است ما بطلع موسیقی  
خارج انگ تیر اصطلاح موسیقیان است و انگ میوزونی  
ساز و ساز و آوازی هر دو را اول خوانندگی و گویندگی بر  
نویس رنگ نام ساز و نام را گیتی و رزمه باین غزل بود که از



ای خدایا تو که هر که را می خواهی  
 قاصد و غایت و نیت را می بینی  
 تو که هر که را می خواهی  
 قاصد و غایت و نیت را می بینی  
 تو که هر که را می خواهی  
 قاصد و غایت و نیت را می بینی

خبر از لغات برآمده نمود که از روز و صورت آن کرد شود  
 یکی خلعت بر سر خوان می نمودند و نقش موس خوان  
 از استه میاد و در جبهه خوانست که از نقش و وصفش است  
 و هم که در پیش می خوانند و هم که در پیش می خوانند  
 پندار می کرد و نه علم که از صفات این خوان بر لغت نوی  
 می خواند و هم که در خط یکای زمین توصیف این خوان می خوان  
 در لغت علمی است که در دوره خوان سالار استه نامک بود  
 و هم که در اصل می خواند و هم که در اصل می خواند  
 می خواند و هم که در اصل می خواند و هم که در اصل می خواند  
 مراد از مغربی و کمال و طبع است و هم که در اصل می خواند  
 و هم که در اصل می خواند و هم که در اصل می خواند  
 و هم که در اصل می خواند و هم که در اصل می خواند  
 و هم که در اصل می خواند و هم که در اصل می خواند

منقوطه در گلیان ساطع امر او سلاطین یعنی در سبای طعام و  
طعام را نیز گویند و جی برای است و این معنی در اینجا است  
در سبای جی اگرستانان بزرگو کسند که در راه درختان و کوه  
میروند و با و تعلق داشته باشد و در سبای جی رغبت اضافه میاید  
و قطعه خواران راتمه خواران و کلواد و شیر و الی الخ خورد و  
نیز سبکوار و لب انچه میگوید و در تخت میان نمایی رسیده  
که لال و همیشه قوم موسی با و تبدیل خط کعبه عند ریت و اکثر  
سپه سالار است و در قوله نمایی یا توصیفی قوم خط است  
فعلات یعنی دروانه از کنایان یا را بنی اسرائیل یعنی در کعبه  
ما سید بودند کافال الله تعالی و از قلنا و حلوا ان القوتیه  
فکلوا منها حیث شئتم و غدا واد حلوا الباب سجد  
و قولوا حطه تغفر لکم الخ و ان بان بجا حطه حطه کفنه  
مصحف است که میگوید که این مردمان از ان گندم نخیده بودند و بنی

اسیر اهل را گفتن خطه بجا خطه غدر مقبول است ای کینه  
نهایت بود پس بجا بی خطه خطه گفتن اولی از بود و خطه  
گنیم و دگرش مقبول و سندی را کوند و از رنگ  
ساده دانه اش حال خسته گردان سندی بر اش  
ساده دانه کلونجی و ضمیرش بوی مان نور خورشید جوهر  
باب زندگی سیرت مصداق نور علی نور سیرت  
بنیاده سیرت سیرت ایچان اینچان از جوهر روح که جوهر خود  
و است زندگی سیرت از لقای بدن است مع تعلیق روح  
نور و اندوخته سیرت الطاف از سیرت انصاف نور  
علی نور است نور سیرت از غیرت لطافت است و القور  
سیرت سیرت کل سیرت نور و القور سیرت و سیرت  
اسی سیرت از غیرت لطافت سیرت است و است از نور  
که در آن است بود جوهر سیرت از حد بیان سیرت

ممکن تر حسن کند هم گویان و چه بان چنانکه در عالم است  
 بر فیه خسرو و قباد و چه نیست در عالمی مای عظیم و عظیم  
 تعجب سفره بالضم در این کندم از پشت کج که است  
 آدم نامم اگر بود آدم نیست یعنی این کندم که مان از آن بخت  
 اندر این کجوا از پشت کم نیست آدم اگر ندانست خرد و از زبان  
 پشت لب خوردن کندم شد آدم نیست ای خارج از انسانیت  
 است و آدم خوب کندم گویان که کس سفره بچین مان نکند  
 از مان نیست اگر خوان نکند یعنی کسی در از راه نیست خوان  
 چند البته بچین خوان خوان چه و الا بچین مان در اطعمه دنیا  
 در کس و در مان داشته باشد تقسیم هر کس بچان است و در مان  
 نمیشد آنچه که بکشد و مان از تقسیم هر منیر خوان نمیشد و  
 باشد نمیشد و مان ای و و مان خوان خوان کشید برای او  
 و نمیشد ای نانی است اول را از نمیشد و مان نمیشد و در و مان

اطعمه

فلاک  
و در زمان نخستین لغبط و خطی است و در خوردن غنیف چون از  
خواب طلوع نمود اوقات از خطی است نقاب سحاب بر روی آن  
سیر غنیف کرده مان را گویند و در خوردن غنیف فلاک  
خوابن اضافه نمایند که نفی غنیف را خوردن و خوابن  
فلاک سرق و از داده در نقاب بالکس و در و در و در  
از ارفق سوره مایان شد ماه در کج نقاب سحاب  
افق کتاب فلاک و مایان بالغی نون و نقاب لغت نام  
از اوزان تسمیه سپیده اسم اله است نحو عالم ای وقت  
در کنار سوره کرده بنیر مایان شد ماه از غم و سبب خجالت  
شد نقاب پنهان است ای خوردن نقاب پنهان کنایه از  
خوردن و خوردن و در خطی است و در خطی است و در خطی است  
که پنهانی شود سبب که سوره در کتاب بنیر و خطی است  
ناظم استخوان سبب که سوره از روز بنیر مایان در خطی است

اصل مطلق طایر را گویند که سواهی که مهای پر دار خود و قهیر  
 چشمه هم در شبانه شبی ز نور سبزه که در وقت پدید می آید  
 و همچنین مرغ و سحر پر دار را می گویند و بیشتر طایرند و بعد  
 خاکش را هر پر دار را به پوست مرغ می خوانند و همچنین  
 بردارند و در این مرغ را می گویند و اصطلاح است که این مرغ  
 را کباب خوانند و این مرغ و خود سوس گویند و این که در ده و  
 مکان و خود سوس بر دو ملک به هر دو سوس را گویند این اصطلاح  
 است و در این است پس فقیر سوس گویند و مطلق طایر گفته و این  
 است که هر از حدیم این مستعد می شود و در یک غموش  
 گرفتار گردد و دام و قفس در راه پروانه باشد و غموش  
 کباب بخشد بر این مرغ را گوشت مرغان در هر چند  
 است که گفته مرغ بر این تفسیر است یعنی استخوان سبوت  
 و مرغی است که لطف است و حقیقتی بر پیشانی که داشته و

از این حیاتی

وصف من فرموده چنانکه در تفسیر شما این نوشته اند که برای  
بهشتیان در حشت کشت در غان که الطیف لم است از انچه  
آرزو کنند و کله دعوی میسری بالغت ثبت ثبت بولاد  
را بر برخی ربانی گشته مضمون انما تطعمکم لیه الذل  
نریه منکم جزاء و لا شکور ابوشح حاضران پیرساند  
شما انما الخ جزا منیت در طعام میدیم شما را برای دات  
خدا انما تطعمکم از شما میزوری و نه شکری یعنی زبان بولاد  
که بر خاست ملکیت در حق تعالی از زراحتانی بر مخلوق میزوری  
داشتند و نعمت مستم در دشت و سبب من است در دشت  
نورا از بر برگی البی گشته طبعه و ارب به البیت الدی ا  
بن حیر و اسنم من خوف میجو ایش نورا البصیر اول نام  
اشی است مشهور و این واضح ان نورا خان نادر شاه  
خوارزم بوده است تمام او ساخته نورا خانی مکتبه اکنون

مکونان غلغلی را انداخته میخوانند و بگویند نیز بخت انداز  
گوشت در یک تنه بزنند که از بریان و ذبحات سروری و طعام  
میشود زیرا هر سگگوید که لغوا از بر برگی پس گشته طبعه و احم  
میخواند یعنی لغوا میگوید که من انجانم که از زخم طعام داده اند که  
را و اثنی عشر مجموع از زخم سر و در طعام من صفت من سبانه و  
تعالی واقع شده مقصود از ذکر آیه اطمینان مجموع بوده است  
تولد طبعه و احم پس باید بر عبادت گشته بر درگاه انجان  
انکه طعام ایشان را از برای آنکه گرسنه بودند و این داد  
ایشان را از برای آنکه ترسان بودند و او داشت ما هیچ  
و صلیت و عمر در از داشت خضر بر ابر میگرد و اثنی عشر  
انچه از خیر بارگی برسان مانده دینند و از اسنویان کونند  
و در خشک شد رمق میمورد و لاف نسکنه و می نیز و شسته  
کوه استوار ز طبعه و عذرا و دلو را سوار و نیز استوار کردن



در خنجر گزند ز بس تنگنویس که گزند ز دو اتقون بر کلاه جانی  
از قاتل سید یافت افتاب از هر بی آید بر قوی در نمود القوم  
را از ریش و افتاب جانی نه کوهی نه درخت نه شهری نه دیوار  
و این شان کوه عالم نود و هفت افتاب است بعد از اول ایشان  
یافتی بس ز دو اتقون بر رفتند بر سید میان دو کوهی یکی از  
راست یکی از چپ و بر پای کوه در میان آسمان نشسته خواجه  
خلق عاقل نود و از زبان بر سر کوه و میان دو کوه خنجر بود  
بس از آن کوه یا جویا و یا جویا بند و القوم بت بی بسته بود و  
اتقون هر جم قوم از زبان ایشان نه استندی و نه القوم را  
انهداد و شاه عالم دو اتقون را از زبان انهداد و انهداد از بس  
ایشان را بدین راست خواند ایمان آوردند و از روی  
م حاجت فرستند و گفتند از این بی جوی و یا جویا که راست  
بر صبر در زمین بماند و از قلم خرم و انگور بخورند و صبر بران

پایان خدای می فرزند سپهر بیان در ایشان ندی به بندگی و کبریا  
تا به و یقینان سر به نشاند تا به هر چه گرامی و نردی در او تو حق  
من در نما سپهر خوارم لیکن معنی بازی کشید تا در میان شایان  
ندی می بود امیر عباس راج کونین در دستهای او خسته چاک  
لودن و عمارت را در دگر رو داشتند که میروم جمع میکردند و در  
رو شکست می کردند و در صدد برادر نمودن می میروند و به خود  
و خیمه از کسین از دور کما سلطان علی کجا آمده بود و از دست  
سپهر به خیمه میکردند و در میان تختها و کتشت می میروند  
و در میانند از بکران با خند و شادی و میروم به جمعی  
تا به سپهر و کونین عمارت را در دگر رو داشتند که میروم جمع  
دور از ریزه و ریزی و بهای جمع کردند و به بندگی و کبریا  
و کما خست شد پس فرمود از این بکران خسته و ورخته تا به عمارت  
بکافا بود که در کونین برادر ایشان در خواران است

نیکو نشین و نیکو گوشت که فردا تمام اینم و میرون رویم و خوار  
عالم را از جنس یزد و دیگر مانند سیم کارهای خود را ضایع بنید  
تو رفیق یقین باقی جهان و گویند و نیز هم اخیرا گویند که  
خوار از اوقات خلاصت غم آنکه شکم عبارت از  
چند است و رفیق میگوید یعنی جانی هر رب این است  
شسته ای یا عفت بقای جان این بود و لا ف  
بکند ری میزد ای بکند ری میگردنی چنانکه اسکندر  
یا هر چه میبینی شکم سید برادر جان است و شکم  
ستادش و شکم برسان و ادله اهل فاقه را هر چه که  
از جان سپردند بودند بر اینست هر چه شکم و از اهل فاقه  
طبی هر فاقه در آن جای کرده و بر اینست کوفته شد  
کونست و کندم کجا کروید و غصه بر اینست از هر که شکم  
برسان است ای که سلطان را سپید میگرد و شکم تابا

شک را بخوان محمد مردی اورز کشتیابا مرد از بی  
و کشتیون خورند کشتیون طرفیه بصورت کشتی باشد و کشتیون  
به وزن معمول نیست که امانت یعنی نخه که ای کند و کاسه  
کشتیون کاسه که در آن نیز گونید و نیستی ترکیبی این کشتیون به واسطه  
است چشیم نیستی کشتیون و کول درونش و کف را گونید  
چون که این درازند و در آنجه مشهور است طرفیه باشد و این را کاسه  
نخه میزنند کشتیون اول و کشتیون ثانی و کاف و دوغ  
نخه کشتیون و دیگر که قوت گونید و نیستی گونید و کشتیون  
که این را به بیت میزنند و نیستی گونید طعام باشد معروف را کاسه  
از کاسه کند و جو شیر گونید راست کنند و کافیم این کاسه  
نیز از خاک نموده بر آب میخورند محمد اوست که میگوید و در آن مصلحت  
معمول نیستی است که در آن نمیدوی و این گونید و این را بخورند و از  
چوب کشتیون مردم از کشتیون شک چوب میخورند و او را

رود و ...  
علو او در باب موصوف ...  
سرکه و اجاز موصوف ...  
جست اولی جمع الطبع ...  
جمع انا و مفعول ...  
موصوف بانه در آنها راجع ...  
که ای از اینها به صفت ...  
تتجدون الخ بسیار ...  
شرازب کشته و بسیار ...  
منقولست که سرکه ...  
در روزی نیکو ...  
از عطر سرگرفت ...  
و تعریف طروف ...  
دانست الی بری من ...

حورون مذداشت بری بفتح اول و کسره نانی فتمی طعام  
که از آمد و مونک و ماش منسوب درست کرده میزد و در  
عربی نیجه پاک و میزار و بی عیب و بیش بود و آنچه در شکا  
باشد و در نارسای بفتح طح کنی انی بری الح بر ائمه کلمات  
کنند ام از شرکین ای شریک کندها ان بفتح لیم کمال بر  
برای شریک اعز و نداد و خود عوز و در شمس در  
تو مایه طعام باشد که عوز و هر که لذت برانفت  
براه من الله گفته توبه از سر شدن کرد بر فتمی از اس  
که ما آورد و مونک و ماش نیجه در عوزات طیار کنند ای هر  
لذت برانفت براه من الله گفته توبه از سر شدن کرد  
نیجه با وجود عوز و نسیرت چه در زیر غیری از خداست  
نیجه خدا بیدار شود و آنچه از جنس زاید در بر او بر آید و آن  
در توبه نیست حاصل نیجه گفته اند که قوم موسی را اگر

از زه انخوان نصیبی نمود چنانکه از خست سوسه کفتند که بر او  
ماتره فغار و غیره هر چه بر خوان بود از فدا امتیاط طلب کن  
عوض مصف اینست که قوم موسی ۴۰ نفری از زمین خوان تقدیر  
فرمان یافته بودند و از خدا تیره و غنیه طلب کردند درینجا هم  
استفیدیم از قدرت شریفه سابق کاش شیر برادرها  
لَبَنًا خَالِصًا سَائِلًا لَبَنًا خَالِصًا شَرِبُوا فَالْحَمْدُ لِلَّهِ  
بِأَلِه ماست شیر خواندن و اندازیدن لبن لم تغیر طعم  
مست خوات جلبیده را او نه شیر خوانند در علی شتی  
مانند و اندازد و جو بهات از شیر هرگز نگذشت طعم  
او یعنی ماست از شیر طعم شیر شود شیر خوانند از لبن هم نیست  
ما اعتبار شیرینی و عدم تغیر مزه و ماست از شیر طعم شیر شود  
کشادن و تبار خوان در مکانان طهارت هر چه از آن  
الذی میسطر الرزق لمن شرب حبه کشف عن

کافیه حاجی و سار جوان بستر جوان شمشیر کف  
ان الله اعلم بائنه انه انما كانت دونه مگر دانه رزق را بر کف  
منو به بعضی معنی آیه گشاون بستر خوانه در بخا لخت  
و نه بخا ان نعمت شناخت که والله یرزق من یشاء  
بغیر حساب در شان کیت زله بفتح اول و نه یانی  
و نه عربی طعانی باشد هر مردم فرومایه از جایی مبر دارند  
والله اعلم و خدا ای تعذر رقی میدهد هر کس نخواهد بی آید  
این آیه در شان زله بخا ان نعمت داشت اگر ما را بخواند  
از ان مایه کسب آفایه که معناه اللهم ربنا انزلنا  
علینا مایه من السماء لکن لنا عید الا لنا و اخر  
نرعیه سایه اش را سعادت از عکلی است هر کس  
فایده صفت ماین اللهم ربنا اعزنا ای بروردگار  
فروست بر ما خوانی از آسمان که باشد ان خوان ما را عید



درون و درون را از این بیهوشی بیدار گردانید  
و سوار بر خورشید که از این عالم خارج است و از این  
مستطیحا از کجاست این سفارست از کجا یافته بجهت  
ازین طریق حاصل شد ازین سبب در ساجد عالم سجده است و در  
کلام استغفار اقرار است و همچنین است در فقه ساجد از ان  
و عزم سوسی را از انشای اگر چه خود دعا و دعا در یک  
یخرج لنا ثلث الارض من ثقلها و قسرها و غورها  
و عدها و ثقلها گفتند چو این غیرین حالت جوان  
فادع لنا الخ بسن جوان از برای ما برود کار خود را ما را  
از و از ان جنب بر میروند زمین از تره و بی و باد رنگ  
دی و دانه و دی و عده سوس و دیار وی العقد و ان  
تخلص سور حجت ظهور که غرضها گفتند ان شاء الله و الارض  
خداوند خسته آراسته اند که خاک را از غشای انجم حرارت است

آتش غمت گروید سوز مینی سست و در غصه ای بی پای  
بنیادی بماند و زمین جیش مرا و از خاکسختی کلوت بماند  
نورش صبح نقش ایچ سنان ای رنج آید بکلام محبت  
در موعود خنده افق شد و در رنج مصف نصفه محبت آورده  
اگر آنگشت نش و در زنجیر می داشت خود را دیوانه وار از زمین  
بیزد آنگشتان مخف کاه گشتان و آن سفیدی بماند گشتان  
بطریق راه در آسمان نماید و آن از سیر ری پشته ای کو حاک  
چرخ و زمین از شادمانی ای که جنین میرا به بافتند جنین این  
ز غولش بالید که از انبساطش اگر جهان دیگر به استیغ  
آید میرا به زینت محصل مخف فقر ای که سبب خوش استیغ  
خفت بماند ای جنین نرم عروسی حسن عشق بر و زینت  
افتد بر عرو و بالید که سبب انبساطش اگر جهان دیگر سوای  
جهان می باشد تعجب نمی آید و بالید که زمین استیغ

نمایند بین را مستغرق است و این زیادت زین جهان دیگر  
شود پس محمد طالع مصطفی که سبب ازین عالم جانان که اگر  
عند تعجب نماید و بداند ساعتی از این نظر زهره و شش و طرقت  
شماره کند کل این مرسومین بطور قیاسا رسیدن سن هر مرد است و اگر  
در هر دو طرف از این کلمات گویا بگوید این ساعتی ای در وقت  
وقت شش این سخنان کل این مرسومین بطور قیاسا رسیدن سن هر مرد است  
خود و لیکن کسی که در هر دو طرف از این مرسومین بطور قیاسا رسیدن سن هر مرد است  
ساعت از عقاب زهره و شش و طرقت سخنان کل این مرسومین بطور قیاسا رسیدن سن هر مرد است  
و ساعت عقاب زهره و شش و طرقت سخنان کل این مرسومین بطور قیاسا رسیدن سن هر مرد است  
خود را عقاب و کلمات خود و هر دو طرف را بر ثبوت کلمات مرد است  
گویا که در هر دو طرف از این مرسومین بطور قیاسا رسیدن سن هر مرد است  
مرد است که در هر دو طرف از این مرسومین بطور قیاسا رسیدن سن هر مرد است  
حسن بعد از تعین کاین مرسومین از درم تازه که در آن که و

[illegible]

[illegible]

روز و شب از آن و خاندان مشایخ عهد اول فتح پیگری  
و کجای دانی کسب عین بخت جان ای نگاره حسن عشق یکدیگر  
شوق جان کوی که در آن لالی هرگز نموند دارند بختند بعد از  
تعب کای من نهادند بخت قاضی شده بخت بد و بد  
منافقت خبر آن دور اند دل رو بیکدیگر دیدند  
که بعد کجای عروس و دوست مدد بکرائند بخت بد و خوش  
از آن دین روی یکدیگر نوشتند و عروس است او با سطر این  
و مصحف تینا و تبر کا از آن در بجا مصحف دل را ایندوار  
داده گفت که در عشق در ایند دل روی یکدیگر دیدند  
در مصحف فرو گذاشته و من حسن عشق چون شدی  
این دور اگر گریه از هم جدا هیچ عاشق دور از خانه  
مستعد چون من بیا به در هر آن مباد



Handwritten text, mostly illegible due to extreme noise and poor scan quality. The text appears to be organized into several paragraphs across the page.



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



189 sheets

---





